

● تعلیم زبان و ادبیات فارسی و مشکلات آن

● زبان‌شناسی و ضرورت آشنایی با آن

● شیوه نگارش فارسی

● در آینه یک شعر

● سایه خورشیدسواران

رشد آموزش ادبی فارسی

سال پنجم - شماره ۲۰ - ۱۹ - زمستان ۶۸ و بهار ۱۳۶۹ بهای: ۱۰۰ ریال





وزارت آموزش پرورش
سازمان پژوهش‌ها و برنامه‌ریزی آموزشی

رشد آموزش ادب فارسی

نشریه گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و
تألیف کتب درسی، تلفن ۴ - ۸۳۹۲۶۱ (داخلی ۷۸)

مجله رشد آموزش ادب فارسی هر سه‌ماه یکبار به منظور اغتای دانش
میراث و دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر دانش‌پژوهان در
این رشته منتشر می‌شود جهت ارتقاء کیفی آن نظرات ارزشمند خود را به
مسئول پستی تهران ۱۵۸۵۵-۳۶۳ ارسال فرمائید

مدیر داخلی: سهراب هادی

مدیر فنی هنری و تولید: حسین فرامرزی نیکنام

صفحه‌آرا: محمد پربسای



سال پنجم - شماره ۲۰ - ۱۹
پاییز ۱۳۹۹ و بهار ۱۴۰۰

۳		سر مقاله
۴	دکتر خسرو فرشیدورد	تعلیم زبان و ادبیات فارسی و مشکلات آن (قسمت دوم)
۱۲	دکتر علی‌اشرف صادقی	زبان‌شناسی و ضرورت آشنایی با آن
۱۸	احمد احمدی بیرجندی	نویسه نگارش فارسی
۲۱	اورنگ خضرای	در آینه یک شعر
۲۴	احمد خانمی	نشانه‌هایی از سبک هندی در شعر شعرای دوره اول بازگشت ادبی
۲۸		شعر
۳۰	محمدعلی سلطانی	سایه خورشیدسواران
۳۲	مهرانگیر نوبهار	واژه‌های درونی شده در افعال مرکب و نقش دستوری آنها
۳۴	محمدحسین العاسی‌نیا	حدیث عشق
۳۶	سیما وزیرنیا	نقد روانشناختی موسیقی کلام در شعر حافظ
۴۲	رضا عبداللهی	به تقلید از گلستان سعدی
۴۴		اطلاعات کلی در مورد رشته ادبیات و علوم انسانی (رشته جدید) دبیرستان
۴۶	روح اله هادی	معرفی کتاب
۵۰	محمد مهباز	کاربرد «راء» در فارسی دری (قسمت دوم)
۵۳	دکتر اسماعیل حاکمی	ضایعه درگذشت دکتر سادات ناصری
۵۴		سخنی با خوانندگان عزیز
۵۶		برسش و پاسخ
۶۵	حسن نصری رودسری	کدام بیدل؟

● رشد آموزش ادب فارسی در ویرایش مقالات آزاد است و در هر صورت آنها را برای نویسندگان باز پس نمی‌فرستد.

● نقل مطالب، بدون ذکر مأخذ مجاز نیست.

● ناپسته است مقالات ارسالی بیش از ۱۵ صفحه دست‌نویس نباشد.

● پشت جلد - طبیعت، عکس از ناصر نوزوزپور

دیگری که جای ذکر آن همین جاست کوششی است که برای برنامه‌ریزی کتابهای فارسی دوره راهنمایی در دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی صورت گرفته و حاصل آن به صورت جزوه‌ای منتشر شده است. این جزوه نیز از رهگذر «رشد ادب فارسی» به زودی در اختیار شما قرار خواهد گرفت و کارشناسان و مؤلفان از اظهار نظری که خواهید فرمود بهره‌مند خواهند شد.

سخن آخر اینکه، وقتی مجله را ورق می‌زنید و می‌خوانید لابد شما هم مثل ما تصدیق خواهید کرد که با آنکه مقالات عموماً ادیبانه و عالمانه است، بیشتر به دانش «ادبیات فارسی» مربوط است و نه به «آموزش» آن پیدا است که در مجله‌ای که عنوان «آموزش ادب فارسی» را برپیشانی دارد، کمبود مقالات مربوط به آموزش زبان و ادب فارسی نقص است. متأسفانه در ایران، در محافل دانشگاهی تخصص یافتن در «آموزش» علوم مختلف، جایگاه و پایگاهی ندارد و در حوزه زبان و ادبیات فارسی نیز بسیار اندکند کسانی که بتوانند در باب فنون مختلف آموزش زبان و ادب اظهار نظر عالمانه داشته باشند. این خلأ را در حال حاضر عمدتاً باید با تجربه‌ای که شما سلطان در کلاسهای درس خود طی سالیان دراز کسب کرده‌اید پر کرد و تقاضای ما این است که همت کنید و با تفکر و تدبیر، دستاورد سالهای تدریس خود را تنظیم و تحریر نمایید و برای ما بفرستید و همکاران خود را در سراسر کشور، از طریق این مجله که رشته پیوند مشترک همه‌ساززمینه آموزش ادب فارسی است از رأی و نظر خود بهره‌مند سازید.

همکاران گرامن، معلمان محترم زبان و ادبیات فارسی

سر مقاله رشد ادب فرصتی به دست می‌دهد تا سلامی بگوئیم و سیاسی بگزاریم به همه کسانی که زبان فارسی را به فرزندان این سرزمین و بوم می‌آموزند و فرهنگ درخشان و والای سرزمین ما را از نسلی به نسلی انتقال می‌دهند. با استفاده از همین فرصت تسبیل دو رشته فرهنگ و ادب و اقتصاد اجتماعی را به رشته جدید «ادبیات علوم و علوم انسانی» یادآوری می‌کنیم، هر چند یقین داریم که تاکنون از این تغییر و تبدیل بی‌خبر نبوده‌اید و اخبار و بخشنامه‌های مربوط به آن را نشنیده و خوانده‌اید. در باره این رشته جدید باید در صفحات مجله در شماره‌های آینده به تفصیل سخن بگوئیم. در اینجا همین قدر باید گفت امید و انتظار ما آن است که دبیران محترم ادبیات فارسی و مدیران دبیرستانها و مسئولان مناطق آموزشی و ادارات کل استانها، آغاز این برنامه آموزشی جدید را مناسبتی مفتنم برای دعیدن نفس تازه در بیکر رشته فرهنگ و ادب تلقی کنند و بکوشند تا به انحاء گوناگون و تا آنجا که در حیطه قدرت آنهاست، بروفق این رشته جدید بیفزایند. نکته

تعلیم زبان

و ادبیات فارسی

و مشکلات آن

قسمت دوم

■ دکتر خسرو فرشیپورد

● تدریس صحیح فارسی در مدارس مستلزم دو نوع تحقیق است، که هیچ‌یک درست و کامل صورت نگرفته است و هر دو کار در مراحل ابتدایی خود باقی مانده است.

● خوش‌یابوری و ساده‌انگاری تمام طبقات اجتماعی، اعم از دانشجو، دانش‌آموز، معلم، رئیس اداره آموزش و پرورش، استاد و رئیس دانشگاه را فرا گرفته است.

مشکلات علمی و آموزشی تعلیم زبان فارسی

در شماره پیش و قسمت آغازین این شماره نوشتیم که برای تعلیم درست زبان و ادبیات فارسی در دانشگاهها و مدارس دیگر سه مشکل عمده وجود دارد:

۱- مشکلات اجتماعی

۲- مشکلات علمی و آموزشی

۳- مشکلات زبان‌شناسی و ادبی

مشکلات اجتماعی آموزش زبان و ادبیات فارسی یعنی مشکلات دسته نخست را باز نمودیم و اکنون به شرح مشکلات دسته دوم یعنی مشکلات علمی و آموزشی با تعلیم زبان و ادبیات فارسی می‌پردازیم. پیش از ورود به بحث برای جمع و جور کردن مطالب گذشته و انسجام دادن به آن روزی آنرا در ذیل می‌آوریم:

۱- عقب ماندگی اقتصادی و علمی

۲- ضعف مدیریت پژوهشی و اداری

۳- بی‌رونی بازار ادب و دانش

۴- گریز از مطالعه

۵- مدارک پرستی و دانش‌گریزی

۶- افزایش شماره شاگردان کشور

۷- توسعه و رشد سریع علوم و فنون

۸- پیشرفت و تحول سریع پژوهشهای مربوط به زبان

۹- تأثیر زبانهای فرنگی در زبان فارسی و نبودن مترجم خوب

۱۰- ساده‌انگاری موضوع و خوشیابوری درباره آن

اینک بحث را ادامه می‌دهیم و به شرح مشکلات دسته دوم یعنی مشکلات آموزشی و علمی تعلیم زبان و ادبیات فارسی می‌پردازیم این دشواریها چند قسمتند که عبارتند از:

● پیشرفت و تحول سریع پژوهشهای

مربوط به زبان و ادبیات - گفتیم جهان مادر ۲۰ یا ۳۰ سال اخیر به اندازه تمام ادوار گذشته خود پیشرفت علمی و فنی داشته است این ترقیات اگر چه بیشتر مربوط به علوم و فنون بوده است، اما ادبیات و پژوهشهای ادبی و زبان‌شناسی نیز از این کاروان عقب نمانده و با پیای علوم و فنون دیگر به پیش رفته است. در همین مدت کوتاه در نقد ادبی، لغت‌نویسی، سبک‌شناسی و زبان‌شناسی پیشرفتهای حیرت‌انگیزی نصیب بشر گردیده؛ به طوری که بر اثر این ترقیات، بسیاری از پژوهشهای زبان‌شناسی و ادبی گذشتگان از اعتبار افتاده است و به بایگانی راکد علوم و فنون جهان رفته است. در سالهای اخیر صدها کتاب تحقیقی در باره زبان و ادبیات و دستور فارسی



به وسیله ایرانیان و بیگانگان به رشته تحریر درآمده و به طبع رسیده و دهها متن قدیم چاپ شده است. شک نیست که این پیشرفتها که باید وارد برنامه های درسی شود حجم آنها را سنگین می سازد. زیرا محصل امروز هم باید مطالب جدید را بیاموزد و هم مباحث گذشته را و همچنین این پژوهشهای تازه معلم را ملزم می کند که دائم در اطلاعات و دانسته های خود تجدید نظر کند و او را ناچار می سازد که در تحصیل و مطالعه دائم باشد. بنابراین معلمان و برگزیدگان جامعه نمی توانند با معلومات دوران تحصیلی خود که هر روز قسمتی از آن کهنه می شود شاگردان زبان و ادبیات فارسی را ارشاد و رهبری کنند و برای اینکه از قافله پیشرفتهاى جدید عقب نمانند ناچارند زحمت بیشتری بکنند و باز آموزی ادبی کنند و به نوسازی علمی خود دست زنند و گرنه مثل حالا نفوذ و اعتبار خود را در بین شاگردان و افراد جامعه از دست خواهند داد و مانند امروز از کاروان زمانه واپس خواهند ماند و از تدریس صحیح درس فارسی عاجز خواهند شد. از این رو ترتیب برنامه های بازآموزی همه ساله برای معلمان به منظور اینکه مطالب تازه مربوط به زبان و ادبیات را فراگیرند ضرورت کامل دارد.

● نیاز شدید به ترجمه و نبودن مترجم کافی و خوب -

ما به مقتضای زمانه به دانش و فن و اخبار سایر نقاط جهان نیاز مبرم داریم و چون این علوم به زبان فارسی نیستند مجبوریم آنها را به فارسی ترجمه کنیم. در ترجمه و مخصوصاً در ترجمه اخبار که با سرعت زیاد صورت می گیرد مقدار فراوانی از لغات و اصطلاحات فرنگی و بیگانه یا به عین کلمه مانند (بودجه، کمسیون، دیپلماسی، پارلمان، فیزیولوژی) و با به صورت ترجمه مانند (همزیستی، مسالمت آمیز، فوق الذکر، تبادل نظر، اتخاذ تدابیر لازم، برضد، بسرعله، علیه) وارد زبان فارسی

می شود. این کار زبان ما را به تدریج از صورت سابق خود خارج کرده و به شکلی خاص درآورده است. باری آثار ترجمه شده که به صورت کتاب و روزنامه و اخبار رادیو و تلویزیون عرضه می شوند امروز مهمترین ماده اولیه زبان فارسی به شمار می روند و بیش از هر نوشته دیگری در دسترس مردم قرار می گیرند به طوری که ترجمه امروز مهمترین مسأله زبان فارسی است و زبان فارسی امروز بیشتر همان زبان ترجمه است که به صورت زبان رایج و زبان سنجیده و رسمی و معیار در آمده است. حال که چنین است چرا ما زبان خود را در زیر دست نیمه مترجمان و مترجمان کم تجربه رها سازیم. چرا هزاران مترجم زیر دست تربیت نکنیم که زبانی بهتر از آنچه داریم به مردم عرضه کنند. چرا کسانی را نیرویم که اخبار و کتابها و مقالات علمی را با زبانی پاکیزه برای مردم این سرزمین ترجمه کنند.

برای این مهم باید ما با سوادترین جوانان را به کار گیریم و آنها را برای فراگرفتن رشته ترجمه که صادر این کشور تقریباً از آن بی بهره ایم (ما رشته زبان خارجی داریم اما رشته ترجمه به معنی علمی و امروزی نداریم) به دبار دیگر بفرستیم و همچنین این رشته را به معنی واقعی آن در دانشگاههای خود تأسیس کنیم و مؤسسات مربوط به ترجمه را تقویت نماییم و سپس بهترین مترجمان را با حقوق مکفی در رادیو و تلویزیون و روزنامه های کثیرالانتشار به کار گیریم. زیرا از زبان این سه دستگاه عظیم ارتباط جمعی که چیزی جز زبان ترجمه نیست. برتر امروز ما حکومت می کند.

● مترجم باید دارای شرایط زیر باشد:

۱- در درجه اول به زبان فارسی فصیح امروز و ساختمان و دستور آن مسلط باشد و بتواند با عباراتی شیوا بنویسد. یعنی قبل از ورود به دانشگاه اهل قلم باشد و در نوشتن استعداد نشان دهد و گرنه کسانی که در این زمینه مهارتی ندارند مترجمان خوبی نخواهند

شد.

- ۲- در رشته ترجمه درسی خواننده باشد.
- ۳- یک زبان خارجی را خوب بداند.
- ۴- در علم و فنی که به ترجمه آن دست می زند متخصص باشد و فقط در آن زمینه به ترجمه بپردازد زیرا هر کسی به صرف اینکه به زبانی مسلط است نمی تواند تمام علوم و فنون مربوط به آن زبان را ترجمه کند. زیرا هر علمی دارای تعیرات و اصطلاحات خاص خود است.

دانشگاهها در تربیت مترجمان خوب می توانند نقشهای بزرگی را به عهده بگیرند. یکی از آنها تأسیس رشته ترجمه است به صورت علمی آن البته نه با معلوماتی که فقط در زبان خارجی تخصص دارند، بلکه بوسیله متخصصان ترجمه و مترجمان درجه اول مسلط.

یکی دیگر از راههای گسترش ترجمه و مترجمی در کشور، تأسیس انجمن مترجمان است که باید عهده دار تقویت و ترویج این رشته حیاتی گردد. این انجمن می تواند این کارها را بکند:

- ۱- نشریه ای دایر کند و مقالات مربوط به اصول ترجمه را از کتابها و آثار معتبر خارجی ترجمه و در آن درج نماید.
- ۲- کتابهای معتبر این فن را به وسیله مترجمان زبردست به زبان فارسی برگرداند.
- ۳- از مترجمان خوب بخواهد که تجربیات عملی خود را در اختیار مردم و مترجمان جوان بگذارند و در این زمینه کتابهایی بنویسند.

- ۴- ترجمه دهها هزار مقاله و کتابی که درباره زبان و تاریخ و فرهنگ ایران است.
- ۵- باید داشت که ترجمه تحت اللفظ امکان ندارد بلکه حتی دقیق ترین ترجمه ها به نوعی صیغه و چاشنی ترجمه آزاد دارد. بنابراین در ترجمه نباید ملائطی بود.

ساده انگاری موضوع

با این همه مشکلات اجتماعی و آموزشی

که بر سر راه گسترش و بهبود تدریس فارسی است. عجب این است که کسی متوجه عمق مصیبت نشده و به دشواری کار کاملاً بی نبرده و راه چاره واقعی را در نیافته است. گروهی از مدیران جامعه ما حسن نیتی دارند و می‌خواهند کاری بکنند اما نمی‌دانند چه بکنند و از کجا دست به کار شوند و با مشکلات آنقدر زیاد است و جراحات آن چنان عمیق است که کاری از دستشان بر نمی‌آید و درمان آن آسان نیست. مثلاً فکر می‌کنند با افزایش چند ساعت به درس فارسی یا با بالا بردن نمره آن، قضیه حل می‌شود و شاگردان در مدت کوتاهی همه ادیب و سخنران و نویسنده می‌شوند. حتی دانشگاهها هم قضیه را ساده فرض کرده‌اند، و گرنه توقع نداشتند که همه این مشکلات را با گذشتن دو ساعت فارسی در هفته آن هم در یک نیمسال یا دو نیمسال حل کنند.

اگر چنین نبود و ما دچار این توهم نبودیم انتظار نداشتیم با گذشتن ۱۶ یا ۲۰ ساعت درس فارسی در دانشگاه بتوانیم ۱۲ سال عقبماندگی در این ماده را جبران کنیم. حتی معلمان فارسی دانشگاه هم به عمق قضیه پی نبرده‌اند و گرنه عهده‌دار چنین وظیفه دشواری نمی‌شدند و جبران کمبودهای ۱۲ سال را در یک نیمسال به‌گردن نمی‌گرفتند. هیچ معلوم نیست چه کسی به جای یافتن چاره اساسی برای این کار این فکر را «مد» کرده است که با گذشتن دو سه ساعت درس فارسی در مدارس عالی همه مشکلات مربوط به این درس حل خواهد شد و چه کسی معلم و محصل و افراد جامعه ما را امیدوار و دلخوش کرده است که با این معجزه فارسی بچه‌ها بعد از این خوب خواهد شد.

منظور کردن این چند ساعت فارسی ممکن است برای گرفتن حق‌التدریس و استخدام شدن در دانشگاهها و مدارس عالی مفید باشد اما با شرایط کنونی دردی را دوانی کند بلکه بیشتر موجب بدبینی دانشجویان و مردم به معلم و درس فارسی می‌شود، زیرا شاگردان می‌بینند

باز همان آتش و همان کاسه است که در دبستان و دبیرستان بوده. می‌بیند همان روش و موادی است که قبلاً در دبیرستان دیده بودند. می‌بینند باز همان معلمانند که بودند و می‌بینند همان گلستان و بوستان و کلیله است که سابقاً خوانده‌اند. ای کاش معلمان که برای تعلیم فارسی و بهبود آن به‌استخدام مدارس عالی و دانشگاهها در می‌آیند لااقل بعد از استخدام به فکر اصلاح و بهبود واقعی این درس می‌افتادند و به‌اولیای دانشگاه تذکر می‌دادند که راه این نیست و باید فکری اساسی تر کرد. کاش تقاضا می‌کردند که آنها را به تحقیق دربارهٔ مسائلی از قبیل لغت و دستور و نقد شعر و تاریخ ادبیات و ترجمه و وازه‌سازی بگمارند نه به تدریس فارسی با روش نادرست کنونی.

تلیفات بیگانگان هستند چارهٔ همه دردهای مربوط به فارسی را در تغییر خط می‌بینند. خلاصه اینکه اطلاعات ما دربارهٔ مسائل پیچیده و دشوار زبان و ادبیات فارسی چنان نارسا و بی‌پایه است که جز تأثر و تألم چیزی به وجود نمی‌آورد. برای برطرف کردن این خوش‌باوری و ساده‌لوحی اجتماعی باید برنامه‌های متعدد رادیویی و تلویزیونی برپا داشت و مسائل را طرح کرد و با نوشتن مقالات و کتابهای متعدد قضیه را تشریح نمود، این نوشته‌ها را در اختیار مردم گذاشت و یا لااقل باید چیزهایی را که تاکنون در این زمینه نوشته شده است به مقدار زیاد بین همه تکثیر و پخش کرد و بزرگان قوم و رجال را تشویق نمود که آنها را بخوانند. شاید نظر شما

- زبان و ادبیات را با هم مخلوط کرده‌ایم و این اشتباه را در ذهن مردم به وجود آورده‌ایم که کسی خوب می‌نویسد که از سعدی و حافظ و فردوسی بیروی کند، در حالی که زبان این مردان بزرگ امروز دیگر برای ما قابل تقلید نیست.
- تعلیم زبان از راه ادبیات شاگرد را هم از زبان و هم از ادبیات بیزار می‌کند.

در باره زبان و ادب فارسی تئیر کند و بصیرت بیشتری نسبت به موضوع پیدا کند. نارسایی تحقیقات مربوط به زبان و ادبیات فارسی عقبماندگی علمی و نداشتن روش درست برای تحقیق به‌طوری که نوشتیم از نتایج مسلم و قطعی عقبماندگی اقتصادی و اجتماعی و از ویژگیهای جهان سوم و کشورهای در حال توسعه است که متأسفانه عوارض آن داننگیر ما هم هست و ما در این جا آنچه را به تعلیم فارسی مربوط است می‌نویسیم:

تدریس صحیح فارسی در مدارس مستلزم دو نوع تحقیق است که هیچ یک درست و کامل صورت نگرفته است و هر دو کنار در مراحل ابتدایی خود باقی مانده است. یکی

خوش باوری و ساده‌انگاری تمام طبقات اجتماعی اعم از دانشجو، دانش‌آموز، معلم، رئیس اداره آموزش و پرورش، استاد، رئیس دانشگاه را فرا گرفته است. محصل، فارسی را چنان درس ساده‌ای می‌داند که نیازی نمی‌بیند در این راه زحمتی بکند و چیزی فرا گیرد. مدیران آموزش و پرورش آن را چنان آسان می‌پندارند که فکر می‌کنند هر کس که از عهده تدریس هیچ درسی بر نیاید لااقل در تعلیم فارسی استاد مادرزاد است! رؤسای مدارس عالی و مسجریان وزارت علوم خیالشان چنان راحت است که قضیه را با گذشتن دو سه ساعت درس فارسی در برنامه حل شده می‌پندارند.

بعضی از مردم که گاهی هم تحت تأثیر



کرده‌ایم و این اشتباه را در ذهن مردم به وجود آورده‌ایم که کسی خوب می‌نویسد که از سعدی و حافظ و فردوسی پیروی کند در حالی که زبان این مردان بزرگ امروز دیگر برای ما قابل تقلید نیست. از طرفی هدف زبان و ادبیات نیز با هم تفاوت دارد. زیرا اهداف زبان برقرار کردن ارتباط بین افراد جامعه است و غرض ادبیات ایجاد حظ روحی است در مردم. بنابراین برنامه فارسی مدارس باید بیشتر بر زبان تکیه کند نه بر ادبیات. زیرا در عمل زبان بیش از ادبیات مورد احتیاج مردم است. زبان وسیله‌ایست برای نوشتن و سخن گفتن. بدینسان آنچه ما باید آن را خوب بیاموزیم و از یاد گرفتن آن بهیچ وجه گریزی نیست، زبان است. در حالی که ادبیات برای ایجاد لذت درونی و هنریست نه برای تقویت نوشتن و گفتن شاگرد. البته گاهی می‌توان از ادبیات قدیم هم در نوشته‌های امروز بهره‌مند شد اما تعیین حدود این کار تحقیقی خاص لازم دارد که تاکنون کسی آن را انجام نداده است.

تعلیم زبان از راه ادبیات شاگرد را هم از زبان و هم از ادبیات بیزار می‌کند، چنانکه شاگردان ما چنین شده‌اند. بنابراین یکی از نخستین گامهایی که ما باید برداریم این است که زبان را از ادبیات جدا سازیم و درباره‌ی تعلیم هر یک در مراحل مختلف آموزشی گامهای تحقیقات جداگانه‌ای به عمل آوریم.

۲ - دیگر این که تعلیم ادبیات بیشتر جزو آموزشهای نظریست و فی‌المثل مانند یاد گرفتن آیین نامه رانندگی است. یعنی درسی است که با خواندن و به خاطر سپردن می‌توان آن را آموخت. در حالی که تعلیم زبان یعنی

به جای آنها مطالبی آشفته آن هم با زبانی در هم و برهم به مردم عرضه می‌کنیم چگونه می‌خواهیم شاگرد با بیانی پاکیزه و روشن مقصود خویش را ادا کند و مطالب خود را بنویسد. نتیجه همان است که می‌بینیم. مثلاً گاهی موضوعاتی به شاگردان تعلیم داده‌ایم که پس از مدتی نادرست بودنشان آشکار شده است. فی‌المثل به آنها آموخته‌ایم که فعل جمع برای فاعل جمع غیر جاندار مناسب نیست (مثلاً جمله «لیاسها پاره شدند» درست نیست). به آنها یاد داده‌ایم که استعمال فعل وصفی با واو غلط است (مثلاً «من به‌خانه رفتم و غذا می‌خورم» درست نیست) ما به شاگردان و مردم دیگر گفته‌ایم «نظریات» غلط و «نظرات» درست است. به‌زور به مغز آنها فرو کرده‌ایم که

پژوهش و تحقیق محض درباره‌ی زبان و ادب فارسی است بدون توجه به جنبه‌ی تعلیمی آن و دیگر پژوهش درباره‌ی طرز آموزش و تدریس آن است در مراحل مختلف آموزشی. تحقیق نوع اول شامل پژوهشهایی است توانفرسا درباره‌ی دستور، رسم الخط، لغت، سبک‌شناسی، نقد ادبی، تاریخ ادبیات، تصحیح متون و غیره که نوشتن فهرست آنها خود مستلزم تدوین رساله‌ای جداگانه است. در این میان فقط برای لغت و تصحیح متون و دستور و تاریخ ادبیات مختصر کاری آن هم به شکل خام و ناپخته صورت گرفته است، وگرنه کوششهای ما در زمینه‌ی سبک‌شناسی و نقد ادبی نزدیک به صفر است. حتی ما یک رسم الخط دقیق هم که بر اساس اصول زبان‌شناسی و علمی نوشته

● در ترجمه اخبار که با سرعت زیاد صورت می‌گیرد مقدار قرائنی از لغات و اصطلاحات فرنگی و بیگانه یا عین کلمه مانند (بودجه، کمیسیون - دیپلماسی - پارلمان - فیزیولوژی) و یا به صورت ترجمه خام مانند همزیستی مسالمت‌آمیز، فوق‌الذکر، تبادل نظر، اتخاذ تدابیر لازم، بر ضد، بر علیه، علیه) وارد زبان فارسی می‌شود.

مهربان، روزگار و یادگار با حرکت حرف سوم غلط است و این کلمات را نباید به سکون سومین حرف خواند و عجیب اینجاست که این غلطهای ضدعلمی و ضدستوری را به نام دستور زبان به مردم این مملکت تحمیل کرده‌ایم. آن هم دستور زبانی که قسمت عمده آن نوشته نشده و بسیاری از آنچه نوشته شده است دقیق و علمی نیست و آنچه به نام دستور عرضه کرده‌ایم مجموعه قواعدیست که بسیاری از آنها نادرست است و فقط در ذهن بعضی از دستورنویسان وجود دارد نه در زبان واقعی مردم و نویسندگان. وانگهی آنچه نیز درس می‌دهیم طبق اصول صحیحی نیست و می‌توان ایرادهای زیر را به آن گرفت:

۱ - زبان و ادبیات را با هم مخلوط

شده باشد برای مردم این مملکت تهیه نکرده‌ایم که این چنین در نوشتن کلمات سرگردان نباشند.

در پژوهشهای مربوط به تعلیم زبان و ادبیات فارسی از پژوهشهای ادبی و زبان‌شناسی محض هم عقب‌تریم و در این رشته اصلاً متخصص واقعی نداریم نه برای دانشگاه و نه برای متوسطه و نه برای ابتدایی (جز در تعلیم الفبا) وانگهی پژوهشهای آموزشی و تربیتی درباره‌ی زبان و ادبیات فارسی تابع پژوهشهای محض در این زمینه است. زیرا وقتی ما هنوز رسم الخط و دستور و کتاب لغت دقیق و درستی نداریم و وقتی هنوز به زبان معیار و نمونه‌ای که باید سرمشق شاگرد در نوشتن مقاله و رساله باشد دست نیافته‌ایم و

خواندن و گفتن و نوشتن مثل خود را زندگی از مهارت‌های عملیست و فرا گرفتن آن بیشتر به تمرین و ممارست احتیاج دارد تا به حفظ کردن و یاد گرفتن اطلاعات نظری. البته باید دانست که جنبه‌های نظری و عملی زبان آموزی به‌طور مشخص از هم جدا نیست و آموختن تعلیمات نظری زبان مساند قواعد دستور و اصول زبان‌شناسی و معانی و بیان لازم است اما کافی نیست.

شگفت اینجاست که بیشتر معلمان و برنامه‌نویسان ما نمی‌دانند که زبان از جمله مهارت‌های عملیست و آموزش آن هرگز مستلزم ایجاد عادات زبانی و گذشت زمان است و هم‌مستلزم آموختن اطلاعات نظری و ماهر نیز درباره هیچ‌یک از این دو جنبه‌های تعلیم زبان فارسی تحقیق کافی نکرده‌ایم در حالی که حل این

باری فقط نوشتن نام پژوهشها و تحقیقاتی که باید در زمینه جنبه‌های نظری و عملی تعلیم زبان و ادبیات صورت گیرد خود، دهها صفحه کاغذ را پر می‌کند تا چه رسد به اصل پژوهشها که مستلزم نوشتن هزاران صفحه مطلب و دادن صدها صفحه آمار و ارقام و رساله و کتاب است.

یکی از مهمترین کارهای تعلیم زبان فارسی که باید برای آن حق تقدم فائل شد پژوهش در باره تعلیم انشاء و مقاله‌نگاری و گزارش‌نویسی است که امروز مهمترین مسأله زبان فارسی برای معلم و شاگرد و محقق است و متأسفانه درباره آن و اهمیت آن از همه کمتر بحث شده است. در این زمینه باید از پژوهشهای فرنگیان که بیش از دو هزار سال درباره نگارش و سخنرانی تحقیق کرده‌اند و کتاب نوشته‌اند

علمی کار گروهی است. یعنی ما باید برای تحقیق درباره جنبه‌های مختلف زبان فارسی گروه‌های پژوهشی به وجود آوریم زیرا امروز کار فردی نتیجه چشم‌گیری ندارد. علاوه بر این باید به این کارها نیز دست زد و لازم است این نکات را هم مراعات نمود:

۱- تهیه و تدوین کتاب‌شناسی کامل پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی و زبان‌شناسی ایرانی که در آن باید تمام کارهایی را که در این زمینه به هر زبانی و در هر جایی نوشته شده است جمع‌آوری کرد. این کار، پژوهش را آسان و محقق را از همه پژوهشهای پیشین آگاه می‌کند و مانع دوباره کاری و تلف کردن نیروها می‌شود.

۲- ایجاد دفتر مرکزی در تهران درباره زبان و ادبیات فارسی که در آن باید تمام کارها و پژوهشهایی را که در هر جای دنیا درباره زبان و ادبیات فارسی در حال انجام شدن است منعکس و ثبت شود تا محققان از کار یکدیگر مطلع گردند و بتوانند باهم تماس بگیرند. این امر نیز از دوباره کاری و تلف کردن نیروها جلوگیری می‌کند. این دفتر مرکزی می‌تواند تهیه کتاب‌شناسی زبان فارسی را نیز به عهده گیرد.

۳- پرهیز از شتابزدگی، که دشمن دقت و کار درست است.

۴- رعایت امانت و جنبه‌های انسانی تحقیق - امروز بسیاری از پژوهندگان چندان امانت را رعایت نمی‌کنند و مطالب دیگران را به نام خود می‌نویسند و از مأخذی که از آنها بهره گرفته‌اند نام نمی‌برند در حالی که تحقیق دانش و کسب ادب امریست انسانی و باید با اصول انسانی نیز توأم باشد و تحقیق بدون رعایت امانت نه از لحاظ علمی درست است و نه از نظر اخلاقی و مردمی.

● کمبود معلم خوب فارسی - معلم مهمترین عامل تعلیم و تربیت است در حالی که بسیاری از معلمان فارسی ما چه در

● **و ادرا کردن محققان زبان و ادبیات به تدریس املا و انشاء و قرائت نه موجب بهبود فارسی دانشجویست و نه گامی در راه پیشرفت تحقیقات زبان‌شناسی و ادبی، زیرا محققانی که معلمی نمی‌دانند اگر به این کار گمارده شود، هم از تحقیق درست باز می‌ماند و هم از تعلیم صحیح فارسی.**

بهره گرفت یعنی کاری که هیچ یک از معلمان انشاء ما بدان دست نزنده‌اند مثلاً کسی درست نمی‌داند که چه اطلاعات نظری برای آموزش نگارش لازم است و کدام تمرینهای عملی برای ایجاد عادت و مهارت در نوشتن ضرورت دارد. اگر در این باره چیزی هم نوشته شده است بسیار تارسا و ضعیف است. یکی از تحقیقاتی که در این زمینه باید به عمل آید انتخاب قسمتهای از دستور و زبان‌شناسی است که می‌تواند انشاء و نگارش را تقویت کند.

● **تحقیق درست و کار گروهی -** پژوهشهایی که در زمینه زبان و ادبیات انجام می‌دهیم نباید با روشهای درست و علمی صورت گیرد. یکی از شرایط تحقیق درست و

مشکلات مستلزم پژوهشهای بنیاد است و باید عده‌ای از علمای زبان و محققان ادبیات و جامعه‌شناسان و کارشناسان تعلیم و تربیت بخصوص آنهایی که در تعلیم زبان به اهل زبان تخصص دارند به این کار بپردازند. ولی نا جای که من می‌دانم نه چنین گروهی تاکنون به وجود آمده است که طریقی درباره تعلیم زبان و ادبیات فارسی تهیه کند و نه صادر بین کارشناسان و دانشگاهیان خود متخصص تعلیم زبان مادری به اهل زبان داریم یعنی متخصصانی که باید هسته مرکزی این گروه طرح و تحقیق باشند. بنابراین یکی از اولین گامهای ما برای پیشبرد آموزش فارسی تربیت متخصص تعلیم زبان به اهل زبانست و تا وقتی که چنین کارشناسانی نداریم بی‌فایده نیست که از بیگانگان مند جویم.

مدارس عالی و چه در متوسطه و ابتدایی فاقد شرایط لازم برای تعلیم فارسی هستند و از روش تدریس غیر علمی و من‌درآوردی و کهنه‌ای پیروی می‌کنند که از سالها پیش تا کنون تغییر نکرده است.

چنان که دیدیم معلم فارسی باید دو نوع دانش و اطلاع دربارهٔ تعلیم زبان فارسی داشته باشد یکی اطلاعات نظری و دیگر اطلاعاتی دربارهٔ ایجاد مهارت عملی در شاگرد. مراد از اطلاعات نظری یا دانش محض دربارهٔ زبان و ادب فارسی دانستی‌هایی است از قبیل: نقد شعر، تاریخ ادبیات، شعر و ادبیات معاصر، شعر و ادبیات قدیم، زبان‌شناسی و دستور فارسی که کم‌وبیش از آن باخبریم و معلمان ما امروز حتی در دانشگاهها و مدارس عالی هم اطلاعات کافی از چنین مواردی ندارند مثلاً عده کمی از معلمان از حداقل اطلاعات دستوری و زبان‌شناسی بهره‌مند هستند.

وضع آموزندگان فارسی از لحاظ اطلاعات مربوط به ایجاد مهارت عملی در شاگرد از این هم بدتر است زیرا بسیاری از آنها اصلاً تعلیم و تربیت و روش تدریس نخوانده‌اند. وانگهی آنهایی که به اصطلاح تعلیم و تربیت خوانده‌اند روش تدریس فارسی را پیش کسانی یاد گرفته‌اند که خود چیزی در آن باره نمی‌دانند و خود به شیوه‌ای ناسازگار فارسی درس می‌دهند؛ زیرا چنانکه دیدیم ما دربارهٔ شیوه تعلیم فارسی تحقیقات کافی نکرده‌ایم و جز چند کتاب و مقاله نارسا در این زمینه چیزی در دست نداریم. بدتر از آن اینست که بسیاری از معلمان فارسی ما نمی‌دانند که روش تدریس فارسی خود فنی است که محتاج به فرا گرفتن

است و واقف نیستند که استاد و معلم به صرف اینکه احیاناً متخصص عرفان و تصحیح متون کهن و دستور فارسی باشد نمی‌تواند به دانش‌آموز و دانشجو مقاله‌نویسی و نامه‌نگاری را هم یاد بدهد.

بنابراین وادار کردن محققان زبان و ادبیات به تدریس املاء و انشاء و فرائض نه موجب بهبود فارسی دانشجوست و نه گامی است در راه پیشرفت تحقیقات زبان‌شناسی و ادبی زیرا محققانی که معلمی نمی‌دانند اگر به این کار گمارده شود هم از تحقیق درست باز می‌مانند و هم از تعلیم صحیح.

بسیاری از معلمان ما علاوه بر همة کاره‌اند نه متخصص ایجاد مهارت مقاله‌نویسی و سخنرانی در شاگرد. بعضی از آنها حتی به تعلیم زبان و ادبیات فارسی به دانشجویان رشته

ادبیات هم تسلط ندارند تا چه رسد به تعلیم فارسی عمومی و انشاء به دانش‌آموزان و دانشجویان رشته‌هایی غیر از ادبیات فارسی و عجب‌تر آنکه بعضی از مدیران گروههای زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها هم که وظیفه نظارت بر تدریس فارسی و ایجاد مهارت عملی در دانشجویان را دارند خود تعلیم و تربیت و روش تدریس نمی‌دانند و در نتیجه هر پیشنهادی که دربارهٔ بهبود تدریس فارسی دانشگاهها به آنها بشود چون برایشان مفهوم نیست به آن وقتی نمی‌نهند. آنها طرفدار ادامه همان روش غیر علمی گذشته‌اند و حتی حاضر نیستند نظارت بر روش تدریس فارسی را به عهدهٔ کسانی بگذارند که چیزی در این باره خوانده‌اند.

بسیاری از معلمان فارسی دبیرستانها از

حداقل اطلاعات نظری دربارهٔ زبان و ادبیات هم بی‌بهره‌اند و عده فراوانی از آنان لیسانسیه ادبیات فارسی هم نیستند زیرا هنوز هم انیوهی از رؤسای آموزش و پرورش و مدیران مدارس فکر می‌کنند تدریس فارسی احتیاجی به تخصص و تحصیل خاص ندارد و هر ایرانی به نظر آنها استاد مادرزاد به زبان و ادب تدریس فارسی هم هست. به این جهت هر کس که نتواند هیچ درسی بدهد او را به تدریس فارسی می‌گمارند.

برای رفع این نقیصه و به منظور بهبود تدریس فارسی باید این کارها را صورت داد:

- ۱- برای تعلیم فارسی باید معلم کافی تربیت کرد و این هم کار یک سال و دو سال نیست زیرا هم زمان زیادی می‌خواهد و هم دانشگاهها و مراکز تربیت معلم مجهزی لازم

● کوششهای ما در زمینهٔ سبک‌شناسی و نقد ادبی نزدیک به صفر است.

● ما حتی یک رسم الخط دقیق هم که بر اساس اصول زیاتشناسی و علمی نوشته شده باشد برای مردم این مملکت تهیه نکرده‌ایم، که این چنین در نوشتن کلمات سرگردان نباشند.

دارد و در نتیجه به بودجهٔ فراوانی هم نیازمند است. بنابراین نتیجهٔ فوری دربر نخواهد داشت.

- ۲- گروههای فارسی دانشگاهها باید بخشی تأسیس کنند برای تعلیم فارسی به دانشجویان رشته‌های غیر ادبی زیرا این کار شرایطی بخصوص و معلمان و کتابها و پژوهشهایی خاص لازم دارد. اصولاً دانشگاه به طور اعم و رشته ادبیات فارسی به طور اخص باید دو نوع عضو علمی داشته باشد یکی عضو پژوهشی و دیگر عضو آموزشی و این شیوه‌ایست که در دانشگاههای معتبر جهان نیز اجرا می‌شود. ضمناً چون معلمان به طور اعم و معلمان فارسی به طور اخص بر اثر کمی درآمد و برای کسب حقوق بیشتر به دنبال تأمین معیشت و تدریس بیش از اندازه می‌روند، کمتر



فرصت مطالعه دارند بنابراین باید حتماً معانی آنها را تأمین کرد که بتوانند به مطالعه و تحقیق و تصحیح تکالیف شاگرد نیز بپردازند.

۳- از طرفی بازآموزی دانشمندان و نوسازی همیشگی اطلاعات آنان ضمن تأمین معیشت ایشان از شرایط لازم تعلیم صحیح فارسی است که در مدارس عالی هم باید بدان توجه شود. در آموزشگاهها یکی از کارهای مفید آن است که لااقل آن قسمت از تحقیقات تازه‌ای که مربوط به زبان فارسی است و برای تعلیم به شاگردان لازم است به وسيله گروه زبان و ادبیات فارسی در آغاز هر سال تحصیلی تعیین و به همه معلمان اعلام شود که آن را در ضمن سال تدریس کنند.

۴- به طوری که گفتیم تربیت معلم کاری زودرس نیست و مستلزم سالها صرف وقت و بودجه است اما آنچه زودرس تر خواهد بود و بیشتر نیز به عهده دانشگاهها است، نوشتن کتابهای خوب است که فعلاً هم به آن اشاره‌ای شد. به این معنی که هر چه زودتر باید گروهی از استادان و دبیران تعلیم و تربیت و زبان‌شناسی و ادبیات را بر آن داشت که کتابهایی طبق اصول علمی درباره روش تدریس و درباره همه جنبه‌های زبان و ادبیات فارسی آن هم برای تمام مراحل مختلف آموزشی بنویسند. همچنین باید کتابهای درسی خوبی برای مدارس ابتدایی و متوسطه و عالی نوشت و از این طریق کیفیت تدریس فارسی را بهتر کرد.

تألیف کتب درسی بوسیله متخصصان درجه دوم و سوم و محروم کردن متخصصان درجه اول در این کار گناهی است بخشایش ناپذیر در پیشگاه زبان و ادبیات و فرهنگ ایران.

۵- برای تعلیم فارسی به دانشجویان رشته غیر ادبی دانشگاه بهتر است معلمان خاصی که تعلیم و تربیت و روش تدریس بدانند پرورش داد و به کار تدریس فارسی گماشت. و این معلمان علاوه بر دانستن زبان‌شناسی و ادبیات باید شیوه تعلیم فارسی در مدارس را نیز بدانند و این شیوه نیز با روش تدریس فارسی در

مدارس متوسطه ابتدایی تا حدی متفاوت است معلمانی که برای تدریس فارسی مدارس عالی در نظر گرفته می‌شوند لازم است بر یک زبان خارجی مسلط باشند تا بتوانند از کتابهای درسی خوبی که ملل دیگر برای تعلیم زبان و ادبیات خود نوشته‌اند بهره برگیرند. و معلمان کنونی فارسی دانشگاه را بهتر است به تحقیق در رشته تخصصی خود که بیشتر درباره کلام و عرفان و معانی و بیان و تصحیح مستون و خمریات و صور خیال و دستور تاریخی و غیره است گماشت که لااقل آن جنبه از پژوهشهای دانشگاهی ناقص نماند.

● نارسایی کلاسهای تربیت معلم کشور
متأسفانه مراکزی که معلم فارسی تربیت می‌کنند گسترش کافی ندارند و بنابراین

فارسی درس بدهد به آن کلاسها فرستاد و پس از دیدن دوره‌ای خاص او را مأمور تدریس فارسی کرد. در این کلاسها تدریس زبان‌شناسی توصیفی و تجربی و آموزش کلیاتی درباره زبان و ادبیات و طرز تعلیم آن بر اساس تحقیقاتی که پیش از این یاد کردیم از کارهای لازم است و همان‌طور که گفتیم اگر تشکیل این کلاسها ممکن نیست دست کم می‌توان کتابهایی در زمینه‌هایی که به آن اشاره شد نوشت و در اختیار معلمان قرار داد که لااقل معلم فارسی خود در تعلیم این درس مهم دچار توهم و گمراهی نباشد.

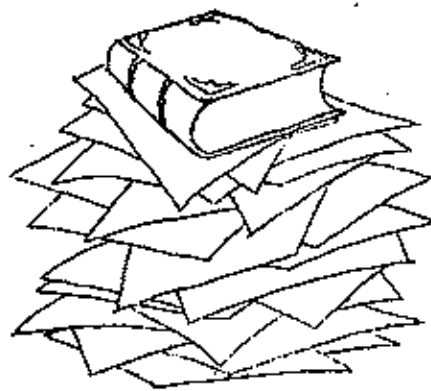
تقص و سابل
تعلیم و تربیت پیشرفته به وسایل و ابزار فنی و صنایع پیشرفته نیز احتیاج دارد مثلاً در

- بسیاری از معلمان و دبیران فارسی نمی‌دانند که روش تدریس فارسی خود فنی است که محتاج به فراگرفتن است.
- بازآموزی دائم معلمان و نوسازی همیشگی اطلاعات آنان ضمن تأمین معیشت ایشان از شرایط لازم تعلیم فارسی است

کشورهای مرفعی برای تعلیم زبان مادری یا زبان خارجه وسایلی از این قبیل به کار می‌رود: مغزواره (کامپیوتر)، ضبط صوت، افسار مصنوعی، فیلم، رادیو، تلویزیون و غیره در حالی که ما از بسیاری از این وسایل در مدارس ابتدایی و متوسطه و عالی خود بی‌بهره‌ایم. تا جایی که حتی کتاب و کتابخانه کافی هم نداریم تا چه رسد به وسایل گران قیمت دیگر. باری استفاده از این ابزارها در تعلیم زبان بسیار مؤثر است مثلاً به کار بردن ضبط صوت و نوار برای زیبا خواندن اشعار و قطعات ادبی به طوری که شاگرد را به شوق آورد و به ادبیات علاقه‌مند کند بی‌اندازه مفید است. زیرا با نبودن معلم کافی خوب نمی‌توان این همه شاگرد را به زبان و ادبیات فارسی دلسته کرد. بنابراین مجهز کردن مدارس به

بسیاری از معلمان بدون اینکه درسی درباره شیوه تعلیم فارسی خوانده باشند دبیر یا آموزگار یا استاد فارسی می‌شوند. از طرفی کلاسهای روش تدریس فارسی در بسیاری از مؤسسات تربیت معلم بر اثر نقص و نارسایی پژوهشهای مربوط به این رشته مهم ناقص و نارساست و قادر به تربیت معلم فارسی خوب نیست و همه این عوامل باعث می‌گردد که فارسی درست تدریس نشود و مواد آن مانند انشاء و خواندن و گفتن به شکل بسیار کهنه و غیر علمی و قرون وسطایی آموخته شود و فارسی شاگردان تا سطحی که دیده‌ایم تنزل کند.

بازی باید کلاسهای روش تدریس فارسی را در سراسر کشور گسترش داد و هر کسی را که می‌خواهد در دانشگاهها و مدارس دیگر



و مرغوبی داشته باشیم.

در نوشتن کتابهای درسی خوب همان طور که اشاره کردیم باید برای کتابهای تعلیم انشاء و مقاله نگاری و گزارش نویسی و نوشتن رساله که امروز مهمترین مسأله زبان فارسی برای شاگرد است حق تقدم قائل شویم و این کار است که در سطح دانشگاه هم باید صورت گیرد در حالی که تا کنون ما چنین کتابهایی ننوشته ایم یا اگر نوشته ایم کافی و وافعی نبوده است اگر چه بعضی از کتابهای فارسی بهتر از سابق شده اند ولی روی هم رفته از این لحاظ بسیار ضعیفیم.

نکته دیگر اینکه علاوه بر مضمونهای اصلی درسی که در کلاس تدریس می گردد باید کتابهایی با مطالب بسیار متنوع و جالب نوشته شود و در جنب کتابهای اصلی درسی تدریس

وسایل یاد شده یکی از طرق بهبود آموزش به طور عام و آموزش فارسی به طور خاص است و بدون این وسایل جدید که مستلزم داشتن قدرت اقتصادی و فنی زیاد است نمی توان به میلیونها دانش آموز چنانکه باید فارسی آموخت. کم خرج ترین این وسایل رادیو و تلویزیون است که از آن برای تعلیم فارسی و علوم دیگر بهره فراوان می توان گرفت به شرطی که ورزیده ترین و بهترین معلمان در آن به تدریس پردازند، نه کسانی که بدآموزی می کنند و مطالب نادرستی به مردم یاد می دهند. نه آنهایی که «مضاف الیه» را «مضاف علیه» می خوانند. البته اگر برنامه های تدریس تلویزیونی فارسی به دست نا اهل بیفتد نه تنها مفید نیست بلکه خطرناک هم خواهد بود. زیرا مردم را گمراه خواهد کرد. بی شک برای

کتابهای اصلی درسی بیاید در این کتابها پیدا کند.

این گونه کتابها فواید بسیار دارد به این شرح:

۱ - شاگرد با میل آنها را می خواند و از این راه سطح اطلاعات و دانش خود را در زمینه های مختلف بالا می برد.

۲ - آنچه محصل نمی نواند در کتابهای اصلی درسی بیاید در این کتابها پیدا می کند.

۳ - بالاتر از همه اینکه این کتابها

سرمتنی هستند برای نوشتن و سخن گفتن شاگرد زیرا یکی از شرایط مهم ایجاد ملکه عادت نوشتن، زیاد خواندن نثرهای فصیح و صحیح است و برای این منظور کتابهای اصلی درسی به هیچ وجه کافی نیست زیرا مقدار نثر آنها ناچیزتر از آن است که در محصل عادت و مهارت خواندن و نوشتن ایجاد کند.

به نظر نگارنده یکی از علل ضعف انشاء دانش آموزان و دانشجویان مطالعه نکردن نوشته های زیاد و اکتفا کردن آنهاست به کتابهای درسی موجود که به هیچ وجه برای برآوردن این مقصود کافی نیست.

برای دانشجویان دانشگاه نیز باید چنین کتابهایی در سطح بالاتر تهیه کرد. فکر می کند برای دانش آموز دبیرستان هر سال مطالعه ۱۰۰۰ صفحه و برای دانشجوی دانشگاه و مدارس عالی هر نیمسال خواندن ۲۰۰۰ صفحه از اینگونه آثار لازم است و اکتفا کردن

به تدریس چند صفحه نظم و نثر معاصر یا قدیم در کلاسهای دانشگاه تأثیر چندانی در تقویت فارسی ندارد چه این مقدار نوشته نه فارسی قدیم را می آموزد نه فارسی جدید را.

● پژوهش و تحقیق محض درباره زبان و ادب فارسی، بدون توجه به جنبه تعلیمی آن و از طرفی پژوهش درباره طرز آموزش تدریس آن در مراحل مختلف آموزشی از طرف دیگر از اولویت خاصی برخوردار است.

گردد و از آن امتحان هم به عمل آید. اینگونه کتابها باید در خانه به وسیله دانش آموز خوانده شود و فقط معلم در کلاس باید به اختصار طرز مطالعه آنها را به شاگرد بیاموزد و او را در این زمینه راهنمایی کند. چنین کتابهایی باید دارای نثری ساده و فصیح باشد و مطالب آنها باید بیشتر درباره علوم و فنون جدید و معارف اسلامی و فرهنگ ایران و جهان باشد و بهتر است در آنها بیشتر به تاریخ و فلسفه و ادبیات و فرهنگ و هنر و به علوم انسانی یعنی جامعه شناسی و روان شناسی و زبان شناسی پرداخت و نیز شایسته است که سرگذشت نوابغ و هنرمندان و فرهنگ آفرینان بزرگ ایران و جهان نیز در آنها گنجانیده شود تا سطح اطلاعات و دانش شاگرد را در زمینه های مختلف بالا برد و آنچه محصل نمی نواند در

دانشجویان دانشگاه هم می توان چنین برنامه هایی از رادیو و تلویزیون دایر کرد.

● کمبود کتاب خوب - پیش از این به اهمیت کتاب درسی اشاراتی کردیم حال می افزاییم که دانشمندان تعلیم و تربیت کتاب را معلم ثانوی نامیده اند. این عامل مؤثر آموزشی در آنجا که مردم با کمبود معلم ورزیده و نیروی انسانی ماهر روبرو هستند اهمیت حیاتی دارد. زیرا کتاب خوب علاوه بر آنکه معلم شاگرد است معلم معلم نیز به شمار می رود. کتاب اگر بر اساس اصول علمی صحیحی نوشته شده باشد می تواند بسیاری از نقایص تدریس را جبران نماید و بسیاری از خلأها را پر کند و ما که به اندازه کافی معلم فارسی خوب نداریم باید لافلز کتابهای فارسی خوب

ضرورت آشنایی با آن

زبان‌شناسی و



تقریباً نزدیک به صدسال است که زبان‌شناسی نوین یا به عرصه وجود گذاشته و در کشورهای غربی از دست‌آوردهای زبان‌شناسی برای تدریس و تدوین دستور زبان استفاده می‌شود.

اگر قرار بود تحقیقات پزشکی مثل آن چیزی باشد که در زمان بقراط یا رازی و ابن سینا و امثال آنان بود و اگر در همان حد باقی می‌ماند طبعاً ما امروز این پیشرفتهایی را که الان داریم نداشتیم.

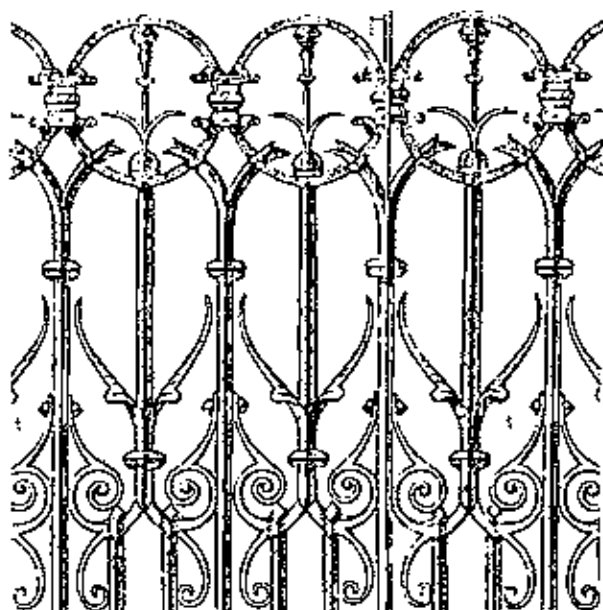
وقتی می‌خواهیم زبان فارسی در دبیرستان درس بدهیم، اگر دبیر ادبیات فارغ‌التحصیل و متخصص ادبیات نداشته باشیم، نگاه می‌کنیم ببینیم چه دبیر دیگری ساعت کارش خالی است و می‌تواند چند ساعت ادبیات درس بدهد؛ عملاً این کار را می‌کنیم.

آن کتابهایی را که من می‌بینم الان برای دستور زبان فارسی در دبیرستانها از آن استفاده می‌شود متأسفانه کسانی می‌نویسند که تخصصی در زبان‌شناسی و دستور ندارند؛ کسانی هستند که ادبیات فارسی خوانده‌اند.

درآمد:

آشنایی همکاران با دنیای اندیشه‌های نو، از کوششهای است که در رشد آموزش ادب فارسی، همواره آرزوی آن را در سر دارد. هرگاه سخنرانی یکی از استادان در سازمان پژوهش و در جمع دبیران شهران طلابه این آرزوست. چنانچه این سخنرانیها در مجله موجب آن است که همکاران مشتاق شهرستانی نیز در این نشست سهیم باشند؛ اینبار، دکتر علی اشرف صادقی، استاد دانشگاه تهران، مهمان ما و نشست نادر باب «زبان‌شناسی و ضرورت آشنایی با آن» سخن گوید:

پرونده ادب



بسم الله الرحمن الرحيم. بنده بهم خودم از دفتر تحقیقات و برنامه ریزی بخاطر فرصتی که در اختیارم گذاشته شده تا در محفل دبیران ادبیات درباره موضوع «زبان‌شناسی و ضرورت آشنایی با آن» صحبت کنم متشکرم. خوشبختانه موضوع سخن مورد استقبال بنده هم هست. جای خوشبختی است که در بین جمع عده‌ای را می‌بینم که دست‌اندر کار زبان‌شناسی هستند و مسأله برای آنها طبعاً ناحذی روشن است. طبق سنت دبیرایی، در کشور ما زبان فارسی با شیوه‌های ادبی بررسی شده و هنوز هم می‌شود؛ یعنی بررسی ساختمان زبان فارسی اصولاً با مسندها و تحقیقات جدیدی که در دنیا شده هنوز اینجا انجام نمی‌گیرد. به این معنی که تقریباً نزدیک به صد سال است که زبان‌شناسی نوین پا به عرصه وجود گذاشته و در کشورهای غربی از دست‌آوردهای زبان‌شناسی برای تدریس و تدوین دستور زبان استفاده می‌شود. خیلی هم طبیعی است. به این معنی که مثل هر شاخه علمی دیگری سبب تحقیقات در جهت استفاده از دست‌آوردهای نظری توین در کارهای علمی است. فی‌المثل اگر قرار بود تحقیقات پزشکی مثل آن چیزی باشد که در زمان بقراط یا رازی و ابن‌سینا و امثال آنان بود و اگر در همان حد باقی می‌ماند طبعاً ما امروز این پیشرفتهایی را که الان داریم نداشتیم. وقتی امروز شما می‌خواهید به پزشک مراجعه کنید به سراغ پزشکی می‌روید که از آمریکا یا از انگلستان فارغ‌التحصیل شده باشد پس از یک کشور پیشرفته دیگری که مورد نایب شمامست چرا که اعتقاد دارید علم پزشکی در آنجا پیشرفته است. دیگر برای مداوای خودتان یا عزیزان خودتان به حکیم‌باشی‌ها رجوع نمی‌کنید. یا وقتی که می‌خواهید ساختمان بسازید بدنیا یک مهندس با تجربه و خوب می‌روید. و از او نقشه می‌گیرید و محاسبه می‌خواهید و نمی‌روید یک معمار باشی را بیاورید. اما در مورد زبان، این کار را متأسفانه می‌کنیم. در مورد زبان ما

هنوز به اهمیت زبان‌شناسی و دستاوردهای آن واقف نشده‌ایم. وقتی می‌خواهیم زبان فارسی در دبیرستان درس بدهیم، اگر دبیر ادبیات فارغ‌التحصیل و متخصص ادبیات نداشته باشیم. نگاه می‌کنیم بینیم چه دبیر دیگری ساعت کارش خالی است و می‌تواند چند ساعت ادبیات درس بدهد؛ عملاً این کار را می‌کنیم. خود وزارت آموزش و پرورش هم واقف است که این کار می‌شود؛ یعنی اگر دبیر شیمی دو ساعت وقت خالی داشته باشد می‌گویند تو برو ادبیات درس بده. از تدوین کتابها هم همین برداشت می‌شود. آن کتابهایی را که من می‌بینم الان برای دستور زبان فارسی در دبیرستانها از آن استفاده می‌شود متأسفانه کسانی می‌نویسند که تخصصی در زبان‌شناسی

این کتابها را در دبیرستان درس بدهند لااقل چند هفته‌ای در یک ناهستان کلاسی بگذارند و اگر همه دبیران زبان و ادبیات فارسی نتوانند در آنها شرکت کنند سرگروه‌هایشان بیایند؛ جزوات یا دستورالعملی هم داشته باشد که از آنها استفاده کنند. در رژیم سابق وزارت آموزش و پرورش به لزوم چنین کاری پی برد و از بعضی از دوستان مادر بخش زبان‌شناسی دانشگاه تهران خواستند که یک دوره کتاب دستور زبان برای دبیرستانها نوشته شود. که با توجه به روشهای زبان‌شناسی تدوین شده باشد. در آن موقع بنده نغفل کردم و به کمک یکی از دبیران مجرب ادبیات فارسی ۳ دوره کتاب دستور زبان برای رشته فرهنگ و ادب نوشتم. منتها این کار وزارت آموزش و

اگر قرار بود خطی را عرض کنند باید خط انگلیسی را که این همه اشکال دارد عوض کنند. دو کشور قدرتمند دنیا، آمریکا و انگلستان با این خط می‌نویسند. با آن قدرت اقتصادی که آمریکا دارد و با آن همه زبان‌شناس و دانشمند، حتی به فکرشان هم خطور نمی‌کند که خطشان را تغییر بدهند، زیرا این مسأله میلیاردها دلار خرج دارد.

دستور ندارند؛ کسانی هستند که ادبیات فارسی خوانده‌اند. کتابهایی هم که غالباً در دانشکده‌ها تدریس می‌شود از همین مقوله است. نتیجه آن هم این می‌شود که کتابهای دستوری بر از مطالب غیر علمی و استعناقض است. اکنون چاره چیست؟ چاره این است که وزارت آموزش و پرورش همان طور که در رشته‌های فیزیک، شیمی، ریاضیات و غیره از مطالب نوین استفاده می‌کند. در مورد زبان فارسی هم همین کار را بکند و از یک عده زبان‌شناس بخواهند که برایشان کتاب بنویسند. به منظور آشنا کردن دبیران زبان فارسی با این کتابها برای آنها کلاسهای بازآموزی بگذارند. برای اینکه دبیران بتوانند

پرورش یک اشکال بزرگ داشت و آن این بود که این کتابها را بدون مقدمه یعنی بدون گذاشتن دوره‌های توجیهی برای دبیرانی که می‌خواستند آنها را درس بدهند در برنامه دوسی گذاشتند. طبیعی است در آغاز یک مقدار با مقاومت روبرو شد، چون مسأله کاملاً تازه‌گی داشت و مشکل بود؛ مفاهیم، مفاهیم جدیدی بود؛ شیوه، شیوه جدیدی بود، بدون اینکه کسی این شیوه را به دبیران یاد داده باشد. با این همه این کتابها به تدریج، مقداری جا باز کرد و رفته رفته عده‌ای از دبیران که با بنده تماس داشتند از این کتابها و تفاوت اساسی که با کتابهای سنتی داشت بسیار راضی بودند، اما کماکان عده‌ای از آقایان که درس می‌دادند و طبعاً به دلیل گرفتاریهای متعدد

وقت کافی نداشتند و بدون مطالعه سرکلاس می‌رفتند برایشان دشوار بود که این کتاب را درس بدهند. بعد از انقلاب هم با تخیراتی که پیش آمد، باز دو سه دوره این کتابها درس داده شد اما یک مقداری خلاصه و دست‌کاری شد. نظمش بهم خورد، و مقداری از مطالبش را حذف کردند و مطالب دیگری از کتابهای سنتی وارد آن کردند که در آن تناقض پیش آمد. همچنین بعضی از تمرین‌ها را حذف کردند و از تعدادی از نویسندگان با شعری که بعد از انقلاب مورد تأیید بودند تمرینهایی گذاشتند که گاهی با مطالب عنوان شده از متن کتاب نمی‌خواند. بهر حال این کتابها از رده خارج شد و یک قدم به عقب برگشتیم، یعنی دو مرتبه در تدریس زبان فارسی به شیوه‌های سنتی یعنی همان دستورهایی برگشتیم که وارث شیوه‌های مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب است. با این تفاوت که در بعضی از دستورهایی که الآن نوشته می‌شود سعی می‌کنند از مطالب کتابهای ما یا کتابهای دیگری که با دیدگاههای زبان‌شناسی نوشته شده، تکه‌هایی را نقل و اقتباس کنند که البته تناقض پیش می‌آید. از نگارش دستورزبان باید از یک شیوه واحد پیروی شود. این است که این کتابها نظم ندارد اجزاء با هم نمی‌خوانند و سیستماتیک نیست. من فکر می‌کردم باید توضیح بدهم که اطلاع از زبان‌شناسی و تدریس زبان‌شناسی برای آموزش زبان فارسی لازم است. خوشبختانه می‌بینیم عده‌ای از دوستان که اینجا تشریف دارند این مطلب را می‌دانند، ولی باز بد نیست برای کسانی که احیاناً به‌لزوم چنین آموزشهایی آن چنان که باید و شاید آگاهی ندارند با اینکه احیاناً ممکن است در مورد آن تردید داشته باشند یک مقداری توضیح بدهم. زبان‌شناسی مطالعه‌ی زبان به صورت عینی است، یعنی زبان را آن چنان که هست بررسی می‌کند. مثل سایر علوم که کارشان توصیف است. ببینید گیاه‌شناس کارش توصیف گیاهان یک منطقه است. او می‌آید و گیاهان را به صورت

عینی بررسی می‌کند. طبقه‌بندی می‌کند، مشخصاتشان را می‌گوید و نامگذاری می‌کند. کار برایش روشن و موضوع تحقیق برایش مشخص است. اول باید ببینیم موضوع دستورزبان و کتاب دستورزبان چه باید باشد و بررسی زبان چگونه است. در کتابهای قدیم می‌گفتند دستورزبان فارسی علمی است که درست خواندن و درست نوشتن را می‌آموزد. بنده متأسفانه باید عرض کنم که چنین نیست. دستورزبان فارسی به هیچ کس درست خواندن و درست نوشتن را نمی‌آموزد. درست حرف زدن را هم نمی‌آموزد؛ اینها را ما جای دیگری یاد می‌گیریم. درست حرف زدن را از محیط اطراف خودمان یاد می‌گیریم. درست نوشتن را هم با تمرین و ممارست و با خواندن متونی که به زبان شسته و رفته و تشنگ نوشته شده‌اند یاد

شناخت علمی داشته باشیم. اگر از شعرا و نویسندگانی که الآن در کشور هستند آمار بگیرید خواهید دید که شعری که هستند یک درصد و یا دو درصد آنها فارغ‌التحصیل ادبیات هستند و دستورزبان خوانده‌اند. اینها از طرق دیگری استعدادهای خود را تقویت کرده‌اند.

البته منظور این نیست که دستورزبان برای آموزش زبان فارسی در دبیرستانها بکلی بی‌فایده است، نه چنین نیست. اطلاع از ساختمان زبان فارسی برای توجیه نکاتی که دبیر انتباه در مورد تصحیح اغلاط دانش‌آموزان می‌گوید کاملاً لازم است. در سطح دانشکده‌های ادبیات هم چنین چیزی لازم است و کتاب مرجع در این موارد باید یک کتاب توصیف ساختارهای زبان باشد نه یک

در بعضی از دستورهایی که الآن نوشته می‌شود سعی می‌کنند از مطالب کتابهای ما یا کتابهای دیگری که با دیدگاههای زبان‌شناسی نوشته شده تکه‌هایی را نقل و اقتباس کنند که البته تناقض پیش می‌آید.

دستور تجویزی. تنها به کمک زبان‌شناسی است که می‌توان چنین توصیف‌هایی به دست داد. شیوه‌های کتابهای سنتی امروز دیگر نمی‌تواند دانش‌آموز و دانشجوی کنجکاو را راضی کند. بد نیست یکی دو مثال بزنیم. در همه کتابهای دستور سنتی ما از «ه» غیرملفوظ صحبت به میان آمده می‌گویند «ه» غیرملفوظ یک نشانه‌ای است که غالباً در آخر کلمات وجود دارد و تلفظ نمی‌شود و آسمش هم روی آن است؛ غیرملفوظ یعنی تلفظ نمی‌شود. پس نقش آن چیست؟ نمایانند حرکت قبل از خود. مثلاً کلمه بنده، چند حرف دارد؟ چهار حرف. اگر بخواهیم آن را به خط لاتین برگردانیم می‌شود bndh. اما آیا این را می‌توانیم بخوانیم؟ نه نمی‌توانیم. با خط فارسی عادت کرده‌ایم و می‌توانیم آن را بخوانیم اما با خط لاتین به این

می‌گیریم. کافی است که یک مقداری ذوق این کارها را داشته باشیم مقداری متن از نویسندگان معاصر بخوانیم و یاد بگیریم که چگونه باید نوشت. فکر می‌کنم صد درصد کسانی که نوشتن را یاد گرفته‌اند به همین شیوه یاد گرفته‌اند. هیچ کس نه از دستور میرزا عبدالعظیم خان زبان فارسی یاد گرفته، نه از روی دستور دکتر خانلری نه از روی دستورهای ما با هر کس دیگری که بعد از ما دستور نوشته است. خوب پس فایده نوشتن دستورزبان و تدریس آن چیست؟ همان‌طور که عرض کردم هدف تدوین و تدریس دستور زبان داشتن شناخت علمی نسبت به زبان است؛ همان‌طوری که لازم است از جامعه خودمان شناخت علمی داشته باشیم، از تاریخ خودمان شناخت علمی داشته باشیم، از وضع دنیا

شکل که نوشتن نمی‌توانیم. چرا؟ برای اینکه در خط لاتین باید مصوتها را در داخل خط بنویسیم. حال اگر بخواهیم آواهای این کلمه را به خط لاتینی بنویسیم کلمه بنده می‌شود bande می‌بینید که در آخر آن در مقابل «e» غیر ملفوظ، مصوت «eo» فرار گرفته است. در اینجا ما فقط آن چیزهایی را که تلفظ می‌شود نوشته‌ایم. می‌بینید که این کلمه پنج آوا دارد. اما در خط فارسی چهار حرف دارد که تازه بعضی از این حروف یعنی «e» غیر ملفوظ معادل هیچ آوایی نیست. در هیچ کتاب دستور فارسی به‌ما رابطه حروف خط فارسی را با آواهای زبان فارسی یاد نداده‌اند. یعنی مطلقاً از اینکه زبان فارسی امروز چند آوا دارد هیچ صحبتی نکرده‌اند. آنچه که ما یاد گرفته‌ایم خط فارسی است.

گفتیم که آن «e» قراردادی برای نشان دادن مصوت «e» (= کمره) است. ما اگر بیاییم و بندگان را آوانویسی کنیم می‌شود bandegan. حالا اگر بیاییم این شکل را تجزیه کنیم می‌شود bande + gan. می‌بینید که در این جا فقط gan به صورت مفرد کلمه اضافه شده است. علامت جمع فارسی برای جانداران «n» است اما طبق یک قاعده رایج زبان فارسی کلمات مختوم به‌های غیر ملفوظ در موقع جمع بسته شدن به جای «n» با «g» جمع بسته می‌شوند. اما این طور نیست که‌های غیر ملفوظ به «گ» بدل شود. چرا؟ برای اینکه گفتیم «ها» اصلاً وجود خارجی ندارد. تا به «گ» بدل شود. مصوت «e» که در شکل مفرد کلمه بوده در شکل جمع آن هم عیناً باقی است. در مورد الحاق یاء مصدری نیز این قاعده وجود دارد. یعنی کلمات مختوم

دستور زبان فارسی به هیچ کس درست خواندن و درست نوشتن را نمی‌آموزد. درست حرف زدن را هم نمی‌آموزد؛ اینها را ما جای دیگری یاد می‌گیریم. درست حرف زدن را از محیط اطراف خودمان یاد می‌گیریم.

برای زبان فارسی ما باید از آواها شروع کنیم. زبان ابتدا از آوا شروع می‌شود. هزار سال بشر زبان داشته و حرف می‌زده اما خط نداشته. تاریخ بشر با خط شروع می‌شود. قبل از آن ماقبل تاریخ نامیده می‌شود. پس خط اصالت ندارد. خط مانند لباسی است که ما پوشیده‌ایم. این لباس نشانه‌میزه انسان بودن ما نیست. سمیزه انسان یک چیز دیگری است. هزاران سال هم بشر در جنگلهای زندگی می‌کرده بدون اینکه لباس داشته باشند. پس این لباس هم مانند خط اصالت ندارد. خطهایی که هست، همه ناقص است. باری ما امروز در دستور زبان فارسی می‌خوانیم که در موقع جمع بسته شدن کلمات مختوم به‌های غیر ملفوظ مانند «بنده» «e» به «گ» بدل می‌شود «بندگان» اما به شما اطمینان می‌دهم که اصلاً چنین چیزی نیست. ما

به‌های غیر ملفوظ به جای «ی» (= i) با الحاق «g» به شکل اسم مصدر در می‌آیند. مسأله این است که ما می‌خواهیم قواعد اصل کلمه هم که در زبان پهلوی «بندگ» بوده است مطرح نیست. درست است که اصل این کلمه «بندگ» بوده. اما ما که امروز کلمه بنده را جمع می‌بینیم آن را به اصلش بر نمی‌گردانیم. پس بیاییم نقش این «گ» چیست؟ امروز این «گ» نقشش این است که حائلی میان دو مصوت است. هم در بندگان و هم در بندگی. زیرا ما نمی‌توانیم «بنده آن» و «بنده نمی» بگوییم. یا لاقبل بر ایمان ثقیل است. به طور کلی در زبان فارسی هر کجا که دو مصوت پشت سرهم فرار بگیرد فارسی زبان بدون اراده یک صامت در میان آنها قرار می‌دهد که جلوگیری از التقاء مصوتها بشود. مثلاً حرف اضافه «با» با «به» وقتی با «اش»

پشت سرهم بیایند یا باید یک مصوت اول «اش» را حذف کنیم و بگوییم «باشی» و «باش» با جور دیگر این التقاء را حل کنیم. مثلاً یک «e» میان آنها می‌آوریم که می‌شود «بهاش» و «بهش» گاهی هم «ی» یک نقش حائل و میانجی را ایفا می‌کند. به جای اینکه بگویید «دانا آن یک «ی» اضافه می‌کنند و می‌گویند «دانایان». نکته دیگری را هم درباره اشکالات خط فارسی بگوییم. گاهی ما چند حرف داریم که یک تلفظ دارند و گاهی به عکس یک حرف داریم که دارای چند تلفظ هستند یعنی نماینده چند آوا هستند. مورد اول مانند «ز»، «ذ»، «ض»، «ظ» که همه دارای مرف تلفظ «z» هستند و مثال مورد دوم حرف «و» است که نماینده صامت «v» است. نماینده مصوت «o» است نماینده مصوت «u» است. نماینده مصوت «ow» هم هست. چنانکه در کلمات وزیر، تو، دود و نو.

حالا چطور می‌خواهیم قواعد زبان را به کمک این حروف به بچه یاد بدهیم. خوب یاد نمی‌گیرد گنج می‌شود. پس باید از همان ابتدا حروف را کنار گذاشت و از آواها شروع کرد. در بخش صرف و نحو زبان نیز باید توصیف در کار باشد نه تجویز. توصیف چنانچه، باید این کار بشود یعنی در دستور زبان فارسی اول باید آواها هم بر مبنای تلفظ باشند نه بر مبنای خط. به هر حال به نظر بنده باید دو مرتبه وزارت آموزش و پرورش به طور جدی به این فکر باشند که شیوه تدریس زبان فارسی و دستور زبان را عوض کنند. همان طور که خوشبختانه در مورد درس دیگر این کار را کرده و دارد می‌کند. باید برای تدریس زبان و دستور زبان فارسی هم از اشخاصی با صلاحیت دعوت کنند تا تمام کتابهای دستور را از نو بنویسند. عرض را هم بر همان پایه تدوین کنند و این سیر قهقراپی را که در این ۱۰، ۱۱ ساله دچارش بوده‌اند جبران کنند. اما در مورد اشکالاتی که در خط کنونی فارسی هست ناچار از ذکر این توضیحات هستیم که

این خط در آغاز برای زبانهای سامی که عربی هم یکی از آنهاست وضع شده است، ولی ایرانیها از همان آغاز اقتباس این خط سعی کرده اند آن را تا سرحد امکان با زبان فارسی وفق دهند. به این معنی که در زبان عربی ۲ تا ۳ آوای پ، گ، ج، ژ، نیست در خط عربی هم برایش نشانه‌ای نیست. آنهایی که با متون خطی سر و کار دارند می‌دانند که تا حدود قرن هفتم «ج» را به صورت «چ» می‌نوشتند «پ» را به صورت «ب» «گ» را به صورت «ک» و «ژ» را به صورت «ز» اما از همان ابتدا کم کم متوجه شده بودند که اینها موجب اشتباه می‌شود و غلط خوانی و بدفهمی در متون پیش می‌آید و باید آنها را عوض کرد. این است که شروع کردند این چهار آوای خاص فارسی را با گذاشتن سه نقطه بالا یا زیر همان حروف عربی مشخص کنند. بعدها هم «گ» را با دو

سرکج مشخص کردند. در مورد نبودن مصوت‌های کوتاه در خط عربی باید بگویم که در زبان عربی مصوت‌های کوتاه متغیر است و این تغییر نقش صرفی به عهده دارد. مثلاً «کتب» را می‌توان به سه شکل کَتَبَ یا کُتِبَ یا کُتِبَ خوانند. بنابراین برای زبان عربی بهتر این بوده است که خطی وجود داشته باشد که فقط صامت‌های زبان را که ریشه کلمات را نشان می‌دهند یادداشت کند نه مصوت‌های کوتاه را. اما زبان فارسی چنین نیست. به این جهت لازم بوده است که خط را بسازد کردن مصوت‌ها در آن تکمیل کنند. چون در خود زبان عربی در مواقع ضروری از فتحه، کسره و ضمه استفاده می‌شده. در فارسی هم در مواردی که ابهام پیش می‌آمده از همین حرکات سه گانه استفاده کرده‌اند و برای مصوت‌ها علامت دیگری وضع نکرده‌اند. به هر حال ما اکنون برای نوآموزان باید از همین حرکات استفاده کنیم. اما وقتی که آنها به این خط عادت کردند دیگر گذاشتن حرکات لزوم چندانی ندارد. چنانکه می‌بینیم بزرگسالان کتاب و روزنامه را که حرکات ندارند بدون اشکال می‌خوانند.

توضیح خط کنونی به خط لاتین هزاران اشکال دارد که هیچ شخصی عاقل و با مطالعه‌ای گرد آن نمی‌گردد. اگر قرار بود خطی را عوض کنند باید خط انگلیسی را که این همه اشکال دارد عوض کنند. دو کشور قدرتمند دنیا، امریکا و انگلستان با این خط می‌نویسند. با آن قدرت اقتصادی که امریکا دارد و با آن همه زبان شناس و دانشمند، حتی به فکرشان هم خطور نمی‌کند که خطشان را تغییر بدهند. زیرا این مسأله میلیاردها دلار خرج دارد. باید تمام کتابها و نوشته‌ها را از نو چاپ کرد و ... کشور همسایه ما ترکیه ناآگاهانه به تغییر خط دست زد و هنوز هم زبانهای آن گریبانگیر اوست. نسل کنونی آن دیگر، هیچ یک از متون و اسناد گذشته خود را نمی‌توانند بخوانند. چون وقت کم است، مقداری هم درباره مسائل

باید برای تدریس زبان و دستور زبان فارسی هم، از اشخاصی یا صلاحیت دعوت کنند تا تمام کتابهای دستور را از نو بنویسند، عروض را هم بر همان پایه تدوین کنند و این سیر تهرانی را که در این ۱۰، ۱۱ ساله دچارش بوده‌اند جبران کنند.

دیگری که با دستور و زبان شناسی ارتباط دارد صحبت کنیم. در دستورهای سنتی که هنوز متداول است اساس بر این بوده، که زبان قدیم را ملاک قرار دهند. زبان قدیم بجای خودش خوب است ولی زبانی است مرده، متروکه، و مدفون در لابلای متون نظم و نثر ما. آنها نیکه علاقه‌مند به استفاده از گنجینه‌های نظم و نثر گذشته هستند؛ می‌روند و این زبان را بساز می‌گیرند. البته باید قواعد این زبان را هم تدوین کرد. برای کسانی که می‌خواهند متون قدیم را بخوانند راهنمایی در دست بیاند. اما همه کسانی که امروز به دستان و دبیرستان می‌روند به متون قدیم علاقه‌مند نیستند و نمی‌خواهند شاهنامه یا بیهقی یا سنائی بخوانند؛ یکی می‌خواهد مهندس شود، دیگری می‌خواهد قاضی یا وکیل دادگستری شود.

دیگری می‌خواهد پزشک شود و آن یکی می‌خواهد روزنامه‌نگار، خبرنگار یا گوینده رادیو و تلویزیون شود. اینها به زبان امروز نیاز دارند. به زبان شسته و رفته و معیار (استاندارد) که بتوانند به بهترین وجهی با آن بنویسند یا سخنرانی بکنند. این زبان باید آموزش داده شود. آموزش هم باید با تقویت درس انشاء و با استفاده از دستور به معنی علمی آن، یعنی با دستور عینی که توصیف زبان فارسی معاصر باشد انجام بگیرد. معلم انشاء و دستور زبان باید یک نفر باشد و باید قبلاً تعلیمات لازم را دیده باشند. باید متون نویسندگان بزرگ و نثرهای شسته و رفته معاصر را بدهد به دانش آموزان بخوانند و در ضمن به آنها بگوید که اینها را می‌خوانید قواعد دستوری‌اش اینها است. نه اینکه از راه

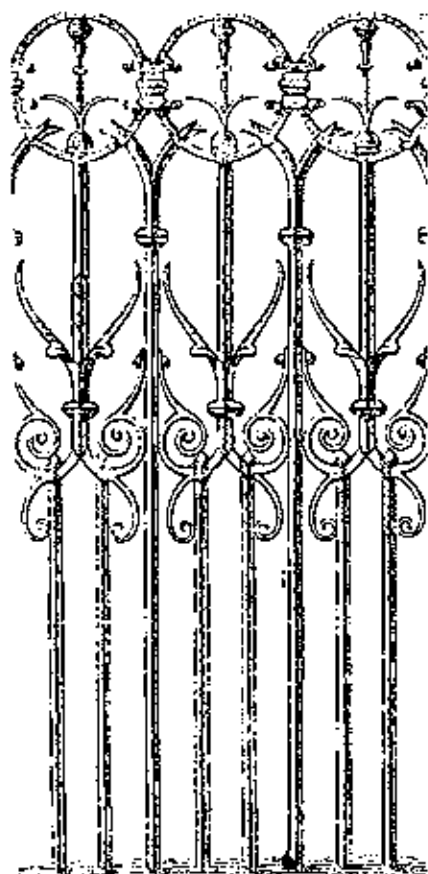
قاعده آموزش دستور و نگارش را شروع کنید. به نظر بنده تدریس دستور زبان در این حد به نگارش و به درست تویسی کمک می‌کند که تصریحی است برای قواعد دستوری که فارسی زبان خودش می‌داند توضیح این مطلب این است که ما همه بدون اینکه دستور زبان خوانده باشیم، دستور زبان خودمان را خوب می‌دانیم. به همین جهت هم وقتی که صحبت می‌کنیم شاید از ده مورد در یک مورد مطلب را طوری بیان کنیم که شنونده نفهمد یا بد بفهمد. البته این مربوط به گفتار است و نوشتار یک مقداری مسأله‌اش فرق می‌کند. نوشتار یک مقداری آموزش و تمرین لازم دارد، ولی آنها هم چون مبتدی بر همین زبان گفتاری است که قواعدش را می‌دانیم و از محیط یاد گرفته‌ایم خیلی دشواری ندارد. با مقداری آموزش و

کمک گرفتن از قواعد فارسی گفتاری مسأله زبان نوشتاری را هم می‌توان حل کرد و به دانش آموز یاد داد که چگونه بنویسد. نباید ترتیب اجزاء جمله و نحوه آوردن جملات را بدنیال هم به دانش آموز یاد داد. باید آن قواعد و شیوه‌هایی را که تتر را روشن‌تر می‌کند به او آموزش داد. کلیه قواعد دیگری که مربوط به فارسی قدیم است و امروز دیگر در زبان ما کاربرد ندارد باید کنار گذاشت. شاید بد نباشد اینجا از فعل در زبان فارسی مثالی بیاورم. ما در دستورهایی سنتی می‌خوانیم که فعل دارای «وجه» است. غالباً هم خوانده‌ایم که وجوه افعال فارسی ۶ تا است اما اگر به فارسی معاصر نگاه بکنیم و اندکی هم از زبان‌شناسی کمک بگیریم می‌بینیم در فارسی معاصر بیش از سه وجه وجود ندارد.

یعنی: رفتن لازم است. اما بیایم بر سر وجه وصفی که خیلی در کتابها از آن نام می‌برند و خیلی از دبیران اشتهاء به آن ایراد می‌گیرند. در زبان فارسی معاصر اسم مفعول را وقتی به جای یک فعل محذوف به کار رود وجه وصفی می‌گویند. مثلاً در این جمله: علی کتابهای خود را برداشته از خانه بیرون رفت. همان طوری که می‌بینیم «برداشت» در اینجا سه جای «برداشت» به کار رفته و تنها وقتی که فاعل دو یا چند فعل یکی باشد می‌توان فعلهای اول را برداشت و بجای آنها اسم مفعول گذاشت. این اسم مفعول نه تنها از نظر فاعل بلکه از نظر زمان هم همان زمانی را می‌رساند که فعل آخری دارد. پس این اسم مفعول نوعی فعل است. فعل خلاصه شده‌ای است با صورت حذف شده‌ای است که کاملاً تابع فعل کامل

بررسی کرد. برای تقلید از زبانهای بیگانه هم می‌توان از بخشهای گفتار یا کلمات زبان مثال آورد که در قدیم به تقلید از زبان غربی آنها را به اسم و فعل و حرف تقسیم می‌کردند و در دستورهای جدیدتر به تقلید از زبانهای اروپائی آنها را به ۹ قسمت تقسیم می‌کنند. چون وقت تنگ است و حضار خسته شدند توضیح آن را به وقت دیگری می‌گذارم و به عراضم خاتمه می‌دهم.

کنور همسایه ما ترکیه ناآگاهانه به تغییر خط دست زد و هنوز هم زبانهای آن گریبانگیر اوست. نسل کنونی آن دیگر هیچ یک از متون و استاد گذشته خود را نمی‌توانند بخوانند.



وجه شرطی امروز دیگر در زبان ما نیست. وجه مصدری و وجه وصفی هم در فارسی وجه نیستند باقی می‌ماند وجه اخباری، وجه التزامی و وجه امری. وجه شرطی در جملاتی مانند «اگر من دیروز به آنجا رفته‌ام او را بدیدی» دیده می‌شود که مربوط به فارسی قدیم است. وجه فعل مربوط به نوع فعلی است که در جمله هست و می‌دانیم که انواع فعلهای جمله یا اخباری است یا التزامی یا امری فعل دارای وجه، زمان و شخص است. پس با این تعریف دیگر مصدر و اسم مفعول که زمان و شخص دارند وجه حساب نمی‌شوند. مصدر اسم است و مانند هر اسم دیگری می‌تواند نهاد، مفعول و مضاف واقع شود. می‌تواند با این و آن به کار رود و فس علیها. در جمله‌هایی مانند «باید رفت» هم مصدر مرخم در حکم نهاد جمله است

بعد از خود است و وجه نیست. استعمال او عطف هم بعد از آن اشکالی ندارد. اما آن چیزی که جنبه وصفی دارد عبارت «غذا نخورده» در این جمله است: علی غذا نخورده به مدرسه رفت. یعنی در حالیکه غذا نخورده بود. در اینجا استعمال او عطف بعد از عبارت «غذا نخورده» کاملاً غلط است. این عبارت قید حالت است و فاعل یعنی علی را وصف می‌کند و زمان هم ندارد. در دستورهایی فارسی این دو ساخت را با هم خلط کرده و به آن به غلط وجه وصفی گفته‌اند. می‌بینید که اینها را با توجه به خود زبان می‌توان به دست آورد. این روشی است که زبان‌شناسی به ما یاد می‌دهد. زبان‌شناسی می‌گوید زبان را عطف در چهارچوب خودش و با توجه به ساختارهایش نه از روی ذهن و نه از روی زبانهای دیگر، باید

شیوه نگارش فارسی

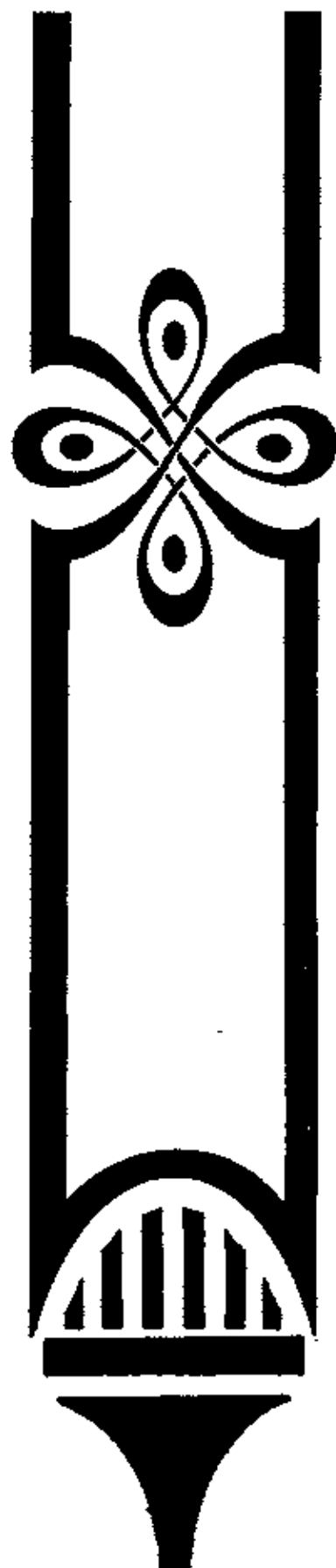
● نگاهی به گذشته و حال

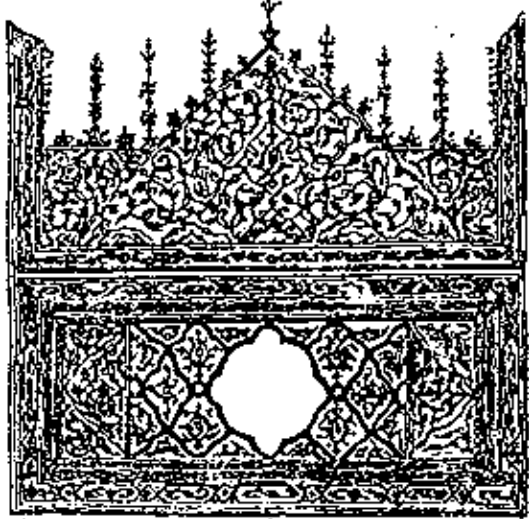
■ احمد احمدی بیرجندی

● مترجمان نشایزده سطحی نگر که با زبان مادری خود چندان آشنایی نداشتند روز به روز کار ترجمه و انحراف از اصول نگارش و روح زبان فارسی را بدتر و ناهسامانتر از پیش کردند.

● امروز مشکل نثر فارسی به نوعی دیگر مطرح است.

● افراط و تفریطها در شیوه نگارش فارسی طی قرون و اعصار کم نبوده است.





که فراموش کننده این است
 در هر روز یک بار
 در هر روز یک بار
 در هر روز یک بار
 در هر روز یک بار

◆ پیام یکتا بردان بی همتا ◆

سیاس بی کران بردان دانا و توانا را سزااست که آفرینش جهان را
 از بنکد نبستی بآرامگه هستی درآورد . و مرد مرا به نیروی زبان
 بر دیگر جانوران برتری بخشد، بر آن هم از کونه خود بسیار بران
 با فرمان فرستاد . و درود و شمار رسته زد یکسان فرکا، پارکا،
 خدای که برشکان دود خستنی دوزی از آفتاز که . و در ماندگان
 کرداب نافرمانی و کهنند . و بزره فرجام نیکو انجام فرستادگان
 و دوده و تبارش باد که پیشوایان راه و باز خواهند کان آموزش
 زه کارانند (حبس) چون در این چرخه مهر آباد که ایران
 برشت این در سایه دانش پروری سایه بردان شاهنشاه سلیمان نیکین
 (ناصرالدین شاه قاجار) که جهان داری پرورش با بوالشکر *

(آفتاز که)
 سید
 (جو بزه)
 مخصوص
 (بزرگوار)
 عاصی

زبان شیرین فارسی در طی هزار و چند صد
 سال فرازونشیبها دیده و حوادث ناگواری را
 پشت سر گذاشته است. از گذشته‌های بسیار
 دور سخنی نمی‌گویم. تنها به اشاره‌ای بسنده
 می‌کنم که نثر فارسی از آغاز ساده و طیفی به
 اصطلاح مرسل و آزاد از آرایشهای لفظی
 بوده است. بتدریج در قرون پنجم و ششم
 هجری و نیز قرن هفتم به نثر مصنوع و متکلف
 و مسجع تبدیل شده است. این آرایشهای
 خاص نثر فارسی همچنان کمابیش ادامه داشته
 است. افراط و تفریطها در شیوه نگارش
 فارسی در طی قرون و اعصار کم نبوده است.
 علل اجتماعی و بسند قدرتمندان زمانه
 نویسنده یا به اصطلاح قدیم، منشی را، از این
 سوی بدان سوی می‌کشانده است.

در صد سال اخیر گرایشهای ملی (=)
 ناسیونالیستی) افراطی؛ عده‌ای از صاحب
 قلم را بر آن داشت که با لغات دساتیری،
 ساختگی و پهلوی؛ شیوه نگارشی پدید آورند و
 با نثری بنویسند که از الفاظ عربی بدور باشد
 و نام آن را «پارسی سره» نهادند.

و انحراف از اصول نگارش و روح زبان
 فارسی را بدتر و نابسامانتر از پیش کردند.
 ناچار خیر اندیشان و مصلحان در مجلات ادبی
 معتبر زنگ خطر را به صدا درآوردند و برخی
 حتی راه را نشان دادند. ابتدا کار بهتر بود هر
 چه بیشتر آمدیم بدتر از بدتر شد تا...

* * *

کتاب «غلف نویسیم» ابوالحسن نجفی یکی از
 آن کتابهاست که به این امر مهم توجه خاص
 کرده است و قدم به قدم به لغت در جای
 جای کتاب خود مطالب مهمی را عرضه کرده
 است.

من در باره این کتاب مفید، برای همه مردم،
 عموماً و برای رسانه‌های گروهی و معلمان
 ادبیات فارسی خصوصاً، در مجله آرزو نمند
 «نشر دانش» تاکنون مقالات و استقاداتی
 خوانده بودم. خوشبختانه چاپ دوم این کتاب
 را مطالعه کردم و از آن بهره‌ها بردم. الحق و
 الانصاف اسناد نجفی بسیار زحمت کشیده و

هفتاد من کاغذ شود

* * *

اما امروز، از چند سال قبل تاکنون، مشکل
 نثر فارسی به نوعی دیگر مطرح است.
 بعد از نهضت مشروطیت و بعد از آن
 درجتهای زندگی شرق زمین به روی غرب
 باز شد. نسیم «دبیره» غربی، ابتدا اندک اندک،
 و بتدریج بیشتر وزین گرفت. تقلید از فرهنگ
 غربی، اخذ نمیدن آن - که امر لازمی بود - و
 باز کردن میدان مصرف کالاهای مغرب زمین،
 فراگیری زبانهای فرانسوی، انگلیسی، آلمانی
 و... کار ترجمه را رونق داد. دانشجویان از
 فرنگ برگشته، در مؤسسات و نهادهای
 مختلف، بویژه در صدا و سیما و مجلات و
 روزنامه‌ها - برای آماده‌سازی خوراک مورد
 نیاز - با فتاب - دست به کار شدند. مقالات
 و کتابها را ترجمه کردند. این مترجمان
 شتابزده سطحی‌نگر که با زبان مادری خود
 چندان آشنایی نداشتند، روز به روز کار ترجمه

از جمله کتابهایی که بر این منوال در یکصد
 و اند سال قبل نوشته و چاپ شده است و
 اکنون پیش روی من است، کتابی است تحت
 عنوان «پروژه نگارش پارسی» «کارخانه»
 «دبیران» دبیر و مترجمان مترک و خشوری
 دولت یا قزو بزر ایران، در اسلامبول، از آقای
 میرزا رضا خان بکشلو قزوینی که آن را در
 «تافت خانه» اختر در «ساله» آبان ماه
 بزرگدی ۱۲۵۲ برابر جمادی الآخره تازی
 سنه ۱۳۰۰ چاپ کرده و منظورش از نگارش
 این کتاب زنده کردن «پارسی لویزه» بوده
 است!

این کتاب مشتمل است بر نامه‌هایی نمونه
 برای شاهان و دستوران و وزیران و... و در
 پایان نیز نامه‌های خصوصی و صورت
 حسابهای بیستگانی^۱ فنگگذاران دربار سپهر
 رفتار بهروزی و بختیاری... که اگر بغواهم به
 تفصیل بنویسم و معادلهای لغات را همراه کنم

در آینه یک شعر

□ اورنگ خضرای
دبیر دبیرستانهای آباد

مقاله محققانه آقای دکتر عباس ماهیار با عنوان «تسامح شاعرانه» که در شماره ۷۵/۱۶ رشد ادب فارسی آمده، روشنگر این واقعیت است که به هر حال در آثار بیشتر شاعران ایران سهل انگاریهایی کم و بیش رخ نموده است که غالباً مربوط می شود به حوزه قصص و اساطیر و شناخت شخصیت های افسانه ای و تاریخی. مؤلف ارجمند «فرهنگ تلمیحات» در پیشگفتار اثرش می نویسد: «وسعت دامنه تلمیحات باعث شده بود که شاعران گاهی در جزئیات برخی از تلمیحات اشتباه کنند. در قسمت تلمیحات اسلامی اشتباه شاعران کمتر است زیرا کتب تفسیر فراوانی در دست بود و این مطالب به صورت رسمی آموخته می شد و جزو تحصیلات بود و علاوه بر این در تفاسیر چندان تناقض نبود، اما در زمینه روایات ایرانی

اشتباه شاعران بعضاً چشمگیر است زیرا روایات ایرانی پراکنده بود و تناقض در آنها زیاد بود و جزو تحصیلات رسمی آموخته نمی شد» مؤلف به دنبال این مقدمه کوتاه به نمونه هایی اشاره می کند و توضیحاتی بر آنها می افزاید:

نه در کعبه مجاور بود چندین سالها بلغم؟
نه در کوی ضلالت بود چندین روزها عثمان؟
«سنایی غزنوی»
حال آنکه بلغم با عور اصلاً در کعبه نبوده است.
هود گیرد مؤمنان خطی کشید
تا ز باد آن قوم او نسجی نسید
«متوی مولوی»
حال آنکه هود گرد مؤمنان خطیره ای ساخته بود.

همچنان کیخسرو و اسفندیار گرد را
رستم دستان همی آموخت فرهنگ و ادب
«فرخی سیستانی»
[حال آنکه] اسفندیار تنها هنگامی که برای
بند کردن رستم به زابلستان می رود با رستم
روبرو می شود...

سوار دیگر: استاد دادن خاقانی قتل
مزدکیان را به قباد به جای انوشیروان اسد
دادن خاقانی قتل مانی را به شاپور ذوالاکتاف
به جای بهرام اول. و در مورد حافظ نوشته
است: «گاهی شاعر به عمد در اجزاء تلمیحی
دست می برد و سعی به سب رعایت قافیه در
اجزا داستان دخالت می کند:

جهان زیر پی چون سکندر یزیدم
چو یاجوج بگذشتم از سد سنگی
حال اینکه سد اسکندر سنگی نبوده بلکه
آهنی بوده است» دکتر میروس شمیسا، فرهنگ
تلمیحات، صص ۳۳ - ۲۷

چهار مقاله نظامی عروضی که شاید به
مناسبت اعتبار و شهرتش به «مجمع التوادر»
معروف بوده، در عصر، وقتی مورد ارزیابی و
عیارسنجی دقیق قرار گرفت با این عبارتها
در باره آن داوری شد: «این چهار مقاله یک
کتاب انشاء و عبارت پردازی است و بدان

● در این اثر از و اصف صبح و صبحی کسان و بزم یاده گسار آن
از آنگونه که در بسیاری از قصاید شاعر می بینیم، تشانی نیست،
اینجا، سایه تأثرات اوست که بال گشوده.

● شاعر برای کمال بخشیدن به شعرش و همچنین به قصد تنبیه
خواننده و فرو نشانیدن حیرت خویش، جنگ در یک صنعت بدیعی
رایج در شعر فارسی می زند.

● الهام گیری خاقانی در سرایش «ایوان مدائن» از یک رباعی
خیام، نشان از دلیستگی بیکران او به اندیشه خیام دارد.

● پاسخ به این پرسش که قصیده «بُحتری» تاجه پایه می توانسته
الهام بخش فرزانه نیشابور باشد، کمی دشوار است.

● شعر «خیام» و مقایسه آن با حکامه «بُحتری» پژوهشی است که
از محدوده ادبیات قومی در می گذرد و به کُنه ادبیات جهان پا
می گذارد.

● احتمال وقوع هر نوع تسامحی برای هر پژوهشگری در هر
زمینه وجود دارد.

استناد نمی‌توان کرد. شاید هیچ حکایتی از حکایات آن نباشد که از خط و خطا و اشتباه و حتی جعل خالی نباشد.^۱ حال که سخن از آنهن پژوهشگر سنبهنده به میان آمد، لازم است که یادی شود از انتقادهای شدیده او به «دائرة المعارف فارسی» مصاحب که به اعتقاد بیشتر آگاهان اثری است گران‌سنگ در نوع خود و حاصل سالها کار و تحقیق گروهی دانشمند و مترجم زیر نظر عالمی دقیق و مطلع.^۲

گرچه داوری شادروان سینوی، چهارم مقاله را یک سره بی‌اعتبار کرده است اما وجود پاره‌ای تسمحات قابل اغماض، همیشه از قدر و مقام یک اثر نمی‌کاهد. اما سیر و نگرشی انتقادی و حتی سخت‌گیرانه بر سراسر ادب فارسی، اقدامی است لازم و سازنده در جهت تنقیح و اصلاح و بازشناخت کلاسی‌ها و خدمتی است ارزنده به دوستداران میراث درخشان فرهنگ معنوی این قوم. همان‌طور که خدمت‌های انجام شده بسیار مشکور و مأجور است. امید است مقاله آقای دکتر ماهیار ادامه یابد و آگاهان را بر سر ذوق آورد تا شاید یادداشت‌های دیرینه خود را از حواشی کتابها و

بطون دفترها بسرگرفته در دسترس رهروان جوان گذارند. جالب اگر پیرامون موضوع کسی هم دادگرانه و از روی واقع‌بینی داوری کنیم به حقایق دست خواهیم یافت و آن اینکه عنوان کردن پاره‌ای مسائل فلسفی، تاریخی و... در شعر با در هر اثر ادبی دیگر لازمه اش دسترسی داشتن به منابع معتبر مورد نیاز است، که بی‌شک همیشه و در همه اعصار این امکان برای شاعران فراهم نبوده. آنها در بحر و بحر و نرگازها و ایلفارها که مراکز فرهنگی و کتابخانه‌ها پیوسته در معرض خطر آتش‌سوزی بوده‌اند و گاه دستنویس دیوانهای شاعران زنده به یغما می‌رفته است. در روزگار ما نیز با وجود آن همه دانشنامه و فرهنگنامه و منابع گوناگون معتبر، هنوز احتمال وقوع هر نوع نسامعی برای هر پژوهشگری و در هر زمینه وجود دارد. تاکید بر لزوم نظارت ویراستاران

در عالم تألیف و نشر و پخش آثار علمی و پژوهشی و حتی ترجمه به دلیل همین آسیب‌پذیری‌ها و تحریف‌های متداول در روزگاران دور و نزدیک است که از رهگذر بی‌اسامتی کاتبان و جهالت و غرض‌ورزی فضل فروشان و شتاب نسخه پردازان در آثار مختلف راه یافته است و البته این امر از مقوله دیگری است و جدا از مسأله مسامحه کاری گاه و بیگاه خالقان آثار ادبی - فرهنگی. (پاره‌ای آسیب‌پذیری‌ها و تحریف‌ها دلائل دیگر نیز داشته است.) اما آنچه نگارنده این‌سطور قصد پرداختن به آن را دارد، طرح موضوعی دیگر است (اگرچه نه فارغ از این عوامل) در زمینه نقد شعر و داوری پیرامون یک اثر معروف از یک شاعر بزرگ.

سخن از شعر و شخصیت هنری افضل الذین بدیل خاقانی است که در همین مقاله به

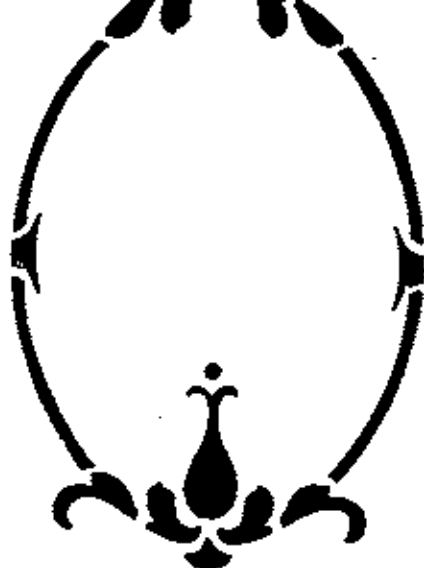
چگونه؟

افضل الذین در این چکامه شیوا به دنبال ارائه تصویرهایی از دنیای بظاهر شکوهمند و پرزرق و برق یک عصر سپری شده زمینه را برای ابلاغ پیام خوش‌آماده کرده است. تصویر پردازیهایی او چنان از انسجام برخوردار است و کلامش چنان فضاخر و برهمنه است که کمتر خواننده اهل و آگاهی را بی‌تفاوت رها می‌کند. در این اثر همخوانی وازها و ترکیبات تازه گویی سفونی عظیمی را به اجرا گذاشته‌اند. دلیل اینهمه گیرایی جدا از هنرمدیهای کلامی و انتخاب درست حروف و وازهای برابر عاطفی و آواهای مناسب و به کارگیری وزنی درخور، یک موضوع حساس محتوایی هم هست که به آن خواهیم پرداخت. تسلط استادانه شاعر در آوردن کلام مطابق

● درباره «تی. اس. الیوت» که از شاعران قرن بیستم اروپاست و منظومه او بنام «سرزمین بی‌حاصل» نوشته‌اند، «هنوز هیچ شعری در ادبیات انگلیسی زبان ظهور نکرده است که امری والاتر از آن بسراید.

کوناهای از او سخن رفت، گاه اشاره به بعضی تسمحات او. آقای دکتر ماهیار نیز در مقاله خود اشاراتی به او در به کارگیری نادرست اصطلاحات دین مسیح داشتند (گرچه مادر شاعر از نصرانیان است) آری سخن ما درباره یکی از دقت نظرهای هنرمندانه او است در قصیده معروف «ایوان مدائن» شاعر در این اثر به گوشه و رخدادها و چهره‌های تاریخ گذشته ما اشاره‌هایی هنرمندانه دارد. در این اثر از وصف صبح و صبحی کشان و بزم ساده‌گاران از آنگونه که در بسیاری از قصایدش می‌بینیم نشانی نیست. اینجا سایه تاثرات اوست که بال‌گسترده. اینجا است که شاعر برای کمال بخشیدن به شعرش و همچنین به فصد تنه خواننده و فرونشاندن حیرت خویش چنگ در یک صنعت بدیعی رایج در شعر فارسی می‌زند. صنعت تلمیح. اما

اقتضای مقام به شکل بارزی در بیت مورد نظر و بحث این مقاله تجلی درخشانی یافته است (بنا بر تعریف پیشینان، از علم بلاغت) سخن به درازا کشید اما همچنان ناتمام است و نکته اصلی ناگفته مانده اصل مسلمی هست و آن اینکه انسانها در برابر حوادث و در رویارویی با پاره‌ای از وقایع هیجان‌انگیز، گاه بازتابهای روانی مشابهی از خود نشان می‌دهند و شگفتی و حیرت خود را به نوعی آشکار می‌سازند. گاه با خواندن شعری با قرائت آیه‌ای از کلام خدا. تفاوت در نوع فرهنگ‌های فردی است. اما اینجا شاعر درست در لحظه حساسی از شعر خود اشاره‌ای دارد به آیه‌ای از کلام خدا در قرآن مجید: «روکم تر کوا بر خوان» اینجا است که شعر گسترش و اوج حیرت‌آوری می‌گیرد و مواجش سراسر ناخودآگاه جمعی خواننده را درمی‌نورد.



بی‌حاصل» (the Waste land) نوشته‌اند «هنوز هیچ شاعری در ادبیات انگلیسی زبان ظهور نکرده است که اثری والاتر از آن بسراید. این منظومه ترکیبی است از اسطوره‌ها، مباحث انسان‌شناسی، معتقدات دین مسیح و روایات شرقی و پنداره‌های شاعرانه ... و سخنان خودشاعر به ایما و ایهام»^۱

آیا آنچه در این قرن بر اساس دیدگاه‌های نقد ادبی نوین اروپا درباره منظومه البوت نوشته‌اند ما بارقه‌هایی از آن را در چکامه بلند شاعر سروان - شاعر اعصار در زبان فارسی - نمی‌بینیم؟

بایان بردن کلام بی‌بادی از یک شاعر عرب روا نمی‌نماید، اما از آن بیشتر اشاره به مطلب دیگری نیز ضروری است و گزیر ناپذیر. صادقی هدایت در کتاب «ترانه‌های

این نوع اشارات و بهره‌گیریهای شاعرانه از تاریخ و اساطیر و قصص در گذشته ادبی، امری رایج بوده است، اما اگر بدانیم غیر از آنچه که در موضوع این تسلیم از حکمت و عبرت آموزی از کار جهان و عظمت و قدرت الهی نهفته یک بار عظیم تاریخی هم پشت این آیه شریفه در تاریخ گذشته ما به ثبت رسیده که تداعی کننده حساس‌ترین لحظه‌های تاریخی قوم ماست، تاثیر هنر خاقانی و زرفای سخن او بیشتر بر ما آشکار می‌شود و حیرت و شگفتی ما از تماشای طبعی که جادوی کلام و خیال شاعر سروان، از تاریخ و سرگذشت انسانها و تمدنها پرداخته گسترده تر میشود. راز پنهان چیست؟ در تاریخ نوشته‌اند: «سعد بن ابی وقاص چون به نیسورن درآمد به شکرانه نماز فتح خواند... و در ابوان کسری که رسید از قرآن کریم» «کم ترکوا من جنات و عبور» بر خواند که بسیار مناسب بود»^۲ آیا خاقانی از این پیشینه که فصلی حساس از تاریخ ایران و اسلام است بی‌خبر بوده؟ گزارش واقعه را استاد زرین کوب به نقل از روایت طبری و شمعلی آورده و آثار این تاریخ‌نگاران در نزد فرهیختگان ما ناشناخته نبوده‌اند. فراموش نکنیم که منابع معتبر ادبی درباره بسیاری اطلاع و دقت ادبی خاقانی صراحت و اتفاق دارند و از توانایی او در استخدام معانی و ابتکار مضامین و فکر بلند و پرواز قریحت معنی آفرین او سخنها گفته‌اند^۳ کوناه کنیم. «کم ترکوا...» تنها یک اظهار شگفتی در برابر واقعت‌های دوران و گردش روزگاران نیست، بل، که اشاره‌ای پوشیده، موجز، ظریف، مهیج و شاعرانه است به لحظه‌ای سرنوشت ساز در تاریخ و یک فتح از سوی و پایان گیری و سقوط و ذبول یک دودمان از سوی دیگر:

پروین کتون گم شدزان گمشده کمتر گوی
زرین تره کوبیر خوان رو «کم ترکوا» بر خوان

درباره‌ی تی. اس. البوت که از شاعران قرن بیستم اروپاست و منظومه او به نام «سرزمین

خیام و مقایسه آن با چکامه بختری، پژوهشی است که از محدوده ادبیات یک قوم درمی‌گذرد و به بهانه ادبیات جهان پاسی گذارد و از مقوله ادبیات تطبیقی است که گام نهادن در وادی آن صلاحیت و شایستگی می‌خواهد. و اینهم نکته‌ای از چکامه بختری برگرفته از ترجمه

● آیا آنچه در این قرن بر اساس دیگر ماههای انقلابی نوین اروپا درباره منظومه البوت نوشته‌اند، بارقه‌هایی از آن را در چکامه بلند شاعر سروان، شاعر اعصار در زبان فارسی نمی‌بینیم؟

فارسی آن،
«گویی که کاخ به لب و برانی و خالی
مانند چون کهنه‌گوری بر روی زمین است که
گرد و خاک بر آن نشسته و زیر گام گذشتگان و
آیندگان افتاده است»

بایان

خیام» اشاره کوتاهی دارد به الهام‌گیری خاقانی در سرایش ابوان مدائن از یک رباعی خیام، که البته این دلاوری بیشتر نشان از دل‌بستگی بیکران او به اندیشه خیام دارد. آن قصر که با جرخ همی زد پهلوی، بر درگه او شهان نهادندی رو، دیدیم که بر کنگره‌اش فاشته‌ای بنشته همی گفت که کوکو، کوکو

اما آن شاعر عرب بختری است که سبب سالی پیش از خاقانی، ما بر آن آینه شکسته نگریسته و احساس خوبی را در قالب قصیده‌ای ریخته است و آن قصیده را برترین چکامه‌ای خوانده‌اند، که در وصف مداین به زبان عربی سروده شده است. اما پاسخ به این پرسش که آیا قصیده بختری ناچه پایه می‌نوانسته الهام‌بخش فرزانه نیشابور باشد کمی دشوار می‌نماید، زیرا سنجش درست شعر

زیرنویسها:
۱ - (تاریخ ایران بعد از اسلام، دکتر زرین کوب ص ۳۸۸).
۲ - (رک به سخن و سخنوران، فروزانفر)
۳ - (منظومه سرزمین بی‌حاصل، ترجمه حسن شهباز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران)
۴ - (احمد مهدوی - مجله ارمغان دوره ۱۵)

به‌گواهی تاریخ ادبیات، در اواخر قرن دوازدهم کسانی از در مخالفت با سبک هندی در آمدند و به اقتفا به شعرای متقدم، به تشکیل مجامع ادبی و تعلیم شاگردانی که بتوانند به سبک قدما شعر بسرایند اقدام کردند. که از آن جمله پیشانان دوره بازگشت ادبی، غنچه اصفهانی (م/ ۱۱۶۰)، طیب اصفهانی (م/ ۱۱۶۸)، مشتاق اصفهانی (م/ ۱۱۷۱)، عاشق اصفهانی (م/ ۱۱۷۱) و آذر بیگدلی (م/ ۱۱۹۵) و هاتف اصفهانی (م/ ۱۱۹۸) و صباحی بیگدلی (م/ ۱۲۰۷ تا ۱۲۱۸) و رفیق اصفهانی (م/ ۱۲۲۶) را می‌توان نام برد.

در باره علت مخالفت با سبک هندی و تحقق دوره بازگشت ادبی معمولاً، ادیبان و صاحب‌نظران باستثنا تذکره‌های دوره بازگشت مانند: آتشکده آذر بیگدلی و مجمع الفصحاء رضا قلی‌خان هدایت و حدائق الجنان عبدالرزاق دنیلی - که سبک هندی را طریقه‌ای غیر فصیح و شعرای این دوره را خیال‌پرور و خام‌اندیش می‌دانسته‌اند، ابتذال شعر و بی‌مایگی شعرای سبک هندی را علت اصلی بازگشت ادبی پنداشته و بازگشت شعرای این دوره را به سبک و شیوه قدما، نشانه نعهد شاعران دوره بازگشت به اعتلا و ادب فارسی دانسته‌اند. گرچه این مطلب به عنوان نتیجه‌ای قطعی در بسیاری از منابع و مأخذ ادیبی ذکر شده است، اما تأمل در شخصیت علمی و توانایی‌های شاعری شعرای بزرگ سبک هندی و دوره بازگشت ادبی و مقایسه اشعار آنها با یکدیگر زمینه را برای به‌دست آوردن نتایج دیگری مساعد می‌کند. این مقاله که حکم گزارشی از یک پژوهش نسبتاً جامع را دارد در اصل می‌کوشد تا نشان دهد که شاعران دوره بازگشت ادبی علیرغم ادعایشان سخت تحت تأثیر اختصاصات سبک هندی بوده‌اند و در دیوان هر یک از شعرای دوره اول بازگشت ادبی، می‌توان به نشانه‌ای از سبک هندی دست یافت به علاوه این مقاله در صد

نشانه‌هایی از سبک هندی در شعر شعرای دوره اول بازگشت ادبی

احمد خاتمی



است تا علاقه‌مندان به ادبیات فارسی را به تأملی دیگر در خصوص انگیزه‌های مخالفت با سبک هندی و پیدایش دوره بازگشت ادبی دعوت نماید و زمینه پذیرش این مطلب را در ذهن آنها فراهم سازد که: شاعران دوره بازگشت ادبی به علت ناتوانی از تبع سبک هندی به مخالفت با آن برخاسته‌اند و چون نمی‌توانسته‌اند مانند بزرگان سبک هندی نازک‌اندیشی و خیالپردازی و مضمون‌آفرین و لفظ‌تراش و ترکیب‌ساز باشند، لذا روی به سبک عراقی و خراسانی نهاده‌اند و البته در تقلید از شیوه قدما هم چندان موفقیتی کسب نکرده‌اند و به اصطلاح از اینجا مانده و از آنجا رانده شده‌اند و بدیهی است که اگر شاعران دوره بازگشت ادبی، قدرت کافی و توانایی‌های لازم در شعرسرایی به سبک قدما را هم می‌داشتند، بجائی در تاریخ ادبیات فارسی به عنوان حافظ و سعدی شانی و نظامی و انوری دوم و قریحی و عنصری مکرر نمی‌یافتند، چرا که این خاصیت هر ادبی است تا مقلدان هرگز به نیم چندان از آنکه مبتکران بوده‌اند، نرسند و...

بهر حال، هدف اصلی این مقاله نشان دادن تأثیرات سبک هندی در شعر شعرای دوره اول بازگشت است، اما قبل از پرداختن به اصل مطلب، رفع شبهه مقداری ضروری به نظر می‌رسد و آن اینکه: تحولات و نظرات فرهنگی و فکری، همواره به صورت تدریجی به وقوع پیوسته‌اند و تأثیر ادوار مختلف فرهنگی بر یکدیگر خلاف انتظار نیست، که در پاسخ آن باید گفت، هر چند که ایجاد تحول و تطور و یا به تعبیرات دیگر تحقق یک سبک در نظم یا نثر دفعتاً صورت نمی‌گیرد، و به مرور زمان انجام می‌پذیرد اما دوره بازگشت - نه به عنوان یک سبک بلکه به عنوان یک تحول فرهنگی در جهت بازگشت - از این فاعده مستثنی است، زیرا در ایجاد و پیدایش سبک‌ها، هیچ شاعری رسماً و صراحتاً اعلام مخالفت با سبک رایج زمان خود نکرد و غالباً خود یا شعرا و ادبا توجه به خلق و ایجاد سبک

جدید را نداشته‌اند، اما در دوره بازگشت، شعرا مخالفت خود را با سبک هندی - به دلایلی که ذکر آنها از حوصله این مقاله خارج است - اعلام کرده و آشکار از پیروی سبک هندی سرباز زده‌اند. بنابراین در ایجاد تحولات تدریجی اختلاط و نزدیکی دو سبک و تأثیر و تأثر آن دو از یکدیگر در مدت زمانی که مصادف با پایان دوره سبک قدیم و شروع سبک جدید است، امری طبیعی است اما در تحولات و یا به تعبیر بهتر، تغییرات دفعی فرهنگی - مانند دوره بازگشت - تأثیرپذیری از سبک گذشته، خلاف انتظار است.

به راستی چگونه می‌توان پذیرفت کسانی که خصوصیات سبک هندی را مانع رشد شعر و ادب فارسی دانسته‌اند خود از همان خصائص در اشعارشان بهره گرفته باشند؟! *

در خاتمه این مقدمه توجه خواننده محترم را به نکات ذیل جلب می‌نماید:

۱ - نشانه‌های سبک هندی در شعر شعرای دوره اول به قدری فراوان است که ذکر همه آنها مجموعه‌ای عظیم و پر حجم را تشکیل خواهد داد، لذا آنچه در این مقاله مختصر گنجانیده شده است صرفاً جنبه عنوان نمونه و مثال را دارد.

۲ - از میان ویژگی‌هایی که برای سبک هندی بر شمرده‌اند، اختصاصات ذیل که مورد اجماع اهل ادب است، مورد بررسی فسرار گرفته است: ۱ - تعقید و پیچیدگی ۲ - نازک‌اندیشی و خیالپردازی، ۳ - تشبیهات دور از ذهن، ۴ - استفاده از واژه‌های عامیانه، ۵ - تمثیل و ارسال المنل، ۶ - ترکیب‌سازی و لفظ‌تراشی ۷ - استفاده از تجارب و مسائل اجتماعی، ۸ - دعای و توجیهات غریب، ۹ - بیان نوعی درد و شور خاص، ۱۰ - شخصیت بخشی.

۳ - در تهیه این مقاله، دیوان عاشق اصفهانی (انتشارات علمی / تهران ۱۳۲۶) و مشتاق اصفهانی (انتشارات مروج، تهران /

۱۳۲۰) و دیوان آذر بیگدلی (از انتشارات جاویدان / ۱۳۶۶) و دیوان صباحی بیگدلی (از انتشارات ما / ۱۳۶۵) و دیوان رفیق اصفهانی (انتشارات ما / ۱۳۶۳) و دیوان طیب اصفهانی (به کوشش کی‌فر و مقدمه کبیران سمیعی) و دیوان هاتف اصفهانی (به اهتمام وحید دستگردی، تهران / ۱۳۶۵) مورد بررسی قرار گرفته است.

۱ - نشانه‌هایی از تعقید و پیچیدگی در شعر شعرای بازگشت ادبی

یکی از خصائص شعر در سبک هندی تعقید و پیچیدگی است که از سوی شاعر در لفظ و معنی ایجاد می‌شود و نوعی ابهام و غرابی که می‌تواند محرک قریحه و ذهن خوانندگان باشد (۱) به همراه دارد و به همین خاطر هم سخت مورد حمله و انتقاد مخالفین قرار گرفته است، اما با کمی دقت و تفحص در شعر شعرای دوره اول بازگشت به این مطلب می‌رسیم که در اشعار ایشان نیز نشانه‌های فراوانی از تعقید و پیچیدگی وجود دارد، به عنوان نمونه به ابیات ذیل توجه فرمائید:

آه درآلود را در دل نهفتم نام هجر
آسمان از بسکه از بیم نیخون می‌گریست
(طیب / ص ۱۱)

گر نه خم آبروی تو دیده است
بر قبله جرات پشت به محراب
(مشتاق / ص ۱۷)

ایا بسچه رو صی‌نگری سوی من آنروز
کز خجلت خط در گسفت آینه نماند
(آذر / ص ۲۰۰)

قربان گرد جلوه گه او توان شدن
سنگین دلی که از تو کشد انتقام ما
(عاشق / ص ۶۱)

ز عسرت ز آن گریزانم که از غم گریم ایامی
در این محفل به کام دل می‌گریسی غمی خند
(هاتف / ص ۶۸)

شد مهر رفیق از خط او پیش که او را
شد گرد گل از سزه خط، مهر گیا سبز
(رفیق / ص ۱۲۰)

۲ - نشانه‌هایی از بار یک‌اندیشی و خیالپردازی در شعر شعری بازگشت ادبی هر چند که خیالپردازی و مضمون‌آفرینی اختصاص به سبک هندی ندارد و در سبک‌های دیگر بویژه در سبک عراقی یافت می‌شود، اما در سبک هندی شاعر بر آوردن مضامین تازه و باریک‌اندیشی و خیالپردازی اصرار می‌ورزد و همین اصرار موجب شده است تا خیالپردازی و نازک‌اندیشی از ویژگی‌های سبک هندی بشمار آید. ابیات زیر که نمونه‌هایی است از خیالپردازی و نازک‌اندیشی‌های شاعران دوره بازگشت که نشان می‌دهد که ایشان نیز - علی‌رغم ادعایشان - تحت تأثیر این ویژگی بوده‌اند:

آب آینه ز عکس رخ من گسل گردد
گرد غم بسکه نشسته است به رخسار مرا
(طیب / ص ۴۶)

از تنگی دل نیست به لب‌ره نسیم را
یارب کند آگاه که فریاد رسم را؟
(مشتاق / ص ۶)

چرا ز مرگ بنالم بخود که تربت من
بیزیر سایه سرو بلند بالائی است
(آذر / ص ۱۷۷)

بسکه بگسستند و ما بستیم دارد این زمان
عقده از تسبیح آفتون رشته زُنار ما
(عاشق / ص ۷۳)

حدیث ترک محبت به‌او چنان گفتم
که بی‌لبابتیم از حرف اولین دانست
(عاشق / ص ۹۹)

هزاران شکوه بر لب بود پاران را ز خوی تو
بشکر خنده آمد چون لب زد مهر بر لب
(هاتف / ص ۵۱)

ایتم کند هلاک، که نبود پس از هلاک
دستی که دامن تو بگیرم ز زیر خاک
(صبا می / ص ۲۶)

زاری من همچو غیر از بیم آزار تو نیست
می‌کنم زاری که می‌ترسم نیازاری مرا
(رفیق / ص ۱۱)

۳ - نشانه‌هایی از تعبیرات و تشبیهات دور از ذهن. شاعر سبک هندی سعی دارد تا در اشعار خود تشبیهات و تعبیرات غریب و دور از ذهن بیاورد و مطلب و مقصود خود را به آسانی در اختیار خواننده شمرش قرار ندهد و حداقل ذهن او را برای رسیدن به معنی شعر فعال سازد، اما چنانکه در ابیات ذیل مشاهده می‌شود این ویژگی تنها در سبک هندی نبوده و حتی مخالفان سبک هندی یعنی شعرای دوره بازگشت هم از این گونه تشبیهات و تعبیرات دارند:

چون هیام نبود حوصله رطل گران
می‌کند یک قدح پناه سپیکار مرا
(طیب / ص ۵)

کس بر ندانست هرگز چون نقش باز خاکم
بر باد دادم آخر مشت غبار خود را
(مشتاق / ص ۹)

چو آن مفلح که گم شد گوه‌ری در مغزن شاهنش
دل در کوی او گم شد، چنان جویم نمانش را
(آذر / ص ۱۶۸)

ز انسان که خورد نسیم بر گل
تیر تو ز استخوان ما جست
(هاتف / ص ۵۹)

شب قدر است و روز عید با هم
سپه تمام خط، صبح بناگوش
(رفیق / ص ۱۲۹)

۴ - نشانه‌هایی از اصطلاحات عامیانه و الفاظ بازاری: آن سر چیزی پیدا نبودن: بسان جاده طول اصل در عشق سه رویی رهی در پیش دارم کان سرش پیدا نمی‌یابند (رفیق / ص ۱۳۰)

ارزان به کف افتادن: گوهر وصلت مرا کسی به کف ارزان افتاد بهر تو کردم تلف، من همه اندوخته را (مشتاق / ص ۹۶)

پاشیده شده از هم: سراغ از چیزی گرفتن:

تاری دو سه از زلف عروسان سخن کن
شیرازه کن این دفتر پاشیده ز هم را
(طیب / ص ۱۱۱)

(ضمناً شیرازه کردن نیز از الفاظ بازاری است).
تا چشم کار کند:
راهیست رو عشق که تساجتم کند کار
صد دجله روان بر طرف از خون نگردد کس
(مشتاق / ص ۶۶)

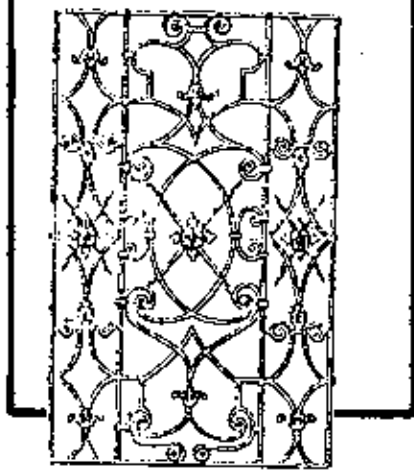
چشم به راه مانند:
هر نسیم وعده دهی کایم و من در سر راحت
تا سر چشم بره ماتم و دانم که نیایی
(هاتف / ص ۸۶)

خاک بر سر کردن:
در گذر گاهی دگر، چاک بدلی خواهیم زد
بر سر راهی دگر، خاکی بر خواهیم کرد
(آذر / ص ۱۹۳)

در بند رفو بودن:
بی بخیه بهم بساز نباید لب زخمی
آن چاک و ذل ماست که در بند رفو نیست
(ضمناً بخیه و چاک نیز از اصطلاحات عامیانه است)
دزدیده نگاه کردن:
از پادۀ عشرت تو و رخسار چو ماهی
وز شرم محبت من و دزدیده نگاهی
(طیب / ص ۹۸)

دشمن کور کن:
ننازم چون به نفس بای او گامد بسالیم
که دشمن کور کن، مشت غباری کرده‌ام پیدا
رخنه در چیزی کردن:
چو نی اگر چه رخنه شد سینه چاک چاک
رخنه نکرد در دلت، ناله دردناک
(عاشق / ص ۷۹)

رفو کردن:
خوش باش از بسوزن سوزگان رفو کنم
چاک دلم ز تار نگاه کلاهدوز
(رفیق / ص ۱۱۷)



انداخته‌اش از کف و گم کرده بگیری
از دلیر ما نیز سراغ دل ما را
(مشاق / ص ۱۲)

سر بهوا بودن:
او جو من سر به هوا بود؟ نبود
او جو من بی سر و پا گشت؟ نگشت
(رفیق / ص ۲۸)

و اصطلاحات دیگری از قبیل: سینه چاک
شوخ و شنگ، شیرازه کردن دفتر، طاقت
کسی طاق شدن، غنیمت بودن چیزی، قربان سر
کسی شدن، کار از چاره گذشتن، کار از دست
رفتن، کار از کار گذشتن، کاروبار، کاغذ
پاره، کنج لب، کنج نهد، کم گوش کردن، کوجه
گردی، کوه و کمر، گرد سر کسی گردیدن، گره
از کار گشودن، گرم چیزی بودن، گل کردن
گوشه بام، لب بام، لب تر کردن، ماهه از کف
دادن، مژه برهم زدن، موبوم، ناخن ست بودن،
نخ در سوزن کردن، نقش بر آب بودن، واشدن
دل، وقت تمام آمدن، های های گریستن،
هرجانی، هواخواه کسی بودن، یک مشت از
چیزی داشتن، پلبل و... را می توان در دیوان
این دسته از شعرا جستجو کرد که ذکر شاهد
برای هر یک از حوصله این مقاله خارج است.

۵ - نشانه‌هایی از تمثیل و ارسال المثل:
بیقرار عشق را از محنت هجران چه پاک
سیل را اندیشه از پست و بلند راه نیست
(طیب / ص ۱۲)

جدا از شاخ گل گردد دم هر لحظه بر شاخ
چو نو پرواز مرغی کو کند گم آشیانش را
(مشاق / ص ۳)

ور به دیاری شدم جلوه ده یار خویش
آینه دادم بکور، نغمه سرودم به کور
(هاتف / ص ۳۳)

به هجر افتاد کار آغاز غنقم
عبارت مشکل و کودک نوآموز
(صبا / ص ۲۲)

دهم به مزه وصل تو جان و خوشدم آری
خوش است وعده دبدار اگر بود به قیامت
(رفیق / ص ۲۶)

۶ - نشانه‌هایی از ترکیب سازی و
لفظ تراشی:
آتش آوارگی:
جو من در آتش آوارگی نسوزد کس
ببگ حسرت آسایش شرارم سوخت
(مشاق / ص ۲۷)

آتش طبیعت:
من کیم تا با تو ای آتش طبیعت سر کنم
شمعه را در بیج و تاب آرد ز تندی خوی تو
(مشاق / ص ۹۲)

آه بادیه گرد:
مشاق تا فتاد ز هجر آتشم بجان
برقی به آه بادیه گزدم نمی رسد
(مشاق / ص ۲۶)

ابر تیره زلف:
نقاب مهر رخت گشت ابر تیره زلف
فرو ز دیده عشاق ریخت بارانرا
(عاشق / ص ۷۹)

اسیر طول امل:
اسیر طول امل عشکوت مسکین است
که تبار او به تنیدن نمی شود آخر
(مشاق / ص ۶۲)

اشک بادیه گرد:
هر چند تند سیر بود، سیل نوبهار
اما به اشک بادیه گزدم نمی رسد.
(طیب / ص ۲۸)

اواخر حسن:
با وصف تو در اواخر حسن
زشت است فائده اوائل
(رفیق / ص ۱۲۶)

۷ - نشانه‌هایی از تأثیر مسائل اجتماعی و
تجارب طبیعی:
در برم روزگار بان سبوی می
بباید بسپرد دست سرخویش بر گرفت
(طیب / ص ۱۹)

چنین نگر که ز مانش نمی کنند تا شام
گلی که طرف کله را به صبحدم نمکنند
(طیب / ص ۳۴)

باغ خوبی:
نباید نیستی در باغ خوبی
به شمشاد دگر شمشاد ما را
(رفیق / ص ۳)

بخت سبز:
مرا بخت سبز از فلک دوش بود
که آن سرونارم در آغوش بود
(مشاق / ص ۴۷)

بخت گمراه:
بقیه در صفحه ۶۰

در انتظار رویت خورشیدم

بست حصار حوصله میبازد در معبر سبیده سوار آنجا
میرقصد از مجاورت تابش، ذرات بیقرار غبار آنجا
باغیست دیرسوخته در سمت آفت پذیر دامن بستیزی
مردیست سبزپوش که میآید با جنگلی ز باغ و بهار آنجا
فصل حضورناب طراوت را چشمان خیس غاطفه در راه است
ابریمت سینه بارور از باران در ذهن برکه‌های نزار آنجا
زنجیره‌های تاخته میلرزد در بای زخم‌دار اسارت‌ها
تخریب منت صاعقه میگردد اجزاء خست و سنگ حصار آنجا
تشنه بی‌توقف انسان را آرامش خجسته محتوم است
مفهوم بی‌تکلف امنیت، معنای ریشه‌دار قرار آنجا
روبایه‌ایان عصر توخس را پایان وقت روز نیه کاریست
چون از وری فاصله میآید بالابلند شیر شکار آنجا
تیغیست لب برهنه خورشیدی، پیدا در آن نهایت نورانی
عزم صریح کشتن شب دارد از سنگ بلند گذار آنجا
در صبحگاه واقعه میخواند در گوش هر چه آبی و خاکی است
آورد آسمانی فرآن را در رفعت مسیر منظر آنجا
تن‌وارگان بسوج سیاهی را آسید بازبایی ساحل‌هاست
با انعکاس نور نماید ره انگشت بیر قافله دار آنجا
از خارزار خنک‌گون زاران فریاد زخم راه سفر گره
گل میکند خیال غلفزاران، گل میکند تبسم خار آنجا
در چارچوب حوصله تنگم تاب سرور قصه دوری نیست
در انتظار رویت خورشیدم یا دیدگان لحظه شمار آنجا
شیر بنعلی گلرادی ۶۸/۹/۵

زوج حاصل

سخن معلوم و مشهور است، که می‌گویند:
اگر یک را تو با یک جمع بندی، دو بدست آید
ولی من اندرین معنی یریشانم
نمی‌دانم چرا مردم، چنین معکم
به گفتاری، و لوقی خاص می‌دارند و حرفی
غیر از آن را، ناحق و ناجور می‌دانند
اگر یک را تو با یک جمع بندی
زوج حاصل یکدل و یک رأی می‌گردند باهم
هر دو یک گردند و جمع حاصل از آنها یک
است و
ضرب و جذرش شاخه‌هایی چند می‌گیرد
و شاید، آن هم اردقت‌نمائی، همچنان یکتا به جا
ماند
و برآن، شاخه‌ای دیگر نیفزاید
و شاید هم که از آن یکدرخت سبز برجاماند
صد شاخه و صدبرگ و برزاید:
که از آن، هرکدام شاخی دگرزاید و دراصلش
نه تغییری، پدیدآید، نه بر تعداد آن هرگز
ببفزاید

و آری این چنین زوجی است یک با یک که
جمعش می‌شود یک
و ندرین معنی یقینی کامل و هوشیار دارم
هیچکس را غیر از آن باور نشاید داشت
اگر جمع یک و یک دو بود
آن دو، همیشه دو به جا می‌ماند و هرگز
یکی بودن نشاید داشت معنایی و
دیگر هم، زخم اندر جداگردند و
هریک سری راهی گام بردارند، در اینصورت
نتیجه هر دو یکسان است
و یک با یک نه دو، بلکه یک است جمعش
□ مرید قاضی

خمیه برساحت گلزار زند تا گل سرخ
می‌رباید دل سوداچی ما را گل سرخ
رونقی هست اگر در همه گله‌ها، دارد
روتق و لطف و صفای دگر آن‌ها گل سرخ
من که شوریده زیبای هر سرخ گلم
کی روی از نظرم؟ ای تو سراپا گل سرخ
اینهمه خون بعدل من مکن ای گل، که نکرد
اینقدر خون بعدل بلبل شیدا، گل سرخ
من اگر دولت وصل تو بسجوبه نه عجب
خار را الفت دیرینه یُود با گل سرخ
خیز تا صحت امروز غنیمت شمیرم
که زیداد خزان است به یغما گل سرخ

گل سرخ

□ اکبر قلی‌پا

دیر ادبیات دیرستانهای بزد

بی تو شگفتا من!

با من چه خواهی کرد ای مرگ برداشتن
 با توجه خواهم کرد؛ با توجه؟ آسمان
 عمری به خود گذشت؛ با این دل روشن
 دیوانه خواهم کرده آینه‌ها را من
 امروز آنا نیست، افسوس جز راهی
 یک راه بی پایان از زندگی تا من
 پنداشتیم با او مجموعه‌ای هستم
 بی او ولی امروز، تنهای تنهام
 بی او ولی امروز بی هیچ مقصودی
 چون باد سرگردان اینجا و آنجا من
 خون دل خود را تا هدیه‌ای باشد
 می‌بارم از دیده برمی‌کنم دامن
 یاد از دم ایجاد، آن صبح نوییاد
 صبحی که پر بودم از بوی فردا من
 صبحی که بی وقفه جستانم آبی بود
 آواز می‌خواندم با صبح دریا من
 صبحی که گل می‌کرد یک باغ از لبخند
 پرواز می‌کردند پروانه‌ها با من
 بعد از تو ای خورشید، بعد از تو می‌باید
 خود را بساویم از سقف شبها من
 بی تو شگفتا من! بعد از تو من بی من،
 آه و دریغاتو افسوس و دردا من
 کاوس حسن لی «فلق» - شیراز

۶۸/۱/۱

آخر تو بر روئیدن یک گل بروی خاک
 یا های و هوی کودکی در یک هوای پاک
 از دیده آشک شوق باریدی

آخر سرای سینهات یک کتب
 در خلوت یک عشق

یک احساس بیورانگیز مهمان ند
 یکدم به اعماق درون خود سفر کردی
 یکدم نفس‌های ترا در یک هوای صبحگاهی با
 لطافت آهستی دادی
 هان ای هوای خسته ای انسان
 اینک بیایم
 با من بیات عشق را در خانه دل میهمان سازیم
 تا چشمه سار مهر را بر بستر جانهاروان سازیم
 تا راز بودن را بروی بزم هستی جاودان
 سازیم...

سرود زندگی

همدان - حسن نصری رودسری

هان ای نوای خسته ای انسان
 ای گمشده در ناکجاآباد ذهن خویش
 ای مانده در کاوس روزهای برتنویش
 ای ساکن شهر پریشانی
 آخر توانستی بدانی راز انبوه نقایق‌های
 وحشی را
 آخر توانستی شمیم عشق را در باغ دریایی
 آخر تو دانستی چرا هر صبح بانیزی
 خورشید در پشت حجاب ابر می‌گیرد

بستان به آیین آمده

از: عبدالحسین فرزین
 گل آمد و دشت و دهن تاپان تحسین آمده
 گلشن غریب لاله و ریحان و نسیم آمده
 صحرا تماشایی شده گل در خود آرای شده
 گلخانه رویایی شده گلشن گل آیین آمده
 نقاش صنع آرد برون بس نقش‌های گونه گون
 آلاله بر، ساغر کند چشمش خمار، عبهر کند
 از ارغوان و پستانم از سوسن و از نسترن
 باغ و چمنزار و دمن، بسین عطر آگین آمده
 بلبلی ندیم گل بود گل هدم بلبل بود
 گلزار، بر غفلت بود، بستان به آیین آمده
 امروز و بادام و فلو، سیب و پهی بر طرف چو
 خندان لب و پگشاده رو با عزم تزیین آمده
 بیداز میان تیغ آخته، شمشاد، سر، در ساخته
 قد، سروین افرخته، نازوبه تمکین آمده
 آب از جرو جوشد روان آهوه صحرا اند چمن
 گلزار و باغ و بوستان، بستانه جین آمده
 بانگ ریاب و جنگ و دف آید به گوش از هر طرف
 فریاد نباتی و شعله، بر ماه و پروین آمده
 فرصت شمار ایام را بسزا ز دل آلام را
 یُرکن جو خسرو جامه را، شادا که نسیم آمده
 گلگشت دشت و گلستان همراه یاری مهربان
 ارزانی ببر و جوان، ز آسماں فرزین آمده

آرامش شقایق

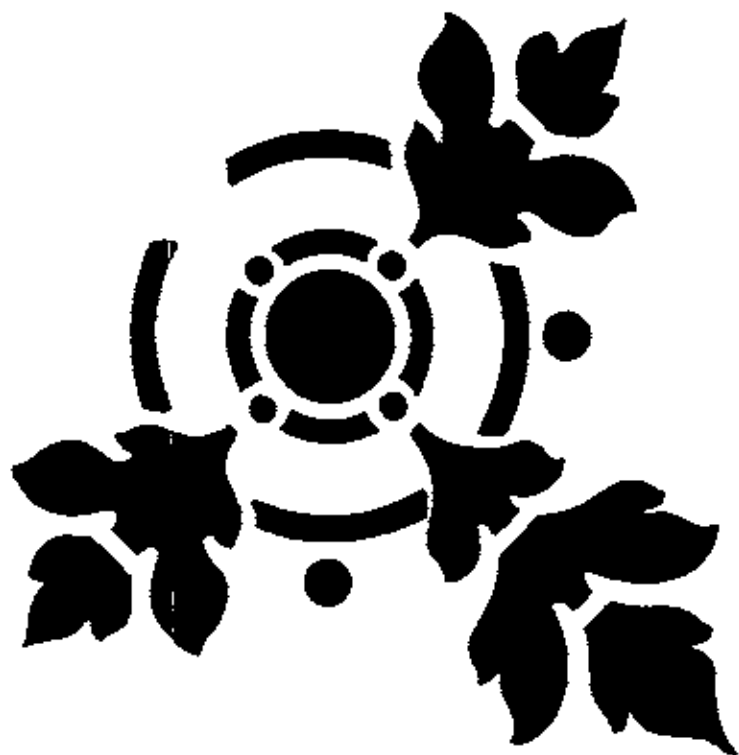
□ سیدحسین مجتهدی - دانش آموز سال چهارم
 رفته فرهنگ و ادب دبیرستان آل احمد منطقه یک
 تهران
 «ای مهربانتر از برگ در بوسه‌های باران»
 آرامش شقایق، در دشت نوربهاران
 روح بهار امید در کمره‌های رویا
 باغ خیال مستی در ذهن هوشیاران
 ای عطر شوق بویه در مسویه‌های عاشق
 محو نگاه مهتاب در خیل بیقراران
 بیداری سینه در ساقه‌های سرگس
 خاموشی شراره در قلب سوگواران
 آینه بنفشه در بانگ هر شبانگ
 فریاد هر ستاره در چشم روزگاران
 گفتی که عشق رفته است از قلب هر شکوفه
 در غارت خزانی کومزده بهاران
 گفتم که روز الفت افتاده از تکابو
 مرداب گشته اینجا چشم امیدواران





سایه خورشیدسواران

تدریس اصول کلامی چون مواعف
قاضی محمدالدین ایچی و شرح میر سید مرتضی
جرجانی و بحث در تفسیر حلالین و بیضاوی
... تفسیر و فخر شوی شریف و شرح
غوامض آثار خواجه شیخ و همچنین تقریر معانی
ظریف و زیبای نظامی گنجای از ایشان
شخصیت احدی ^{سازنده}



استاد بزرگوار و معلم عالی مقدار شادروان حاج شیخ برهان الدین حمدی از اساتید برجسته علوم اسلامی و مدرسین مسلط در فقه و اصول و تدریس متون وزین عربی و فارسی بشمار می‌رفت شخصیت او آخرین ستاره از منظومه فروزان خاندان علم و دانش بود که در آسمان علوم الهی پهنه کردستان بالغ بر هشتاد و پنج سال درخشید و عاقبت در سمر دایره هستی با زولی مطمئن افولی زیبا داشت. پدرش حاج شیخ عبدالحمید عرفان بن شیخ عبدالکریم از سلسله مشایخ کانیشکانی از اجلة علما و فقها راسخین بود.

استاد حمدی در روز ۲۴ ذی قعدة سال ۱۳۲۴ قمری در محله «آغه زمان» واقع در شرق شهر سنندج چشم به جهان گشود. در اوان کودکی مقدمات علوم را نزد پدر فرا گرفت و سپس نزد ملا صادق منبری به تلمذ نشست چون تحصیلاتش به مرحله فراگیری ادبیات رسید محضر مرحوم شیخ حبیب اله کاشتری را درک کرد که در تدریس مطول سعد تقارانی باسنی شیخ کاشتری را ادیب کردستانی اول نامید سپس از درس فقه و اصول و تفسیر ملا عبدالعظیم مجتهد استفاده کامل بُرد و به دریافت اجازه تدریس علوم اسلامی نائل گردید.

در سال ۱۳۱۵ بخدمت آموزش و پرورش کردستان درآمد و در دبیرستان‌های شهر سنندج به تدریس ادبیات عربی و فارسی پرداخت گرچه این امر نظر به مراتب علمی ایشان بسی ساده و مختصر می‌نمود اما نیاز جامعه و جوانان حکم می‌کرد که طلوع بزرگان علم و ادب در آن زمان از فضای دبیرستان‌های ما پرتو افکند همانطوریکه استاد جلال الدین همائی نیز در عرصه فرهنگ و تحصیلات جدید ابتدا از دبیرستان «صارمیه» اصفهان آغاز یکار فرمودند استاد حمدی پس از سی و سه سال خدمت در این سنگر مقدس عاقبت به سال ۱۳۴۸ به افتخار بازنشستگی نائل گردیدند. در طول دوران تدریس با اینکه دروس طرح در جنب بحر فضائل علمی ایشان چون

حیایی می‌نمود و در محیط آموزش عالی که بدون شک با دیده منت مقدماتش را ارج می‌نهادند اما از حضور در آن عرصه خودداری نمود و همانند فضلاء پیشین و علمای معاصرین در منزل به بحث و فحوص و تدریس و تدبر پرداخت و اساتید مشغول در سطح عالی و ممتاز آشنا با مقام علمی ایشان از دور و نزدیک به محضرش می‌شناقتند و در کمال اطمینان از خرم معلوماتش خوشه می‌چیدند.

تدریس اصول کلامی چون موافق قاضی عضدالدین ایجی و شرح میرسید شریف جرجانی و بحث در تفسیر جلالین و بیضاوی و... برای اساتید و طلاب مستعد و سیری عمیق و دقیق در دواوین شعرای عرب از عهد جاهلیت و مخضرمین و... برای شیفتگان ادبیات عرب، تدریس و تفسیر دفتار منثوی

ایشان به جرأت می‌توان سوگند یاد کرد که در نعام طول عمرش ترک اولانی حتی خرق هیچ عرف و عادتش از وی صادر نشد و علاوه بر مقام فضل و دانش که جهانی محدود از وی ساخته بود فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی او را اسوه بارز تربیت صحیح اسلامی قرار داده بود. حافظه قوی او را صاحب اندوخته‌های گرانباری از نظم و نثر و شواهد صرفی و نحوی و مطالب تفصیلی فقهی و کلامی ساخته و در پاسخ سئوالات بصورتی مطالب را بیان می‌فرمود که اینگونه دلایل متقن و رعایت ترتیب از مقدمه تا نتیجه را جز از یک دایره المعارف و فرهنگستان علمی نمی‌شد انتظار داشت سرعت و دقت در پاسخ مجهولات طلاب و بیان شواهد علمی و تفصیلی در استفتائات مؤمنین، مردود شمردن

در بعد زهد و پارسایی و اخلاق اسلامی او حیرات می‌توان سوگند یاد کرد که در طول عمرش ترک اولانی حتی خرق هیچ عرف و عادتش از وی صادر نشد.

شریف و شرح غوامض آثار خواجه و شیخ و هم چنین تقریر معانی ظریف و زیبای نظامی گنجه‌ای از ایشان شخصیت واحدی ساخته بود که راستی:

لیس علی الله بستنکر
ان یجمع العالم فی واحد
زمانیکه حضرات اسانید صفا و احمد علی رجائی به همراه تشی چند از دانشمندان اهل فضل سفری به کرمانشاه داشتند استاد حمدی نیز در مجلس آنان حضور بهم رسانید چون لب به سخن گشود و هنرش عیان گردید در بازگشت به عنایت مصاحبین چند ساعتی میر بازگشت را از طریق سنندج به نهران برگزیدند و چه خوش تفسیر است که:

آشنا داند صدای آشنا.
در باب زهد و پارسایی و اخلاق اسلامی

عمل یظن و معتقد بودن با اصول استدلالی در امور مشروحه، تقریر و تحریر و تأیید ایشان را از هر گونه سهو و خطائی مصون دانسته بود، روش‌های بنیادی و بنیش زرف در امر نقد النثر و نقد الشعر فارسی و عربی در شناسائی و بررسی آثار بزرگان سخن عرب و فارس اندیشه بلند ایشان را محک آثار ساخته و در بُعد اخلاق و آداب معاشرت استاد فقید معنی نواضع و فروتنی و نمونه بارز عالم واقعی بود و معلومات کسبی را بضاعت مزججات می‌پنداشت و از تظاهر بدانش جداً دوری میکرد.

زمانیکه اثر منظوم استاد کیوان سمعی «رازدل» را با مقدمه نارسای خوبش بمحضرشان تقدیم کردم چون کتاب را ورق زد و تصویر استاد سمعی را مشاهده کرد اشک در چشمان زیبایش حلقه زد و بدین بیت لب

نشستن» تفاوت دارد.

فعل گروهی فعلی است که در ساخت مصدر آن حداقل یک اسم یا صفت نیز به کار رفته باشد. مانند:

سوگند خورد از دست داد

سر درآورد سردش شد

آب در هاون کوبید

جدول زیر انواع فعلها را از نظر ساخت به طور خلاصه نشان می‌دهد.

چون بحث اصلی این مقاله در محور افعال

مرکب دور می‌زند یعنی صرفاً یکی از گونه‌های

هدف از مقاله حاضر بررسی اجزای ساخت افعال مرکب و ارزشیابی عناصر غیر فعلی است که به صورت واژه، عبارت یا بسوند در آنها وارد می‌شود و عموماً برشها و ابهامانی را برای برخی از دست‌اندرکاران آموزش زبان و دستور ایجاد می‌کند.

مشکل اساسی این است که عناصر غیر فعلی درونی شده در ساخت افعال مرکب، از هریت نحوی متنوعی برخوردارند و تشخیص دقیق آنها گاهی به خاطر بارهای از شباهت‌های صوری و کاربردی، اشکال خاصی را به وجود می‌آورد. بدیهی است که برای بررسی نقش واقعی این عناصر، لازم است ابتدا نظری به انواع فعل، سپس به ساخت فعل مرکب بیاوریم تا بتوانیم چگونگی کاربرد این عناصر را به خوبی بازشناسیم.

انواع	گونه‌ها	مثال
فعل ساده	اصلی جعلی	گفتند طلبیدی
فعل پیشوندی	—	برآمد - برنشت
فعل گروهی	* مرکب	سوگند خورد دست شست
	پیشوندی مرکب	سر در آورد
	عبارات فعلی	به کار بست
	افعال لازم یک شخصه	سردش شد - خشکش زد
	افعال اصطلاحی	آب در هاون کوبید

(الف) - چگونگی تشخیص

افعال مرکب

(ب) - واژه‌های

درونی شده

در افعال

مرکب و نقش

دستوری آنها

انواع فعل از نظر ساخت:

فعل از نظر ساخت به سه نوع متمایز تقسیم می‌شود: (الف) فعل ساده، (ب) فعل پیشوندی، (ج) فعل گروهی. فعل ساده آن است که مصدر آن اعم از جعلی یا حقیقی از یک جزء بسیط تشکیل شده باشد و فاقد عناصر العافی باشد مانند: شنبیدم (از مصدر نشیدن)، طلبید (از مصدر طلبیدن).

فعل پیشوندی فعلی است که مصدر آن مرکب از یک پیشوند و یک مصدر ساده است. پیشوندهای فعلی در این قبیل افعال معنای جدیدی را به فعل ساده می‌بخشند و فعل پیشوندی معنای متفاوتی یا صورت ساده آن پیدا می‌کند. مثلاً «بر نشستن» به معنی «سوار شدن» است که با معنای «بر روی صندلی

افعال گروهی مورد بررسی قرار گرفته، بیشتر توجه خود را به این افعال معطوف می‌داریم. افعال مرکب افعالی هستند که در ساخت مصدر آنها یک جزء غیر فعلی وارد می‌شود و با مصدر، ساخت واحدی را به دست می‌دهد. معمولاً واژه‌هایی که برای ایجاد فعل مرکب با مصدر همراهی می‌کنند از نوع اسم یا صفت است که پس از ترکیب با مصدر ساده، معنای نالنی را به دست می‌دهند و این معنای اخیر با مفهوم تک‌تک اجزاء ترکیبی آنها (اسم - مصدر - صفت) تفاوت می‌یابد. برای ینای صورتهای صرفی این گونه افعال، شناسه‌های صرفی همواره به انتهای فعل افزوده می‌شود نه به جزء غیر صرفی (اسم یا صفت). مانند: یاد گرفتیم، (نه ساخت «یادیم گرفت»)

□ مهر انگیز نوپهار

سوگند خوردم. (نه ساخت سوگندم خوردم)

فعل ساده‌ای که در ساخت این گونه افعال مرکب به کار می‌رود در اصطلاح دستوری «همکرد» یا فعل «کمکی» خوانده می‌شود که البته این افعال را نباید با افعال معین یا فرعی که بحث جداگانه‌ای دارد یکی دانست.

فارسی‌زبانان گرایش بر این دارند که به جای افعال ساده افعال مرکب را جانشین کنند به عنوان مثال به جای «نگریستن»، «نگاه کردن» را ترجیح می‌دهند و به جای «جنگیدن»، «جنگ کردن» به کار می‌برند. گاهی نیز افعال گروهی دیگری غیر از افعال مرکب را بر فعل ساده ترجیح می‌دهند به همین جهت به مرور زمان تعداد افعال ساده در کاربرد، رو به کاهش بوده است.

برای آشنائی بیشتر با همکردهای عمده، شماری از آنها را در زیر می‌آوریم:

رابطه معنایی با صورت ساده آن (تساؤل) ندارد. این تنافر از معنای اصلی در همکردها درجاتی دارد و شدت و ضعفی.

۲- در افعال مرکب جزء غیر صرفی بخشی از فعل است و هویت اصلی (اسم - صفت) خود را از دست داده. لذا نمی‌تواند پذیرای یکی از حالات اسم باشد و اگر بتواند نقشی را بپذیرد جزء افعال مرکب لغوی است نه دستوری. مثال:

شتاب کردن - شتاب (دستوری)
دست بستن - دست را بستن (لغوی)
۳- در افعال مرکب جزء غیر صرفی را نمی‌توان به وسیله صفت یا مضاف‌الیه و هر عامل دیگری بسط داد و اگر قابل بسط باشد فعل مرکب نیست. مثال:

علی زنگ زد. - علی زنگ در را زد.
(فعل مرکب نیست)
او به ما پند داد. - او به ما پند خورد را داد

۵- در افعال مرکب جزء پیشین «اب» در ترکیب با جزء صرفی فعل به کار نمی‌رود بلکه به جزء غیر صرفی افزوده می‌شود. مثال:
او خود را به مردم عرضه بنمود. (فعل ساده)
او خود را به مردم عرضه بنمود. (فعل مرکب یا کاربرد نامأنوس)

۶- در افعال مرکب اگر همکرد آنها از انواع فعلهای استنادی باشد (بخصوص از مصدر «شدن»)، ممکن است این همکردها با افعال استنادی مشتبه شوند. برای تشخیص مرز این دو دسته از افعال، در فعل مرکب به جای همکرد «شدن» صورتهای دیگری از افعال ربطی یعنی «است» و «بود» به کار می‌بریم. ساخت درست یا نادرست جمله بدست آمده، خود بیانگر نوع فعل، خواهد بود. به این معنی که اگر رابطه دو جزء صرفی و غیر صرفی بسیار محکم و تنگاتنگ باشد هرگز تفکیک نشده و ساخت کلام، فعل «است» یا «بود» را نمی‌پذیرد. مثال:

- ۱- درس شروع شد.
 - ۲- مدرسه تعطیل شد.
 - ۳- او تنبیه شد.
 - ۴- آب جاری شد.
- در جملات فوق به جای «شد» فعل «است» و «بود» را قرار می‌دهیم:
- ۱- درس شروع است.
 - ۲- مدرسه تعطیل است.
 - ۳- او تنبیه است.
 - ۴- آب جاری است.

- ۱- درس شروع بود.
- ۲- مدرسه تعطیل بود.
- ۳- او تنبیه بود.
- ۴- آب جاری بود.

به طوری که ملاحظه می‌شود جملات ۱ و ۲ با کاربرد «است» و «بود» سازش نشان ندادند. زیرا رابطه «شروع» و «شد» و نیز رابطه «تنبیه» و «شد» محکمتر از آن است که تفکیک شده و دو رکن متفارق (مستند و رابطه) در ساخت

۱- کردن:	نگاه کردن	شتاب کردن
۲- ساختن:	ویران ساختن	روان ساختن
۳- نمودن:	سلب نمودن	استقبال نمودن
۴- دادن:	پند دادن	سوگند دادن
۵- زدن:	چانه زدن	لاف زدن
۶- خوردن:	سوگند خوردن	تأسف خوردن
۷- داشتن:	چشم داشتن	دریغ داشتن

(الف) = چگونگی تشخیص افعال مرکب از افعال ساده

۱- در تشخیص افعال مرکب نکته‌ای که بیش از سایر نکات اهمیت دارد این است که همکردها در ساخت فعل مرکب، کم یا زیاد معنای اصلی خود را از دست می‌دهند و در ترکیب جدید یا نقش تازه خود، مفهوم تازه‌ای به خود می‌گیرند که این مفهوم تازه با معنای اصلی آنها گاهی به طور چشمگیری متفاوت است. به عنوان مثال فعل «گرفت» در «یاد گرفت» مفهوم اصلی خود را تا حدی از دست داده و در «سوگند خورد» فعل «خورده» هیچ

(فعل مرکب است)
البته اگر عامل بسط‌دهنده در افعال مرکب به کار رود متعلق به جایگاه نحوی دیگری از جمله است نه وابسته جزء غیر صرفی فعل مرکب، که بحث آن جداگانه در همین مقاله آمده است.
۴- ضمائر متصل که اغلب این افعال افزوده می‌شوند، هرگز به پایان جزء صرفی این افعال افزوده نمی‌شوند مثال:
بند دامنش - بندش دادم (اتصال به جزء غیر صرفی)
گفتنش (اتصال به افعال ساده)

حدیثِ عشق

محمد حسین الماسی‌نیا

● به بهانهٔ بازار گشایی نخستین دبیرستان - پس از جنگ تحمیلی - در شهر «ایثار» و «مقامت» آبادان و...

● تقدیم به برادر «محمد رضا دارایی» رئیس قبل از جنگ آن دبیرستان که اینک دوران پرافتخار «بازنشستگی» را سپری می‌کند.



شب از نیمه، گذشته است. ساعت ۲/۴۵ دقیقه بعد از نصف‌شب را نشان می‌دهد! گویی سالهاست که «خواب» از چشم من رانیده و من «بیدارم» - بیدار که چه عرض کنم به قول مرحوم علامه دهخدا «در عالم نوم و یَقَظَه» به سر می‌برم - راستی چرا؟

چرا امشب «خواب» از چشم من دوری می‌جوید؟!

دقایقی چند در رختخواب «غلت» می‌خورم، از این شانه به آن شانه می‌نوم، صورتم را در متکا فرو می‌برم، سعی می‌کنم، بلکه دیگر بار، خواب را «صید» کنم. اما خیر، امشب مرا با «خواب» و آن «آهوی رانیده» را با من کاری نیست.

آهسته و آرام از پستر بیرون می‌آیم، نور چراغی از زیر در یکی از اتاقهای خواب منزل خود را به درون «هاله» می‌کشاند! آرام و آهسته به سوی آن می‌روم، نور از اتاق خواب پسرم به بیرون سرک می‌کشد! ابتدا تصور می‌کنم که «او» در حین مطالعه خوابش برده و غم‌اموش کرده چراغ اتاقش را خاموش کند - کاری که خودم در آن سالهای نه چندان دور بارها انجام داده بودم و در یکی دوبار چیزی نمانده بود که خانه را به آتش بکشانم - بی‌اختیار دستگیره در اتاقش را می‌گردانم و می‌بینم که «او» نیز بیدار است و در زیر نور چراغ مطالعه سرگرم مرور دروس دانشگاهی خود می‌باشد! آخر او فرار است - اگر خدا بخواهد - در یکی دو سال آینده فارغ‌التحصیل شود و مانند پدرش - که من باشم - به این «نیای خاک سرزمین الهی» خدمت کند. «خسته نباشی» و «شب بخیری» به او می‌گویم - و در دل دعا می‌کنم و شکر خدا می‌کنم که فرزندی شایسته بمن ارزانی داشته - و در اتاقش را می‌بینم، و از خود می‌پرسم: «او» مشغول مطالعه است و بیدار، من چرا باید بیدار باشم؟

هشت ساعت تدریس خسته‌کننده در کلاسهای سوم و چهارم دبیرستان و بعدنبال آن ساعتها کار بر روی برنامه تدریس هفتگی

دبیران یکی از دبیرستانهای محل کارم که به سابقهٔ سالها خدمت در مسئولیت‌های مختلف دبیرستانی اسما! به عهدهٔ من وانهاده‌اند، کافی است که انسان را چنان خسته و غرق در خواب کند که بامداد روز بعد هم به‌زور بیدارش کنند، پس چرا من خواب نمی‌برد؟

فکرم مانند «ای و کس» (آواکس) به‌هواپیمای جستجوگر - به‌سر سو در عالم تصوراتم به پرواز و کنکاش می‌پردازد و سرانجام متوجه می‌شوم که این «بیداری» زائیدهٔ خبری است که شب هنگام در برنامهٔ اخبار شبکهٔ اوک تلویزیون به گوشم خورد که:

«امروز دبیرستان بازسازی شفق «ابن‌سینا»ی آبادان، با حضور آقای دکتر نجفی وزیر آموزش و پرورش، شروع به کار کرد»!

خدایا! چه شنیده‌ام؟! آیا درست است که «معبد عشق» من دوباره شروع به کار کرده باشد؟

مگر ممکن است «من» زنده باشم و «دبیرستان ابن‌سینا» آن مقدس‌کانون تعلیم تربیت «بازسازی» شود و بدون «حضور فعال» من و بدون انعکاس و طنین صدای من، شروع به فعالیت کند؟

- پادش بخیر «آقای دارایی» رئیس دبیرستان که صبحها حتی زودتر از من که معمولاً سر ساعت ۷ در دبیرستان حضور می‌یافتم، خود را به دبیرستان می‌رساند و به رتق و فتق امور می‌پرداخت.

- پادش به‌خیر با آن «حافظهٔ قوی» که هر از گاهی که دانش‌آموزی برای درسیافت مدارکش به دبیرستان مراجعه می‌کرد و من باب مثال، سال و کلاس درسش را اشتباه می‌گفت «او» بهمانند «کامیوتر» سال تحصیلی و کلاس او را دقیق به‌ذهن می‌آورد و همهٔ ما را غرق تعجب و حیرت می‌ساخت!

- پادش به‌خیر «آقای رشیدیان» دبیر علوم اجتماعی آن سالهای دبیرستان - که اینک سه دوره است نمایندهٔ مردم آبادان در مجلس

شورای اسلامی است - که به قول خودش هر روز صدای مرا از بلندگوی دبیرستان و در حین عزیمت از خانه اش به محل کار می شنید و... و «آن روز» در سال ۵۶ که من از بی توجهی تنی چند انگشت شمار از دانش آموزانی که در سه صف صبحگاهی با یکدیگر صحبت کرده بودند، پس از انعام تلاوت کلام خدا، از آنها رنجیده و در گفتاری محترمانه اما «آمرانه» و «سرزنش کنان» به آنها گفته بودم: «ترا به خدا حیفان نمی آید که صدای ملکوتی قرائت قرآن فضای این جا را معطر کند و شما به جای آنکه با «گوش جان» به کلام الهی توجه کنید، با یکدیگر حسر فهای بیهوده می زنید!!» و «رشدیادان» که این تذکرات را در بین راه شنیده بود، وقتی به دبیرستان آمد، گفت که چقدر از سخنان من لذت برده است!

— یادشان به خیر «فتح...» «ارابی، علی اکبر سلطانی، محمد گزازرونی ثوانه» دیگر معاونان دبیرستان که صبح و عصر و شامگاه در دبیرستان حاضر بودند و «گاه» و «ببگاه» نمی شناختند و آنچه برای «من» و «ایشان» مهم بود «بیشرفت» کار دبیرستان بود و لاغیر!

— بادش به خیر «مجتبی یگانه» دبیر همکار ادیبانی من که هرگز نشد حتی یک روز غیبت یا دقیقه ای تأخیر ورود داشته باشد!

— بادش به خیر «آقای احمادی» - که در سال ۵۶ به افتخار بازنشستگی نایب آمد - وقتی به دبیرستان می رسید اگر قاری سرگرم تلاوت قرآن بود، همان جا دم در ورودی کنار من توقف می کرد تا قرآن تمام شود و سپس به «دفتر» برود!

— بادش به خیر «پرویز امین زاده» دبیر زبان خارجه آن روز و مترجم سرشناس امروز مطبوعات که پیوسته کتابی «دیکسیونر» زیر بغل داشت و حتی در فاصله دفتر دبیرستان تا کلاس هم دست از مطالعه بر نمی داشت! بادش به خیر «اسماعیل پورک» دانش آموز سال چهارم اقتصاد که با تلاش خستگی ناپذیر پیوسته و مدام به فکر انتشار ماهنامه اش «پیک

این سینا» بود و لحظه ای مرا آسوده نمی گذاشت تا کار «ویراستاری» مطالبی را که جمع آوری کرده بود برایش انجام دهم! به راستی یادش به خیر، شاید هم لازم باشد بگویم «خدایش» او را «بیمارزاد» چرا که ممکن است درخیل بی شمار شهیدان شهر، جانش را حتی در گوشه ای از «دبیرستان این سینا» از دست داده باشد!؟

مگر غیر از این است که «از خدا بی خبران»، «این سینا» را هم چونان «آبکش» سوراخ سوراخ کرده بودند!؟

— یادشان زنده، آن سیزده تن دانش آموز شهید حادثه «سینما رکس» و از جمله «محمد شمیار بهادری» که تنها از آن عده، نام این یک نفر، اینک به خاطر می آید!

— یادش باد «شهید صالحی» دبیر علوم اجتماعی آن سالهای دبیرستان که پس از انقلاب از شیراز به آبادان آورده شد و در حین انجام وظیفه در مقام «ریاست آموزش و پرورش» آبادان و بر اثر بمباران اداره مذکور به اتفاق تنی چند دیگر از همکاران فرهنگی به شرف «شهادت» نایل آمد.

یادشان باد «آقایان محمدزاده، سیفی» دبیران دل سوز ریاضی، و فیزیک دبیرستان که در همه حال «من» و «ما» را یار بودند.

— یادش به خیر، «آقای حبیب... میائری» دبیر پیش اسلامی که اینک در مقام معاونت دانشگاه امام صادق (ع) خدمت می کند و آن روزها و آن سالها، هر از گاه در مراسم صبحگاهی، دانش آموزان و هم مرا از شاد و راهنمایی می کرد!

یادش باد، «آقای احمدی» سرایدار سپیدموی تکیه قامت دبیرستان که پیوسته با موتور «هوندا» یش این جا و آن جا در فکر تدارک لوازم مورد نیاز دبیرستان بود! راستی «او» در این چند سال در کجا به سر برده است؟ یادش به خیر «سعیدی» خدمتگزار دبیرستان که بالاخره پس از ۱۱ بار سرودن سخن در امتحانات نهایی، موفق شد در سال ۵۸ «دیپلم»

خود را گرفته و تغییر سمت داده و با پی گیری من در همان دبیرستان به سمت «دفتردار»ی منصوب شد و طوری که از افواه شنیده ام گویا در جریان بیماریان اداره آموزش و پرورش «شهید» شده است!

به راستی «یاد» همگی شان به خیر!

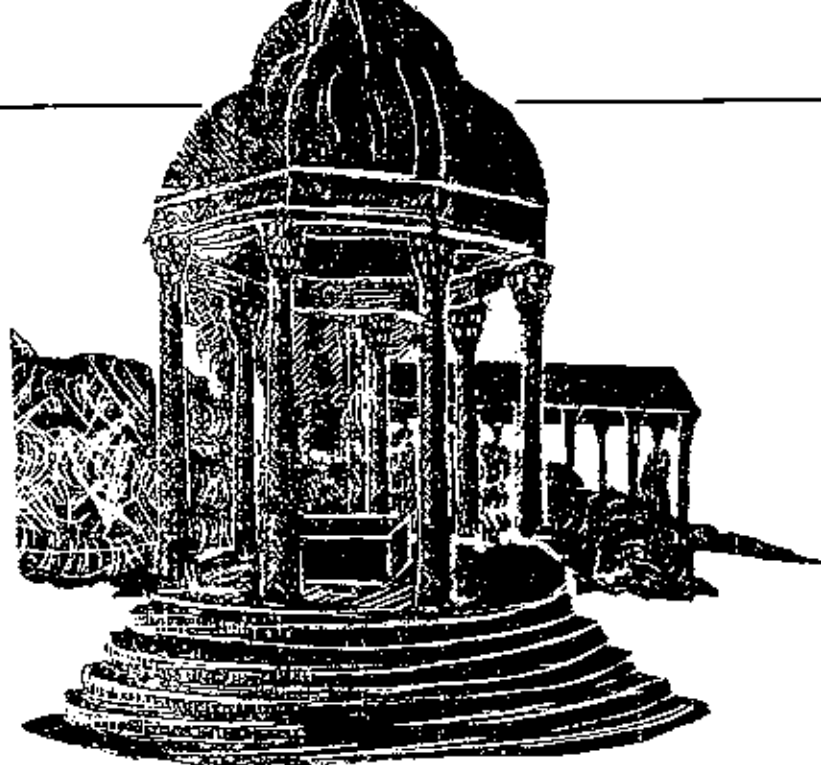
«یاد یاران، یار را میمون بود».

«مرور خاطرات گذشته» همکاران، دقایقی

چند مرا به خود «مشغول» می دارد، لذا «سمی» می کنه خود را از یاد «شیرین» آن عزیزان «قارغ» سازم. سپس با خود فکر می کنه، آخر مگر ممکن است که من «زنده» باشم، و در گوشه ای از ابران زمین به سر ببرم، در دبیرستانی دیگر به خدمت مشغول باشم؟ و «این سینا» پس از «۹ سال» تحمل «شلیک» بی آسان «توب» و «خیماره» و «راکت» و «کاتیوشا» و... به سویش و هر روز، «فرو ریختن» قسمتی از اندامش و در نهایت تحمل آن همه «سکوت جانفرسا» اینک شروع به کار کند - آن هم با حضور وزیر آموزش و پرورش - و من که سالها در انتظار فراریدن «چنین روزی» بوده ام، در آنسه در ورودی آن در زیر محفل زنگ آهنی دبیرستان و در کنار سکوئی که معمولاً جای سخنرانی و مراسم صبحگاهی بود، حضور نداشته باشم!

بدنیال این افکار است که این سؤال در ذهنم جان می گیرد که آیا «جاننشین یا جانشینان» من و ما هم «این سینا» را به اندازه «ما» دوست میدارند؟

در حالی که «غرق افکاری» از این دست هستم، پاورچین پاورچین از طبقه بالا به پایین می آیم، آهسته چراغ را روشن می کنم و کاغذ و قلمی به دست می گیرم تا ثبت «تاریخ» وجود و دلم کنم، آنچه را که در این نیمه شب به ذهن من می رسد! تصمیم می گیرم که بر ضمیر «صاف» و «بی غل و غش» کاغذ بنگارم که در این واپسین ساعات شب از دوری آن «بسوفادلیر» چه می کنم؟ چقدر رنج می برم؟ و چرا بیدارم!؟



سیما وزیرنیا

نقد روانشناختی موسیقی کلام در شعر حافظ

* با انتخاب واژه «آهنگ» به جای وزن، مهمترین عنصری که با ذات شعر ملازمت دارد از حوزه معنایی اوزان عروضی فراتر می‌رود.

هر که گوید مرا با العان و اصوات و مزامیر خوش نیست
یا دروغ گوید یا نفاق کند و یا حس ندارد و از جمله مردمان
و ستوران بیرون باشد.

فکند زمزمه عشق در عراق و حجاز
نوا و بانگ غزلهای حافظ شیراز

افلاطون در رساله ایون در باب هنر
شاعری از قول سقراط خطاب به ایون
می‌گوید: شاعران چون تحت تأثیر وزن و
آهنگ قرار می‌گیرند چنانچه به انسان روی
می‌آورد که آنان را به سرودن شعر توانا
می‌سازد.

در تعریفی نیز که ابن سینا و خواجه نصیر
از شعر به دست داده‌اند به سه ویژگی تخیل،
تساوی و توازن تصریح شده است. تعریف
دیگری از شعر می‌توان ارائه داد: تألیفی از
کلمات که نوعی وزن در آن بتوان شناخت.^۱
تمامی این تعاریف مبین و خوب وزن در شعرند.
در شعر نو نیز تا آنجا که متأثر از سنت نیمایی
است، وزن مدخلیت تام دارد با این تفاوت که
تساوی مصراعها از جهت تعداد افعیل
عروضی یا سالم بودن و غیرسالم بودن
ضروری نیست. همچنین آثار بعضی شاعران

نورپرداز که به شعر سپید با آزاد شهرت یافته،
ضمن عدم تکیه به وزن عروضی از نوعی
تناسب و انتظام داخلی بهره‌مند است که از آن
به آهنگ داخلی تعبیر شده. با توجه به انواع
نظم اعم از اینکه مخبیل باشند یا نه، و از وزن
عروضی با عروض نیمایی بهره‌مند باشد و یا
فقط نوعی آهنگ درونی آن را از نظر متمایز
کند، تعریف ذیل از سایر تعاریف جامعتر است.
«گره خوردگی عاطفه و تخیل که در زبانی
آهنگین شکل گرفته است.»^۲

با انتخاب واژه «آهنگ» به جای وزن،
مهمترین عنصری که با ذات شعر ملازمت دارد،
از حوزه معنایی اوزان عروضی فراتر می‌رود،
دامنه شعول آن گسترده‌تر می‌شود و موسیقی
داخلی و کناری شعر را نیز در بر می‌گیرد.^۳

یکی از عواملی که شعر حافظ را از
دیگران ممتاز می‌کند، خوش آهنگی و کمال
نظام موسیقایی آن است که بیشتر مدیون همین
موسیقی داخلی و کناری است، و تناسب و
انتظامی خاص به شعر خواجه می‌دهد؛ تناسب
و انتظامی پنهانی و دور از دسترس دریافت
ضریح که به آسانی فراچنگ ذهن نمی‌آید ولی
شعر را شوروی آهنگین و آهنگی نسوخی

می‌بخشد و نخپیل را در آن فروزی می‌دهد که موجب التذانی معنوی است اما درک منشأ این خط نیازمند تدقیق و تأمل است. به عکس موسیقی بیرونی یا اوزان عروضی که به آسانی قابل تشخیص اند.

بنابر این موسیقی کلام در شعر حافظ از سه جنبه موسیقی بیرونی، درونی و کناری قابل بررسی است.

الف - موسیقی بیرونی «اوزان عروضی» حافظ در مجموع ۲۲ وزن را در غزل آزموده است. ^۱ از ۴۸۶ غزل در دیوان حافظ مصحح دکتر خانلری ۳۱۹ غزل یعنی ۶۴٪ یکی از زحافات سه بحر رمل، مجت و مضارع سروده شده.

□ بالاترین بسامد با صد و سی و دو غزل از آن رمل شمن مخبون اصلم (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن) است. ^۲ از آنجا که حافظ بیش از سه چهارم غزلها را در بحر آرام و کم اقص و خیز سروده، بحث پیرامون روانشناسی وزن - نه روانشناسی آهنگ شعر که اعم از وزن است - در شعر خواجه مشکل می‌نماید.

آنجا که شاعر حاصل کار که کون و مکان را به محک نجر به می‌زند و ساحت آن را عرصه میدان مدوح می‌سازد، یا واقعه منزل کردن ماه کمان ابرویش را در لحد بسا سوز دل شرح می‌دهد، و حکایت نوبه دختر رز را به طنز و نعریض باز می‌گوید، و پیشتر زانکه نبود کاسه سرخاک انداز، آب طربناکی در کاسه زر می‌طلبید؛ یا آنجا که از شوق دیدار چنانان، آرزوی رفتن از این منزل ویران را در دل می‌پرورد؛ و یا دمی که باده از جام نجفی صفات می‌نوشد، و آنجا که از سر تحشر به تقا می‌نگرد و دوران کوتاه درخشش خانم فیروزه بواسحاتی را به یاد می‌آورد، و یا هنگامی که طلب روزی نهاده را با خون خورده برابر می‌نهد و از دست اوضاع زمانه مهر بر لب زده خون می‌خورد و خاموش است؛ یعنی در شرح و بیان بی حاصلی دنیا و در مدح و مرتبه و طنز و اغتمام دم و بسط و قبض و جبر و اختیار و بیان

مسائل اجتماعی، این وزن را به کار می‌گیرد؛ و از طریق تألیف هنرمندان کلام، بحر رمل را مناسب تبلور هر گونه عاطفه‌ای نمی‌سازد. به طوری که گاه بعضی غزلهایی که در این بحر سروده، به تناسب مضمون، شاد و طربناک است:

ناگهان برده بر انداخته‌ای پیشنی چه مست از خانه بیرون تاخته‌ای یعنی چه گر من از باغ تو یک میوه بگیرم چه شود پیش بانی به چراغ تو بسیم چه شود و بعضی دیگر آرام و محزون:

قتل این خسته به نصییر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی ای بسر جام می‌ام ده که به بگیری برسی اکثر غزلهای عرفانی حافظ نیز در همین بحر است.

در ازل بستر تو هست ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل ادم برشتند و به بیخانه زدند سالها دل طلب جام جم از ماسی کرد و آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد عکس روی تو جو در آینه جسم افتاد عارف از خنده می در طمع خام افتاد

□ وزن مسجعت مخبون اصلم (مفاعلتن فاعلاتن فاعلتن فعلن) با ۱۱۲ غزل دومین وزن پر کاربرد در دیوان حافظ است. غزلهای این بحر از وقار و طمأنینه خاصی برخوردارند و سنگینی و متانت ویژه‌ای به کلام حافظ می‌بخشند:

غلام نرگس مست تو تا جدار اند خراب باده فصل تو هوشیارانند کرشمه‌ای کن و بازار سامری بشکن به غمزه رونق بازار سامری بشکن با این حال، زکارستان او یک شمه این است که این وزن آرام و متین را نیز با عواطف گوناگون ناشی از شادی و غم، امید و نومیدی و هجران و وصلی هاشنگ می‌کند. اما در مقایسه با غزلهایی که در بحر رمل سروده، تعداد غزلهایی که در سرایش آنها کلامی محزون را

در قالب این بحر ریخته، بیشتر است. شاید هر گاه ک فسلک گردن صبرش را به برسمان فراق بسته و بخت ناسازگارش از خواب به در نمی‌آمده، و نهیب حادثه بنیادش را ز جا برده است؛ و جز صراحی می صاف و سفینه غزل، رفیقی خالی از خلل نمی‌یافته، و از سر دلنگی بر آن شده تا بمویه‌های غربانه قصه بردارد، این وزن را مناسب‌تر یافته است. مطلع بعضی غزلها که در این بحر سروده به قرار زیر است:

غم زمانه که هبش گران نمی‌بینم دواش جز به می از خوان نمی‌بینم زبان خامه ندارد سر بیان فراق و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت به قصد جان من زار ناتوان انداخت گداخت جان که شود کار دل تمام و نند بسوختیم در این آرزوی خام و نند لحن شکایت‌آمیز و گله‌مند حافظ را از فحوی ابیات فوق به خوبی می‌توان تشخیص داد. وی بعضی ابیات را نیز که متضمن بند و اندرز است در این بحر سروده است. شاید به این علت که تعلیم و اندرز با ملاطفت و آرامش بیشتر ملائت دارد.

نصیحتی کسنت بشنو و بهانه بگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر میان در بی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست اگر رفیق شفیقی در دست بیمان باشی حریف حجره و گرمابه و گلستان باشی مرو به خانه ارباب بی‌سروان دهر که گنج عاقبت در سرای خوبش است لحن آرام و موثر این وزن با محتوای غزلهای عرفانی نیز مناسب است:

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری ارادتی بسنا تا سعادت بیبری حجاب جهسه جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره برده برفکنم □ وزن مضارع شمن مخرب مکفوف مخدوف

مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن» با ۷۵ غزل سومین مرتبه را در دیوان حافظ به خود اختصاص می‌دهد. این وزن از مجتهد نندتر است و حافظ تعداد زیادی از غزلهای زیبای خود را بدان سروده است.

دیدم به خواب دوش که ماهی بر آمدی
کز عکس روی او شب هجران سر آمدی
ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش
بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش
در عهد پادشاه خطا بخش جرم بوش
حافظ قرا به گشند و مفتی بیاله نوش
ترسم که اشک در غم ما برده در شود
وین راز سر به سپهر به عالم سر شود
همان طور که پیداست حافظ این وزن را برای بیان عواطف متضاد شادی و غم و معانی گوناگون طنز و عشق و... نیز به کار برده است. غزل عرفانی که مطلع آن ذیلاً ذکر می‌شود در بحر مذکور است.

ای بی غیر بکوش که صاحب غیر شوی
تا رهرو نیایی کسی رهبر شوی
از میان غزلهای حافظ صرف نظر از آنها که به لحاظ تنوع مضمون مستضمن معانی گوناگون اند، غزلهایی که تماماً عرفانی هستند بیشتر در همین سه بحر که مذکور افتاد سروده شده‌اند.

چهارمین مرتبه از آن بحر رمل شمن محذوف «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» است و تعداد غزلها در این بحر ۳۳ است.

سینه ملامال درد است ای در یفا مرهمی
دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی
باری اندر کس نمی بینم پاران را چه ند
دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه ند

بحر هزج شمن سالم «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن» و هزج سدس محذوف «مفاعیلن مفاعیلن فاعلن» هر یک ۲۴ غزل را در دیوان خواجه به خود اختصاص می‌دهند. شمن سالم:

الا یا ایها الناس ادر کتأ و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلا

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
* * *

سدس محذوف:
سحر بلبل حکایت با صبا کرد
که عشق روی گل با ما چه ها کرد
خدا را کم نشین با خرقه بوشان
رخ از رندان بی سامان موشان
□ یکی دیگر از حافات بحر هزج «مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلن» هزج اخرب مکفوف محذوف با نوزده غزل، هفتمین بسامد را در دیوان حافظ دارد. این وزن نسبت به سایر اوزانی که ذکر آنها رفت نندتر است. باز ای و دل تنگ مرا عوس جان بانی
وین سوخته را محرم اسرار نهان بانی
ای نباده فدسی که کند بست نقابت
وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت

□ بحر مضارع شمن اخرب «مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن» از بین اوزان دوری تنها وزنی است که حافظ بیش از ده غزل بدان سروده است. تعداد غزلها در این وزن ۱۸ است. شاید علت ثبات حافظ به این وزن از میان اوزان دوری، این باشد که نسبت به سایر اوزان متناوب الارکان آرامتر است.

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را
دردا که راز بنهان خواهد شد افکارا
جان بی جمال جانان میل جهان ندارد
وان کس این ندارد حقاً که جان ندارد

□ در یسحر خفیف سدس مخیون اصلم «فاعلاتن مفاعیل فاعلن» هشت غزل سروده است.

دل سرابردن محبت اوست
دیده آئینه دار طلعت اوست
حال خورن دلان که گوید باز
وز قیلک خون خم که جوید باز

□ بحر رمل سدس محذوف «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» در مجموع با شش غزل رتبه دهم را در دیوان حافظ به خود اختصاص می‌دهد.

ساقیا بر خیز و در ده جام را
خاک بر سر کن غم ایام را
ما زیاران چشم یاری دانستیم
خود غلط برد آنچه ما بستند
□ در هر یک از سه وزنی که ذیلاً بدانها اشاره می‌شود پنج غزل سروده است.

۱- هزج شمن اخرب «مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن» این وزن از نظر تعداد غزل دومین وزن دوری است که حافظ به کار برده است. در دیر صفان آمد یارم قدحی در دست
صن از می و می خوران از ترگس شش دست
ای بادنه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آئی
با وجود اینکه به گفته خود شاعر خاطر حزین شعر خوش نمی‌انگیزد، اما با این وزن تند نیز مضامین اندوهناک را هنرمندانه هماهنگ کرده است.

۲- بحر هزج سدس اخرب مقیوض محذوف «مفعول مفاعیلن فاعلن» محتوای غزلهای این وزن غالباً شاد و دور از حزن و اندوه است. گل بی رخ یار خوش نیاند
بی ساده بهار خوش نیاند
یارم جو قدح به دست گیرد
بازار پتان شکست گیرد

۳- رجز شمن مطوی مخیون «مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن» - این وزن نیز، دوری است سروجان من جرا میل چمن نمی کند
هدم گل نمی شود باد سخن نمی کند
قانع‌های جو آمدی بر سر خسته‌ای بخوان
لب یگنا که می دهد لعل لب به خسته جان
□ حافظ در بحر مجتهد شمن مخیون «مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن» که با دومین وزن پر کاربرد دیوانش فقط در رکن چهارم به اندازه یک هجای بلند اختلاف دارد و غالباً با آن شش می‌شود مجموعاً چهار غزل سروده است.

جو آفتاب می از مشرق بیاله بر آید
زیباغ عارض سالی هزار لاله بر آید
خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم
به صورت نو نگاری نه دیدم و نه شنیدم

□ در بحر رمل مثنی مشکول «فعلاتُ فاعلانِ فعلاتُ فاعلانِ» که جزوه اوزان دوری بسیار خوش آهنگ است و نیز در بحر متقارب مثنی اتم «فعلن فَعْلون فَعْلن فَعْلون» - این وزن نیز دوری است - هریک سه غزل دارد. رمل مشکول:

دل ما به دور رویت ز جمن فراغ دارد
که جو سرو بایبند است و جولا له داغ دارد
که برد به نزد شاهان زمن گسدا پسیمی
که به یزم در دوتوان دو هزار جم به جامی
مقارب اتم:

چندان که گفتم غم با طیبیان
درمان نکردند مسکین غریبان
گسرتیغ بار در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکمته

□ در هر یک از اوزانی که ذیلأ بدانها اشاره می شود بیش از دو غزل سروده است.

۱ - رجز مثنی سالم «مستفعلن چهار باره»
آن کبست کز روی کرم به اسن و غاداری کند
بر جای بدکاری جو من یک دم نکو کاری کند
عمریست تا من در طلب هر روز گامی می زنم
دست نفاعت هر زمان در نیکنامی می زنم

۲ - منسرح مثنی مطوی مستحور «مفتعلن فاعلاتُ مفتعلن فَع»

روشنی طلعت تو ماه ندارد
پیش تو گل رونق گیاه ندارد
بر سر اتم که گوز دست برآید
دست به کاری زنم که غصه برآید
□ در هر یک از اوزان ذیل هر کدام یک غزل در دیوان حافظ می توان یافت.

۱ - بسیط مثنی مطوی «مفتعلن فاعلانِ مفتعلن فاعلن» این وزن جزوه اوزان دوری است. حافظ خلوت نشین دوش به میخانه ند از سر بیمان گشتت یاسر بسیمانه ند

۲ - سربع مدس مطوی «مفتعلن مفتعلن فاعلن»

هاتفی از گوشه میخانه دوش
گفت بپخشند گشته می بترش

۳ - مقنضب مثنی مطوی مقطوع «فاعلات

مفعولن فاعلات مفعولن» این وزن نیز دوری است.

وقت را غنیمت دان آنقدر که بسوانی
حاصل از حیات ای جان این دم است نادانی

۴ - مقارب مثنی سالم «فَعْلون فَعْلون فَعْلون فَعْلون»

ملاصی جو بسوی خوش آشناسی
بر آن مردم دیدن روشناسی

بدین ترتیب از ۴۸۶ غزل مضبوط در دیوان حافظ مصحح دکتر خانلری ۳۱۹ غزل به سه وزن رمل مخبون اصلم و مجتث مخبون اصلم و مضارع اخرب مکفوف محذوف اختصاص دارد. و ۱۷۶ غزل یعنی ۳۶٪ به بحر رمل و زحافات آن. و اوزان دوری ۸٪ کل غزلها را به خود اختصاص می دهند که مجموعاً ۴۰ غزل می شود. از این تعداد ۱۸ غزل به مضارع مثنی اخرب اختصاص دارد که از سایر اوزان دوری آرامتر است.

حافظ از اوزان سالم فقط سه وزن را آزموده است: هزج مثنی، رجز مثنی و مقارب مثنی.

وی به بعضی اوزان تند نظیر رجز مثنی مطوی و رمل مثنی «به ترتیب چهار بار مفتعلن و چهار بار فاعلان» که بسیار مورد توجه مولوی بوده، علاقه ای نشان نداده است. اگر چه در مقایسه با مولوی اوزان مورد علاقه حافظ و سعدی تقریباً بهم مانده است. اما سعدی نسبت به حافظ به بعضی اوزان تند دوری مانند بسیط مطوی «دو بار مفتعلن فاعلن» و رجز مثنی مطوی مخبون «دو بار مفتعلن مفاعلن» عنایت بیشتری داشته است. حافظ در بحر سریع یک غزل دارد و در بحر رجز و زحافات آن که به لحاظ روانشناسی وزن منضم قَلق و اضطرابی است هفت غزل. آیا نمایل روحی حافظ به آرامش و سکون که نباید بتوان از آن به نوعی وقار و طمأنینه معنوی تعبیر کرد یا بی میلی وی به سفر و گشت و گذار مرتبط نیست؟ و آیا همین سکینه روحی نیست که باعث می شود آب و هوای پارس را با همه

سفله پروزی، در زمانه ای آنچنان خونریز که خود شاعر به چشم طرحی تشبیه می کند به سیر و سیاحت ترجیح دهد؟ حتی هنگامی که یک بار در تمام طول زندگی شهر و دیار را ترک می کند و راهی یزد می شود، خلجیان روحی برخاسته از جلای وطن را بر نمی نابد و هجرانی سر می دهد. دلنگی ناشی از غم غربت را نیز در همان بحری می سراید که با طمأنینه روحی وی ملائمت بیشتری دارد.

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت پیربندم و تا مسلک سلیمان بروم

ب - موسیقی داخلی

علاوه بر اوزان عروضی که موسیقی بیرونی شعر را می سازند، عوامل موسیقایی دیگری نیز هستند که آهنگ درونی شعر را عطا می بخشند، مانند انواع سجع و جناس و موازنه

❖ یکی از عواملی که شعر حافظ را از دیگران ممتاز می کند خوش آهنگی و کمال نظام موسیقایی آن است.

و نشانه حروف و فایده های میانی. کمتر بیتی در دیوان حافظ می توان یافت که به نوعی از عناصر آهنگین مذکور بهره نداشته باشد.

عزیز مصر به رغم برادران غبور
ز شعر بجا برآمد به اوج ماه رسید
«سجع متوازی در جاه و ماه»

باورم نیست زید عهدی ایام هنوز
فصه غصه که در دولت یار آخر ند
«جناس لفظ در فصه و غصه»

روی جانان طلبی آینه را قسابل ساز
زانکه هرگز گل و نسرین نمد ز آهن روی
«جناس نام در روی»

در بعضی ابیات نمونه های سجع و جناس را با هم در بیتی گرد آورده است:

گو شمع سیارید در این جمع که امشب
در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است
سجع متوازی در «شمع و جمع» و جناس زاید

گاه نیز دو جناس مختلف با هم در بیتی می‌نشینند:

کی بود در زمانه وفا جام می بسیار
تا من حکایت جم و گاوس کی کنم

جناس تام در دو کلمه (کی) و جناس زاید وسط در کلمات (جام و جسم) در بیت فوق مشاهده می‌شود.

در شعر حافظ به نمونه‌هایی از جناس بر می‌خوریم که در آن تناسب حروف در سه کلمه رعایت شده است:

زمشرق سر کوی آفتاب طلعت تو
اگر طلع کند طالعم مایون است

جناس اشتقاقی در کلمات (طالع - طلوع - طلعت)

میان نداری و دارم عجب که هر ساعت
میان مجمع خوبان کنی میان داری

جناس تام در دو کلمه میان و جناس مرکب در کلمه میان‌داری با کلمات پیش گفته.

غزلی که مطلع آن ذیلاً ذکر می‌شود، در تمام ابیات به تفاریق صنعت جناس با سجع دارد و با معیارهای زیبا شناختی از دلنشین‌ترین غزل‌های حافظ محسوب است.

سمن بویان غبار غم چو بپشینه پشانند
بری رویان قرار دل چو بستیزند پشانند

یکی دیگر از عناصر مؤثر در موسیقی داخلی موازنه است که از طریق تقابل اسجاع متوازی یا متوازن در کلمات دو مصراع، فریبه‌سازی می‌شود:

تاب بنفشه می‌دهد طرّه منکمای تو
پرده غنچه می‌درد خنده دلگنمای تو

لبش می‌بوسد و خون می‌خورد جام
رخش می‌ببند و گل می‌کند خوی

غلام نرگس مست تو تاجدارانند
خراب ساده لعل تو هوشیارانند

و نیز غزل به مطلع:

زلف بر پادنده تاندهی هم برسانم
ناز بنیاد مکن تا کنی بنیادم

در همه ابیانش به نوعی موازنه کامل یا ناقص دارد.

عامل دیگر مؤثر در کمال نظام آهنگین شعر حافظ استفاده از قافیه‌های میانی است، یعنی

استفاده از سجع متوازی که در اوزان دوری با سالم در وسط یا پایان هر مصراع قرار می‌گیرد

و تناسب و نوازی دلکش به شعر می‌بخشد. گاه قوافی میانی مسطّ گونه‌اند، یعنی قافیه دو نیم

مصراع اول و نیم مصراع اول بیت دوم با هم یکی هستند، و متفاوت از قافیه کلّ غزل:

هنگام تنگدستی در عیش کوشی و مستی
کاین کیمیای هستی قارون کند گذارا

الا ای سیر فرزانه مکن مستم ز سیخانه
که سن در ترک بیمانه دلی بیمان شکن دارم

اما در بعضی ابیات قافیه میانی فقط در دو نیم مصراع اول رعایت شده، و علت آن نیز

از جهت روانشناسی موسیقی کلام، نوعی هماهنگی بین نظام موسیقایی و «صور معانی»

شعر است، یعنی شاعر در مصراع دوم نسبت به مصراع اول عاطفه‌ای دیگر گونه می‌آفریند و یا

در عاطفه‌ای واحد، اوج و فرودی ایجاد می‌کند.

می‌بفتی است؟ بشتاب رفتی خوش است در یاب
سال دگر که دارد امید نوبهاری

جهان پیر است و بی‌بنیاد از این فرهادکش فریاد
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

مؤثرترین عامل در دلنشینی آهنگ شعر حافظ که در مجموع تناسب و هماهنگی

مطبوعی به آن می‌بخشد «نغمه حروف»^{۱۱} است. به طوری که در بیت، بعضی کلمات

مصدّر به صامت یا مصوّت^{۱۲} خاصی در کنار هم قرار می‌گیرند. گاه نیز ممکن است

صامت‌ها یا مصوّت‌ها در وسط یا پایان کلمات واقع شوند.

صامت‌ها و مصوّت‌ها به لحاظ نوع صوتی که از آنها ناشی می‌شود، در ایجاد یا تشدید

عاطفه یا مفهومی خاصی، مؤثرند. در بیت زیر

صامت (ق) که پنج بار تکرار شده با مدلول (قبل و قال) تناسبی دارد.

طاق و رواق مدرسه و قبل و قال فضل
در راه جام و ساقی سه رو نهاده ایم

در بیت:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

نجم صامت‌های (ق و غ) که در فارسی متحدالمخرجند و ترکیب آنها با صامت (خ) که

با صامت‌های قبلی فریب‌المخرج است و تکرار صامت‌های (ک و گ) هریک دوبار،

فضای ویژه‌ای در جهت هماهنگی با خشونت خار مغیلان در بیت ایجاد می‌کند.

در بیت:

تو و طویلی و ما و قامت یار
فکر هر کس به قدر همت اوست

تکرار چهار بار مصوّت بلند (آ) متداومی بلندای قامت یار است، و تضاد ناشی از اوج و

فرود موسیقایی در دو مصراع، به علت عدم استفاده از این مصوّت در مصراع دوم، مفهوم

مقایسه‌ای با معنای بیت را به ذهن القامی کند.

دو بیت زیر هریک به سرنیب با ۵ و ۶

فسراوانی در صامت سایشی (ش) از آهنگی

روح‌نواز برخوردارند که تناسب خاصی با فضای شاد و طربناک ابیات دارد.

به گوی می‌کند یارب سحرچه منطفه بود
که جوش ناهد و ساقی و شمع و منعله بود

بیا و کشتی ما در شط شراب‌انداز
خروش و ولوله در جان شیخ و شاب‌انداز

در بیت:

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس
مسلات علما هم ز علم بسی عمل است

صامت (ل) هشت بار و صامت (م) نه بار تکرار شده‌اند که با جوامع ل در بیت بی‌تناسب

نیست. (ع) نیز که جزء صامت‌های کم‌بسامد در زبان فارسی است چهار بار تکرار شده است. قابل ذکر است که نغمه حروف در این بیت ناشی از نوعی جناس قلب و مشتق است.

ما را از خیال توجه به روی شراب است
خم گوسر خود گیر که خمخانه خراب است
در بیت مذکور مصوت بلند (آ) هفت بار و
صامت (خ) شش بار تکرار شده‌اند. در ضمن
شش کلمه مصدر به (خ) در بیت به کار رفته
است.

در بیت زیر پنج کلمه مصدر به صامت (ج)
همراه با (ج) که با صامت قبلی فریب‌المخرج
است آهنگ مناسبی ایجاد می‌کند.

همچو جم‌جرعه ماکش که ز سرتو جهان
پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی
ج - موسیقی کناری؛ به رغم اینکه گاه

اندیشه دلدار فرصت قافیه اندیشی نمی‌دهد و
حافظ را در باب رعایت قواعد قافیه به تسامح
و ا می‌داشته است.^{۳۳} موسیقی کناری در غزل
حافظ به علت برخورداری از عواملی که
بدانها اشارت خواهد رفت، اوجی دلپذیر و
طنینی مواج می‌یابد که در نظام آهنگین غزل
حافظ نقشی ویژه دارد.

از ۴۸۶ غزل، ۶۶٪ یعنی دو سوم غزلها
مردّف هستند. داشتن ردیف به علت نوعی
تکرار کلمه در آخر ابیات عاملی موسیقایی
است. حافظ به «ردیفهای فعلی» توجه بیشتری
نشان داده است. انتخاب ردیفهای فعلی تحرک
و پویایی خاصی به شعر می‌دهد که خود به
تنهایی آهنگ شعر محسوب نمی‌شود، ولی در
ترکیب با سایر عوامل آهنگین، موسیقی شعر را
کمال می‌بخشد. گاه ردیف و قافیه هر دو فعل
هستند در غزلی که مطلع آن ذبلاً ذکر می‌شود. یا
قرار گرفتن دو فعل در محل ردیف و قافیه
بیشترین تموج و تحرک شعر به قسمت انتهایی
ابیات منتقل می‌شود.

شربتی از لب لعلش نجشیدیم و برفت
روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت

یکی دیگر از ویژگیهای موسیقی کناری در
شعر حافظ نوعی نشانه حروف و یا هماهنگی
بین بعضی هجاهای کلمات ردیف و قافیه است
که لحنی گوشنواز بدان می‌بخشد و در غالب
غزلها رعایت شده است.

نقد صوقی نه همه صافس بیغنی باند
ای بسا خرّقه که مستوجب آتش باند
اشتراک ردیف و قافیه در (صامت ش) و
مصوت کوتاه ...

در نازم خم ابروی تو بسا یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
اشتراک ردیف و قافیه در صامت (د) و
مصوت بلند (آ)

ما از موده ایم در این شهر سخت خویش
بیرون کشید باید از این روطه رخت خویش
اشتراک ردیف و قافیه در صامت (خ)

جان بی جمال جانان صیل جهان ندارد
وان کسی که این ندارد حقاً که جان ندارد

قافیه مختم به (ن) و ردیف مصدر به (ن)
است. همنشینی این صامت آهنگ پایانی
مصراع را سنگین تر می‌کند. در ضمن ردیف و
قافیه هر دو دارای مصوت بلند (آ) هستند.

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی
اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی
تکرار مصوت بلند (ای) سه بار در قافیه و
ردیف.

صبا به لطف یگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای مارا
قافیه و ردیف هر دو مختم به مصوت بلند (آ)
هستند. اصولاً این مصوت در نظام آهنگین شعر
حافظ، با بسامد بسیار بالا نقشی عمده دارد.
قرار گرفتن کلمات جناسی در قافیه نیز جزء
موسیقی کناری محسوب است. گاه قافیه یک
مصراع از تجزیه قافیه مصراع دیگر ساخته
می‌شود و جناس مرکب می‌سازد:

صوقی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
چراغ روی ترا ضمع گشت پروانه
مرا ز خال تو با حال خویش پروا، نه

در باه‌ای موارد قافیه مصراع از حرفی زائد -
در ابتدا یا وسط - بر قافیه با یکی از کلمات
مصراع دیگر ساخته می‌شود که حاصل آن
جناس زاید است.

گر دست دهد خاک کف پای نگارم
بر لوح بصر خط غباری بنگارم
من که خواهم که نونم به جز از راقم خم
چه کنم گر سخن بپر مسغان ننیوشم
نمونه‌هایی که در آن یکی از کلمات جناس نام.
در محل قافیه فرار می‌گیرد در دیوان خواجه که
نیست:

بر سوی کنار تو شدم غرق و امید است
از موج سرشکم که رساند به کنارم
نوعی دیگر از موسیقی کناری، تجمع کلمات
جناس یا جمع در انتهای مصراع و نزدیک
قافیه است.

جناس:
آن را که بوی عبر زلف تو آرزوست
چون عود گو بر آتش سوزان بسوز و ساز
سجع:

از دست رفته بود و جوده ضعیف من
صیحه به بوی وصل تو جان باز داد باد

* موسیقی کلام در شعر حافظ از سه جنبه بیرونی، درونی و کناری قابل بررسی است.

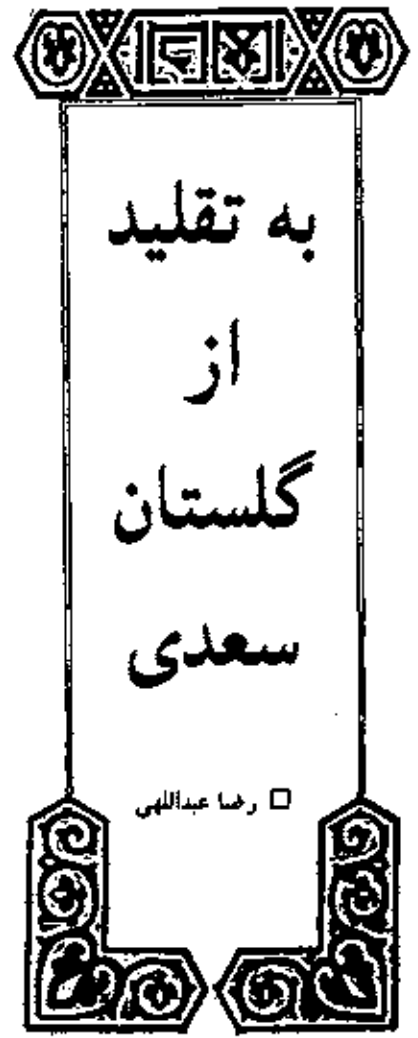
از موارد بسیار جالب در موسیقی کناری شعر
حافظ آن است که در پایان هر مصراع جداگانه
جناس می‌آورد:

بدین حضرت چو منشاقتان نیاز آرد ناز آرد
که با این درد اگر در بند در مانند در مانند
تکرار کلمه ردیف نیز در پایان هر مصراع طنین
و رنگ دلنشین به شعر می‌دهد و آهنگ کناری
شعر را به اوج می‌برد

گر ز دست زلف من کینت خطائی رفت رفت
در زهندی نسا بر ما چفائی رفت رفت
روشن از پر تور ویت نظری نیست که نیست
میت خاک دوت بر بصری نیست که نیست
از عوامل مؤثر دیگر در این مورد می‌توان
صنعت ذوق‌آفتین را نام برد:

ای قصه بهنت ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی
زدل بر آمدم و کار بر نمی‌آید
ز خود بیرون شدم و یار در نمی‌آید

نقد
در
صنعت
۴۹



با مروری مختصر در گلستان شورانگیز و رنگارنگ ادیب مدبر و سخنور مقتدر شرف‌الدین مصطفی‌الدین عبدالله سعدی شیرازی، احساس خواهید نمود که شمیم روح‌انگیز گلنهای (سرخ فضیلت، یاسی بلاغت، نرگس فصاحت، یسنبفته سلامت، نسترن جزالت، شب بوی بدیع، زنبق تسجیع و میخک ترصیح خاطر طبع لطیف بیوزہ صاحبان فضیلت را به گرمی می‌نوازد.

سعدی با ارائه سبک نوین در گلستان روح سرمدی در کالبد نیمه جان ادب دمیید و سیرات گرانبهایی برای معیار ارزش سخن در جهان نثر باقی نهاد.

از سه نثر ساده و مرسل و نثر مصنوع که شیوه ابوالعالی وجویی و پیروان اوست و نثر

مسجع و مقامه‌نویسی که شیوه خواجه عبدالله انصاری و مقامات قاضی حمیدالدین است، دو شیوه مشار در کتاب ارزشمند اخلاقی و اجتماعی گلستان سعدی باهر است. به گفته سبک‌شناس با فضیلت ملک‌الشعرای بهار: گلستان سعدی در واقع «مقامات» است و می‌توان او را ثانی‌الثنین مقامات قاضی حمیدالدین شمرد. اما مقامات قاضی تقلید صرف و خشکی است که از بدیع الزمان و حریری شده است.

بعد از سعدی کتاب گلستان مورد توجه و استقبال اهل خرد بویژه عصر تیموریان فرار گرفت که جمعی به تقلید از گلستان رساله‌هایی نه به تنسیق معانی و رعایت تناسب معنی و لفظ گلستان سعدی به رشته تحریر در آوردند. دبیران و مترسلان به تبع از شیوه اسناد سخن نامه‌ها و مراسلات نگاشتند. گروهی از خوشنویسان عصر بایسنقر میرزا پسر شاهرخ تیموری به نوشتن گلستان اهتمام ورزیدند. حتی شروعی بر کتاب سوره‌مند الشیخ الامام المحقق نوشته‌اند که مهمترین آنها عبارتند از: دو شرح عربی تألیف بعقوب‌بن سید علی و سروری سه شرح ترکی توسط (لامعی، شعی و سودی) تألیف گردیده است. انه از شروعی فارسی که بر بوستان سعدی نوشته‌اند این چنین برشمرده است.

از شروح فارسی یکی تألیف عبدالرسول است که به بوستان هم شرح نوشته. دیگری از محمد نورالله احراری است که حدیقه و مثنوی را شرح کرده (نسخه خطی در ایستدیا آفیس). دیگری به عنوان «بهار عمر» توسط مؤلف مجهول سال ۱۱۱۹ (نسخه در موزه بریتانی) دیگری تألیف محمد اکرم تحت عنوان «بوستان امروزه» (۱۱۸۵ هـ) ایضاً از ملا محمد سعد (۱۱۹۷ هـ) شرحی دیگر توأم با «لغتنامه» تألیف اویس بن علاء‌الدین که در دهم محرم سال ۹۰۰ بانجام رسید که موصوم است به مفتاح گلستان.

صاحب تاریخ تذکره فارسی با ذکر ۵ شرح

دیگر شروعی را که انه از آن یاد نکرده است تکمیل می‌کند که عبارتند از:

۱- شرح دیباچه گلستان در سه هزار بیت از میرزا سلمان حسابی نظری در اوایل قرن یازدهم هجری.

۲- شرح محمد اکرم ملتانی چاپ مطبع نوراوهور.

۳- خیابان شرح گلستان از سراج‌الدین علیخان آرزو، چاپ مفید الخلاق دهلوی در ۱۲۶۸

۴- تضمین گلستان از منشی هر گویال منخلص به فتنه، چاپ لکهنو، مطبع سنت پرشاد، در ۱۲۸۲.

۵- گلستان یا ترجمه و شرح اردو، چاپ هند و برلیس.

همان‌طوری که اشاره شد بعد از سعدی رایحه رنگین گلستان شام گروهی از شاعران و اندیشمندان را عطر آگین نمود که به تقلید گلستان کتب بسیار نگاشتند و از این رهگذر قلم سخن‌پرداز عالم ملک الکلام، انصح المتکلمین را گسرامی دانستند. رحمة الله علیه رحمة واسمه.

نگارستان:

اثر معروف مولانا معین‌الدین جوینی از نویسندگان و شاعران سده هشتم هجری است. که به تقلید از گلستان سعدی نگارش یافته و به هفت باب منقسم گردیده است

- ۱- در مکارم اخلاق
- ۲- در صیانت و پرهیزکاری
- ۳- در حسن معاشرت
- ۴- در عشق و محبت
- ۵- در وعظ و نصیحت
- ۶- در فضل و رحمت
- ۷- در فواید متفرقه

روضة‌الخلد:
مجدخوانی که در نظم و نثر دست توانایی دارد کتاب مزبور را به تقلید از گلستان شیخ

اجل نوشته است. مجدداً تالیفات دیگر است از جمله: جواهر اللغه زمخسری و کنز الحکمه بهارستان:

عارف، شاعر و نویسنده شامخ نورالدین عبدالرحمن جامی یکی از مشاهیر عصر تیموری و مؤلف کتاب مشار می‌باشد. جامی بهارستان را برای فرزندان خود ضیاء الدین یوسف به اقتضای کتاب گلستان استاد سخن فراهم و بنام سلطان حسین میرزای بایفرا موشع ساخت و به هفت روزه مرتب نمود.

روضه نخستین: در ذکر عرفا
روضه دوم: در سخنان حکمت‌آمیز
روضه سوم: در سلوک ملوک
روضه چهارم: در جود و کرم
روضه پنجم: در عشق و محبت
روضه ششم: در ذکر قافیه سبحان
روضه هفتم: در حکایات بزبان حیوانات
روضه هشتم: در مظایب

گنجینه معتمد:

میرزا عبدالوهاب متخلص به «نشاط» از سادات اصفهان است. نشاط هنگامی کلمه به دربار فتحعلی شاه راه یافت و به سمت دبیری و منشی‌گری منصوب و لقب «معتمدالدوله» گرفت. از آثار او گنجینه معتمد است بهار درباره نشاط می‌گوید: «رساله دیگری نیز از او بخط مؤلف در دست من است که بر منوال گلستان حضرت شیخ علیه الرحمه نوشته و نظم و نثری در یکدیگر سرشته است و در واقع یادداشت‌هایی است که کرده و در ضمن منشآت او در کتاب گنجینه «درج خاص» نیز درج است.»

دیوان مجمر:

سید حسین طباطبایی اردستانی متخلص به «مجمر» از سادات اصفهان است. دیوان مجمر علاوه بر قصاید و قطعات و ترکیب‌بند منثوی به شیوه نحفه‌العراقین خاقانی کو هم چنین قطعات منثوری به شیوه گلستان سعدی دارد.

صبح وصال:

یکی از بزرگترین شاعران عصر فتحعلی شاه و محمد شاه، میرزا شفیع شیرازی معروف به میرزا کوچک و متخلص به «وصال» است کتاب میرزا شفیع شیرازی «صبح وصال» نام دارد که به شیوه گلستان نوشته است.

حدایق الجنان:

مؤلف رساله حدایق الجنان عبدالرزاق بیگ آذربایجانی متخلص به «مفتون» است. استاد فقیه بهار که اذعان می‌نماید یک نسخه از کتاب مزبور بخط مصنف در کتابخانه شخصی خویش محفوظ است در باره او می‌گوید: «عبدالرزاق بیگ در مدت اقامت شیراز کتابی بنام حدایق الجنان در سرگذشت خود و ترجمه فضایل معاصر و داستان‌هایی از کریم خان و خانواده او نوشت. و بعد همان کتاب را بار دیگر دستکاری کرده نامش را تجربه الاحرار و تسبیح الابرار نهاد. این کتاب یکی از شاهکارهای قرن دوازدهم هجریست. و شیوه بین شیوه و صاف و گلستان شیخ علیه الرحمه تحریر یافته و تمام مزایای فنی گذشته را در بر دارد.»

منشآت:

میرزا ابوالقاسم فراهانی پسر میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ است. بعد از مرگ پدرش میرزا عیسی، از سوی فتحعلی شاه به لقب قائم مقام نائل می‌گردد. استاد فقیه بهار می‌گوید: «قائم مقام در شعر نیز قدرتی دارد. اما نثرش هر چند غالباً سرسری است و به عجله کار می‌راند و قلم می‌زده است باز مایه واقری از ذوق و حسن سلیقه در اوست. و بالاخره پیرو مکتب سعدیست اما نمکی از خود دارد.»

پریشان:

اثر میرزا حبیب‌الله شیرازی متخلص به «قانی» است. کتاب پریشان که به شیوه

گلستان سعدی شیرازی و به خواهش محمد شاه قاجار تالیف گردیده است این کتاب در برگزیده ۱۲۱ حکایت و سه گفته مؤلف «جدوه‌زنی چند در هم ریخته و برخی نظم و نثری به هم آمیخته» می‌باشد.

حاجی بابا اصفهانی:

جمیز موریه مؤلف کتاب حاجی بابا اصفهانی است. او از مردم فسرانسه و تسبیح انگلیس بود و سمت منشی‌گری سفارت انگلیس در ایران را داشت مترجم کتاب مذکور میرزا حبیب اصفهانی یکی از شخصیت‌های بالنده و خوش ذوق سده سیزدهم می‌باشد. میرزا با تسلط به سه زبان فرانسوی، عربی و ترکی در ترجمه کتاب حاجی بابا اصفهانی چیره‌دستی خود را به نمایش گذاشت.

بهار می‌گوید: «گاهی در سلاست و انسجام و لطافت و پختگی مقلد گلستان و گاه در مجسم ساختن داستانها و تحریک نفوس و ایجاد هیجان در خواننده نظیر نثرهای غریب‌گلستان است. هم ساده است و هم فنی. هم با اصول کهنه کاری استادان نثر موافق و هم با اسلوب تازه و طرز نرهمداستان و در جمله یکی از شاهکارهای قرن سیزدهم هجری است.»

مجلسات:

اثر میرزا ابراهیم خان مدایح نگار تفرشی صاحب تذکره معروف مجدیبه و انجمن ناصری است. میرزا مجلسات را به سبک گلستان سعدی در ۵ ساغر بشرح ذیل به رشته تحریر در آورده است.

- ۱ - در حسن سلوک و عادات ملوک
- ۲ - در اخلاق درویشان
- ۳ - در تفویض امور به ذات باری
- ۴ - در حق و دانائی
- ۵ - در حکم و آداب

خارستان:

میرزا قاسم ادیب کرمانی معروف به

۱
۲
۳
۴
۵

برادر ارجمند، جناب آقای
مدیر کل محترم آموزش و پرورش استان
احتراماً

چنانکه اطلاع دارید نایب رشته جدید ادبیات و علوم انسانی به جای دو رشته فعلی فرهنگ و ادب و اقتصاد و اجتماعی و نیز برنامه درسی این رشته به تصویب شورای عالی آموزش و پرورش رسیده است. از آنجا که وزارت آموزش و پرورش در نظر دارد برای تقویت و ایجاد جاذبه و اعتبار اجتماعی رشته ادبیات و علوم انسانی گامهایی اساسی بردارد، اکیداً توصیه می شود در سال تحصیلی ۷۰-۶۹ از جهات گوناگون این رشته جدید را مورد اهتمام و توجه قرار دهند و به عنوان یک اقدام اساسی در اعتبار بخشیدن به دبیرستانهای این رشته مقرر سازند که علاوه بر دبیرستانهایی که در حال حاضر دارای این رشته هستند، رشته مذکور را در معروفترین و قدیمیترین دبیرستان مرکز استان و شهرستانهای مهم نیز تأسیس نمایند تا از این طریق قدمی در نیل به مقصودی که وزارت آموزش و پرورش دارد برداشته شود. مقتضی است گزارش اقدامات خود را در این زمینه به دفتر وزارتی اعلام فرمائید.

محمدعلی نجفی وزیر آموزش و پرورش

اطلاعات کلی در مورد رشته ادبیات و علوم انسانی (رشته جدید) دبیرستان

در پی اعلام نایب رشته ادبیات و علوم انسانی در شماره قبل (۱۸ - ۱۷) رشد آموزش ادب فارسی برای آگاهی بیشتر خوانندگان، اهداف رشته جدید، جدول مواد درسی و شرایط ادامه تحصیل در این رشته اعلام می گردد.

ادبیات فارسی در این رشته شامل ۲ ساعت متون ادب فارسی، ۳ ساعت نگارش و دستور و ۱ ساعت تاریخ ادبیات خواهد بود.

کتاب «متون ادب فارسی» سال اول رشته ادبیات و علوم انسانی، فارسی مشترک در همه رشته ها است که موقتاً در این سال تدریس خواهد شد.

«نگارش و دستور» و «تاریخ ادبیات فارسی» کتابهای جدید التالیف برای سال اول این رشته اند که مرفصلهای آن در زیر اعلام می گردد:

اهداف رشته

- ۱ - ارتقای سطح دانش زبان و ادب فارسی و فرهنگ و اطلاعات عمومی دانش آموزان.
- ۲ - آماده سازی دانش آموزان برای ورود به دانشگاهها و سایر مراکز آموزش عالی جهت ادامه تحصیل در رشته های علوم انسانی.
- ۳ - آماده سازی دانش آموزان برای اشتغال در مشاغل و حرفه های مربوطه به ادبیات و علوم انسانی پس از فراغت از تحصیل.

شرایط ادامه تحصیل در رشته جدید: دانش آموزانی می توانند در این رشته ثبت نام کنند و ادامه تحصیل دهند که مجموع نمرات آنان در سه پایه تحصیلی دوره راهنمایی در درس انشاء، فارسی و دستور، املا و عربی کمتر از ۱۴۴ و در درس تاریخ و

جغرافیا و تعلیمات اجتماعی کمتر از ۹۰ - گونه‌های متفاوتی که در هر یک از این علمی ۲ - نثر اخلاقی و اجتماعی (تعلیمی) ۳ - نباشند.
دوره‌ها بررسی می‌شود عبارتند از: ۱ - نثر - نثر تاریخی ۴ - نثر دینی ۵ - نثر عرفانی

برنامه درسی رشته جدیدالتأسیس ادبیات و علوم انسانی

ردیف	نام درس	ساعات تدریس هفتگی			
		سال اول	سال دوم	سال سوم	سال چهارم
۱	دینی و اخلاق	۲	۲	۲	۸
۲	قرآن	۱	۱	۱	۴
۳	عربی	۴	۴	۴	۱۶
۴	ادبیات فارسی	۶	۶	۸	۲۸
۵	تاریخ	۲	۲	۲	۱۰
۶	جغرافی	۲	۲	۲	۱۰
۷	زبان خارجی	۲	۲	۲	۱۶
۸	ریاضیات و آمار	۳	۳	-	۶
۹	جامعه‌شناسی و دانش اجتماعی	-	۲	۲	۴
۱۰	فیزیک و شیمی	شیمی ۲	-	فیزیک ۲	۴
۱۱	زیست‌شناسی و بهداشت و محیط زیست	زیست ۲	بهداشت و محیط زیست ۲	-	۴
۱۲	منطق و فلسفه	-	-	فلسفه ۳ منطق ۲	۵
۱۳	روانشناسی	-	-	-	۳
۱۴	اقتصاد	۲	۲	-	۴
۱۵	ورزش	۲	۲	۲	۸
	جمع	۳۲	۳۲	۳۲	۱۳۲

«سرفصلهای درس نگارش و دستور»

۱ - دستور زبان چیست؟ ۲ - حروف الفبا و سابقه آن ۳ - حروف صامت و مصوت ۴ - واحد گفتار چیست - جمله - شبه جمله - صوت - ندا و منادا ۵ - انواع جمله - اسمیه - فعلیه - خبری - پرسشی - عاطفی - امری - ساده - مرکب - مستقل - ناقص - ۶ - نقش یا حالت کلمه - نقش‌های اصلی - نقش‌های فرعی - فعلیه - فاعل، مفعول، فعل - اسمیه - مستدلیه، مستند، رابطه توضیح اینکه: آئین نگارش همان مطالب آئین نگارش اول است با اندکی تغییر «سرفصلهای کتاب تاریخ ادبیات سال اول رشته ادبیات و علوم انسانی»

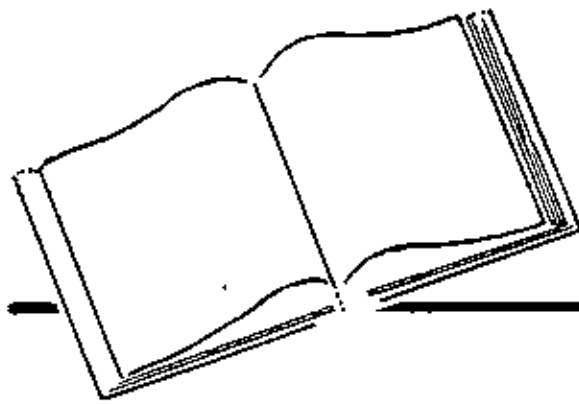
بخش اول: خط و زبان در ادبیات پیش از اسلام

الف: خط ب: زبان
بخش دوم: ادبیات فارسی در دوره اسلامی - الف: نظم

۱ - عصر پیش از رودکی یا دوره شکل‌گیری زبان و فرهنگ ایران ۲ - عصر رودکی یا دوره تغزل ۳ - عصر فردوسی یا دوره حماسه ملی ۴ - عصر عنصری یا دوره ستایشگری ۵ - عصر ناصر خسرو یا دوره شعر مکتبی

ب: نثر ۱ - نثر فارسی از آغاز تا بیهقی ۲ - عصر بیهقی و بلاغت طبیعی زبان فارسی

۱) توضیح اینکه نصاب مربوط به دروس تاریخ و جغرافیا و تعلیمات اجتماعی به علت مشکلات اجرایی از جنبه چاپ توصیه‌نامه‌های جدید و غیره، بنا به تصویب شورای عالی آموزش و پرورش از سال تحصیلی ۷۱ - ۷۰ اجرا خواهد شد.

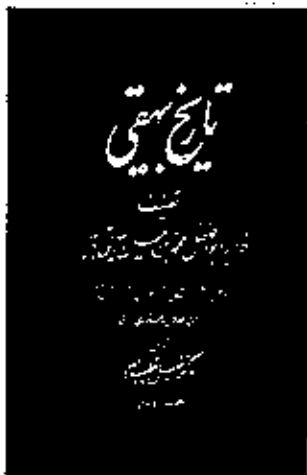


معرفی کتاب

نخواستہ فقط بہ ذکر محاسن این کتابها اکتفا کند و برخی از نقائص را در شیوہ نویسندگی نادیده بگیرد، ص ۴۰۰»

گفتار دخو یادآور علامہ دہخدا و نثر زیبای او در چرندورند است کہ بہ حقیقت بنیان طنز معاصر ماست.

«رندی اندیشه‌ورہ عنوان گفتاری است خواندنی کہ اسناد در آن هدایت و آثارش را بررسی کرده‌اند. «بانگ خروس سحری» «جعفرخان» و... گفتارهای دیگر جلد دوم است.



□ تاریخ بیہقی، تصنیف خواجہ ابوالفضل

محمدین حسین بیہقی دبیر

با معنی واژہ‌ها و شرح بیتها و جنبہ‌های دشوار و امثال و حکم و برخی نکتہ‌های دستوری و ادبی

بہ کوشش دکتر خلیل خطیب رہبر، استاد دانشگاه تهران، انتشارات سعدی، ۱۳۶۸، ۶۰۰ دورہ، سی و نہ + ۱۲۶۳ ص

تاریخ بیہقی در ششمین چاپ خود پس از کوششهای ارزشمند استاد فیاہی در عرضه دقیق‌ترین متن، اکنون بہ حواشی و توضیحات درخور تحسین آراستہ گردید.

دکتر خلیل خطیب رہبر کہ همگان او را بہ شرح گلستان ستودہ‌اند و از تعلیقات مفیدش در شرح مرزبان نامہ سود بردہ‌اند اینک بہ سراغ جاودان اثر بیہقی آندہ است تا پس از چہل سال آشنایی با این کتاب در حوزہ تعلیم و

را درباره آنها بہ خوانندگان فرا نماید. با امید بہ آنکہ خوانندگان رشد ادب فارسی بخصوص مصلحان جوان با خواندن این کتاب و نظائر آن آرزوی استاد یوسفی را جامہ عمل بپوشانند.

عناوین بعضی از گفتارهای جلد اول بہ شرح زیر است:

— گزارشگر حقیقت.

— سیری در آفاق.

— امیر روشن ضمیر.

— داروی جان.

— عارفی از خراسان.

— شوخ طبعی آگاہ.

محتوای گفتارهای فوق بہ تاریخ بیہقی، سفرنامہ ناصر خسرو، قابوسنامہ، کلیہ دہمنہ، اسرار التوحید و آثار عبیداختصاص یافته است.

جلد دوم «افسانہ شیرین» نثر فارسی است کہ همچون «سافری از شرق» آرام آرام بہ روزگار ما نزدیک می‌شود تا «صلای بیداری» نسل جوان را سر دهد.

استاد یوسفی در مقدمہ جلد دوم چنین می‌نویسد:

«بہیہی است کہ نگارندہ بیشتر بہ طرح آثار و اندیشہ‌های نویسندگان آنها پرداختہ، نہ بحث و داوری درباره آرام و افکارشان؛ در عین حال



□ دیداری یا اهل قلم؛ دکتر غلامحسین

یوسفی، انتشارات علمی ۲ ج، ۱۳۶۷، چاپ دوم، ۳۰۰۰ نسخه، (چهارمہ + ۴۲۱ ص و بیست + ۵۳۸ ص) ۵۵۰۰ ریال

رہ آورد استاد کہ اینک بہ چاپ دوم می‌رسد سیری است در بیست کتاب نثر فارسی. نگاہی بہ حوزہ‌های متفاوت نثر چون تاریخ، سفرنامہ نویسی طنز، داستان، و...

استاد در مقدمہ چ اول چنین می‌نویسد: «امید بہ اینکہ شاید فراهم آوردن این کتاب تا حدی رغبت بہ ادبیات و نویسندگی را در دانشجویان و جوانان ایجاد کند سبب آمد کہ نویسندہ آثاری گونه‌گون از نثر فارسی را برگزیند و موضوع بحث قرار دہد و نکتہ‌هایی

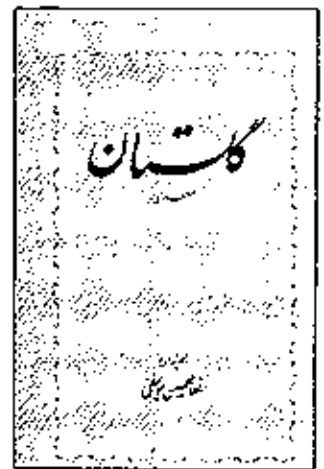
تدریس طالبان را با کتاب این مورخ ادیب و گزارشگر حقیقت آشنا سازد.

فراهم آوردن و بازنویسی پانداشتهایش از سه سال از عمر گرانبهای دکتر خطیب رهبر را به خود اختصاص داده است اما غمی نیست که کار ایشان بنانی است که از یاد و باران نیابد گزند.

آنچه از سی مجلد تاریخ بیتهی برای ما باقی مانده است چیزی از اواخر مجلد پنجم تا اوایل مجلد دهم است که استاد مجلد پنجم و ششم را در یک جلد و مجلد هفتم و هشتم را در جلد دوم و مجلد نهم و دهم را در جلد سوم شرح و توضیح داده‌اند.

حواشی و تعلیقات در پایان هر مجلد از تاریخ بیتهی آمده است هر چند که اگر این امکان فراهم بود که در زیر نویس صفحات می‌آمد مراجعه بسی آسانتر می‌نمود.

هفت فهرست از آیات، احادیث، اشعار، لغات و... زینت بخش انتهای جلد سوم است. رشد ادب ضمن سیاسی از کوششهای دانشمند محترم آقای دکتر خطیب رهبر مطالعه کتاب را به دبیران محترم ادبیات توصیه می‌نماید.



□ گلستان سعدی، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی ۱۳۶۸، ۸۱۵ ص، ۵۰۰۰ نسخه، ۴۵۰۰ ریال

در دریای بی‌کران نثر فارسی، گلستان در غلطانی است که دنیایی از بند و اندرز، حکمت

و عبرت، هزل و جذرا در قالب بهین الفاظی موجز، فراهم آورده تا خواننده را با دنیای واقعی سعدی آشنا سازد. کتابی که به جرأت می‌توان آن را مشهورترین کتاب نثر فارسی دانست و کمتر کتابی را می‌توان یافت که بتواند در عرصه فصاحت و بلاغت با آن پهلو زند.

گلستان که پس از اندک روزگاری بعد از «وقت خوش سعدی» کتاب مکتبیان گشته تا امروز که درس دانشگاهیان است همواره مطمح نظر نویسندگان و خوانندگان بوده است و چه بسیار مقلدانی را که به چالش فرا خوانده و به اظهار عجز و اداریان ساخته است. علیرغم این شهرت گلستان نیز چون بسیاری دیگر از آثار شیوای فارسی دستاران خویش را در هجران نسخه‌ای معتبر با توضیحات مکفی به فراق بنشاند بود اما اکنون به قول حافظ:

«شَمَعْتُ رُوحَ وَدَادِ وَشَمْتُ بَرِّ وَصَالِ»
دست توانای مردی به سوی گلستان یازیده که مقبول همگان است و محبوب همگان. دکتر غلامحسین یوسفی استادی که بوستان با سعدی‌نامه را در هیئت آراسته به ادب دوستان هدیه کرد و اینک به همراهی گلستان چاپ سوم آن راهی بازار گردیده است.

مردی آراسته به ادب نفس و ادب درس این بار چشم مشتاقان شیخ شیراز را به گلستان روشن ساخت گلستانی که گلستان نثر قزاقی است. استاد با استفاده از قریب سی نسخه خطی و چاپی و مطالعه آنچه که سعدی دوستان در باب گلستان قلمی کرده‌اند کوشیده است تا ما را به نزدبکترین دستنویس شیخ اجل از گلستان برساند. اعراب‌گذاری متن و تعلیقات بی‌نظیر و منصفانه استاد، گلستان را کتاب انسانها و لحظه‌ها ساخته است.

مقدمه کتاب که «استاد سخن» نامیده شده، مقاله‌ای است از استاد که روزگاری در جلد اول کتاب دیداری با اهل قلم (ص ۲۲۷-۲۸۲) به چاپ رسیده است. استاد در شرح نکاتی چون «قصب الجیب»

یا ضبط مصراع «بنی آدم اعضای یکدیگرند» یا «لعمه ادرار نوشنده» و... گاه در حد مسالمتی سخن رانده‌اند، هیئت آراسته کتاب محصول کوششهای انتشارات خوارزمی است که به نوبه خود در خور میاس است سلامت و موفقیت استاد دکتر یوسفی آرزوی همیشگی ماست.

□ مرزبان‌نامه، سعدالدین وراویسی، با مقابله و تصحیح و تحنیه محمد روشن نشر نو، ۱۳۶۷، چاپ دوم (با اصلاحات و اضافات)، ۳۰۰۰ نسخه سی و پنج ۱۱۴۵۰ ص، ۵۴۰۰ ریال

مرزبان‌نامه که اصل آن منسوب به مرزبان بن رستم بن شروین از ملوک آل باوند است در اوایل قرن هفتم به دست سعدالدین وراویسی، منشی نوانا - که همه عمر سر در کتاب دارد - به فارسی مصنوع و مزین آراسته می‌گردد.

این کتاب همان است که در اواخر قرن ششم به دست محمد بن غازی المظفری از اهل مطلیه - شهری در آسیای صغیر - اصلاح و اثنا شده و روضه العقول نام گرفته است.

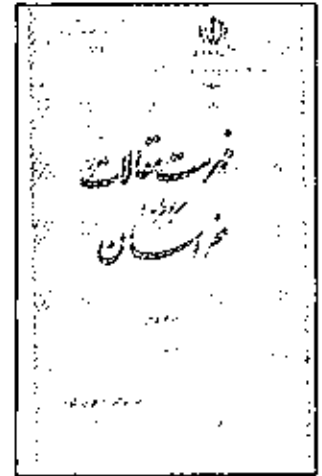
کتاب، داستان نصایح شاهزاده‌ای است که پس از مرگ پدر می‌خواهد از آتش حسد بر کنار ماند و چون دیگر برادران بر آنکه برادر بزرگ بر تخت نشسته است حسرت نخورد، راه سفر در پیش می‌گیرد و آنگاه به خواهش دست‌اندر کاران کتابی می‌سازد که ساز دنیا و توشه آخرت است، آیین جهاننداری است هر چند که مطالب آن برای شهریار ناخوشایند است و...

کتاب مرزبان‌نامه که اینک به چاپ دوم رسیده است حاصل کوشش محققانه آقای محمد روشن است در ارائه متنی که نسخه اساس آن مورخ ۲۲۲ هـ ق است.

جلد اول شامل، پیشگفتار و متن مرزبان‌نامه است و جلد دوم شامل تعلیقات و توضیحات، استدراک، ترجمه عبارات عربی و

فهرست‌هاست که در بخش فهرست‌های قرآن، احادیث، اشعار فارسی و عربی معنی کلمات و ترکیبات آمده است.

با آرزوی موفقیت برای آقای محمدروسن در ارائه آثار ارزشمند توجه همکاران را به معرفی دیگری از مرزبان‌نامه که با شرح و توضیحات آقای دکتر خلیل خطیب رهبر در شماره ۲ نایستان ۱۳۶۶ آمده است جلب می‌کنیم.



فهرست مقالات مربوط به خراسان (رجال)، به کوشش نقیب تقوی، انتشارات کتابخانه جامع گوهرشاد (۷)

جلد دوم (بخش اول)، ۱۳۶۸، ۱۰۰۰ نسخه، سی و دو + ۲۹۷ ص ۱۵۰۰ ریال.

فراهم آوردن فهرست از مقالات در هر باب مفیدترین خدمت به محققانی است که در حوزه‌ای خاص به تحقیق می‌پردازند کتاب حاضر کوششی است در ارائه مقالاتی که در باب رجال خراسان به رشته تحریر درآمده است کوشش مؤلف بر آن بوده است که تا سرحد امکان تمامی منابع موجود را بازشناسی کند و نهایتاً به آنچه دست‌یافته در کتاب آورده است. مؤلف محترم در مقدمه کتاب ملاکهای خود را برای خراسانی بودن رجال بیان داشته است.

با سپاس از کوشش آقای تقوی، امیدواریم که همکاران محقق بتوانند از این کتاب بهره کافی ببرند.



نقش برآب، به همراه جستجویی چند در باب شعر حافظ، گلشن‌راز، گذشته نثر فارسی، ادبیات تطبیقی، گفتارشنودها و خاطره‌ها استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات معین، ۱۳۶۸، ۲۵۰۰ نسخه، ۷۵۲ ص، ۲۸۵۰ ریال. [به هر تقدیر من کاری بزرگتر و پرازجتر از معلمی نکرده‌ام (ص ۱۹۶)]

این سخن استادی است ادیب، مورخ، عرفان‌پژوه، منتقد که سراسر وجودش عشق به معلمی است. معلمی فسرزندان مبهتشی که فرهنگی به وسعت قرنها دارد.

مردی، سردستان که در دفاع از شرافت معلمی پس از شصتین بهار زندگی چنین به قضاوت می‌پردازد! اگر بنا باشد بیکار دیگر به دنیا برگردم و راه سرتوشت را نیز به اختیار خود برگزینم گمان می‌کنم جز در همین راه که حالا نصبت سر حله‌اش را طی کرده‌ام در هیچ طریق دیگر قدم نمی‌نهادم. (ص ۹۴)

نقش برآب به تعبیر استاد «بیادگاری است از علاقه پرشور خلقی در بزرگداشت خاطرهٔ لسان‌الغیب شیرازست. یکمهره در باره حافظ - زندگی و شعر او - نیست اما در مجموع آن گفتاری چند در این باره است که شاید روشنبهایی - هر چند نه بسیار - بر ساحت شناخت وی می‌اندازد و ارزیابی آنچه را دنیای عصر ما به هنر و اندیشهٔ شاعر بزرگ شیراز مدبوست تا حدی آسانتر می‌کند.»

یک مقدمه، یک مؤخره و هفده گفتار هریک

چون مرواریدی هستند که دست در دست یکدیگر نهاده‌اند تا گردنبندهٔ نقش برآب را بیدید آورند گردنبندی که هر خواننده بسته به علاقه خویش در آن واسطهٔ المعقدی خواهد یافت.

چهار گفتار از کتاب اختصاص به حافظ دارد. در اولین گفتار سخن از «الایا ایها السائق» است که بر اولین صفحه از دیوان حافظ نقش بسته است. غزلی که به تعبیر استاد «براعت استهلال» جامع دیوان است بر دفتر عشق هر چند که شاعر به رندی سخن عشق را بیرون از دفتر می‌داند.

گفتار چهارم «حافظ و قلم صنع» نام دارد نامه‌ای است از استاد در پاسخ عزیزی که نظر ایشان را دربارهٔ این بیت حافظ خواسته است: «بسیر ما گفت خطا بر قلم صنع سرفرت آفرین بر نظر بساک خطا بپوشش بار» استاد دربارهٔ این بیت که شارحان قریب العصری به حافظ چون جلال‌الدین دوانی دارد چنین می‌فرمایند «مضمون البته متضمن طرح مجدد و جسارت‌آمیزی از یک مسئله کهنه و تقریباً بی‌جواب فلسفی است از عهد افلاطون باز» پاسخ استاد هم شرح بیت است هم پاسخی به آن سؤال که ذهن هر اندیشمند را الاقل در بخشی از عمر به خود مشغول داشته است.

گفتار دهم نام «اشارات در حاشیه دیوان حافظ» یافته است اشاراتی موجز، راهگشا و بی‌نظیر که هریک چراغیست فروزان فراراه حافظ پژوهان اشاراتی چون سفر حافظ به اصفهان، باغ‌کاران، غرامت و....

بیش از صد بیت از حافظ میدان جولان اندیشه استاد در این گفتار بوده است.

گفتار یازدهم شرح سه‌غزل از حافظ است. رهاورد استاد از کلاس درس غزلهایی با مطلع: سالها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد. دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند. در ازلی بروتو حشت ز تجلی دم زد به اعتقاد استاد زرین کوب. غزل اول طرح موجز و رمزآمیز سلوک روحانی شاعر، غزل دوم نمونه‌ای از مکاشفات حاصل از این

سلوک و غزل سوّم جهان بینی عارفانه شاعر و طرز تلقی او از مسأله هستی و مراتب آن در یک نظام مجموع فکری است.

«نقش برآب» که عنوان کتاب رازینت بخشیده است تصویری است از زندگی گذشته استاد که خود از سر تواضع آنرا چنین نام کرده است گفتاری است به حقیقت از سر گذشت مردی به استقامت کوه، به دفت آفتاب و به وسعت و پاکی دریا.

«تاریخ نگری و تاریخ نگاری» گفتار دوّم کتاب و گفتار ششم «از هرودوت در تاریخ چه می توان آموخت.» مژده به آن علاقه مندان استاد است که او را در آینه اعصار مورخی توانا دیده اند. عرفان، فلسفه، اخلاق، نقد کتاب و... مباحث دیگری هستند که استاد گفتار یا گفتارهایی از کتاب را بدان اختصاص داده اند که از اینها «سیری در گلشن راز» با «برآمدی برای افراک درست لطایف غزل صوفیانه» دیدنی و خواندنی است. با تشکر از انتشارات معین که کتاب را در هیشی زیبا به ادب دوستان عرضه داشته است و آرزوی سلامت و توفیق برای استاد زرین کوب سخن را به پایان می بریم. مطالعه کتاب به نامی فرهنگ پروران بخصوص معلمان عزیز توصیه ماست.

۲۱۰ ریال

استاد احمد احمدی بیرجندی معلم دبیرسال متواضع که عمری را در عرصه تدریس و تألیف به سر برده اند اینبار به یاری معلمان ابتدایی برخاسته، تا آنان بتوانند بهتر از گذشته در آموزش املا و انشای فارسی موفق باشند. کتاب حاصل تجربه و تلاش معلمی فاضل است به گستره سی و اند سال، با اینهمه خود در باره کتاب چنین می گوید:

«هر چه هست و گرنه ناقص و احياناً نادرست، تجربه معلمی است که به کار خود علاقه داشته و خوراسته است دیگران را از تجربیات گذشته خود آگاه کننده کتاب با پیشگفتاری از آقای دکتر حداد عادل آغاز می شود که در آن از اهمیت املا، لزوم توجه بیشتر به آن و تقدیر از مؤلف سخن رفته است. دیگر مطالب اثر، مقدمه ای کوتاه از مؤلف و ۱۸ فصل در باب املا و نگارش فارسی است. عناوین بعضی از فصول به شرح زیر است: املا چیست، چند اصل کلی در تعلیم املا، مشکلات تدریس املا، روش تدریس املا، اتصال و انفصال، اغلاط مشهور، چند نکته نمونه»



□ دیوان خروس لاری، اشعار طنز ابوالقاسم حالت، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۷، چاپ دوم، ۳۰۰۰ نسخه، شش + ۵۵۹ ص، ۲۲۰۰ ریال. کتاب اثر مترجم و شاعر طنزگویی معاصر

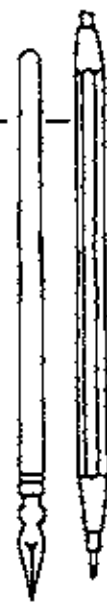
ابوالقاسم حالت است که هنوز طعم شیرین اشعارش در ذائقه خوانندگان هفته نامه توفیق باقی است. جوانترها حالت را با ترجمه های منظوم از سخنان پیامبر (ص) می شناسند که برپیشانی مجله دانستنیها چاپ می شود. کتاب حاوی اشعار فکاهی و طنزآمیز است که در فاصله ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۰ در توفیق و دیگر هفته نامه ها به چاپ رسیده است.

خروس لاری امضای مستعار حالت در توفیق بود که شاعران و نویسندگانش اسامی پرندگان را به عنوان امضای مستعار خود برگزیده بودند امضایی که بعدها جای خود را به شوخ، فاضل مآب، و ابوالعینک داد. شاعر در مقدمه کتاب با بیان شمهای کوتاه از اوضاع سیاسی می سالی که اشعار کتاب محصول آن روزهاست نشان داده است که محتوای اشعار تا چه حد تحت تأثیر آزادیهای سیاسی و اجتماعی بوده است. مؤلف در باره محتوای اشعار چنین می گوید: «متدرجات این کتاب حکم آینه ای را دارد که چهره اوضاع آن روزگار را تا حدی روشن نمکس ساخته است.» در زیر هر قطعه تاریخ انتشار و نام نشریه ای که آن را چاپ کرده است ذکر شده است. طنزها در قالبهای مستفاد چون قطعه، قصیده، رباعی، مثنوی سروده شده است. خواندن قطعات متناسب از اشعار کتاب طراوتی خاص به کلاس می بخشد و این امکان را فراهم می سازد تا فعالیتهای آموزشی و تربیتی مداوم بیشتر یابد. قطعه زیر از اشعار این کتاب است:

چون که پرسیدم چرا گفش است بیض از حدگران
گفت کفاش این قدر چون و چرا اینجا ممکن
گفتم آخر ای برادر اندکی تخفیف ده
گفت آقا صحبت تخفیف را اصلاً ممکن
گفتمش: یک جفت گفش آخر چرا نهصدتومن
با فقیران صحبت از اینگونه قیمت ها ممکن
ورنه من امروز از دست نکایت می کنم
گر چنین کردم گش از دست من فردا ممکن
گفت جانم یا به هر قیمت که می گویم بخر
یا که بالا غیرتاً با تسوی گفش مسا ممکن



□ شیوه آموزش املاّی فارسی و نگارش، احمد احمدی بیرجندی انتشارات دفتر کمک آموزشی و کتابخانه ها، ۱۳۶۸، ۶۵۰۰۰ نسخه، ۹۶ ص.



کاربرد «را» در فارسی دری

قسمت دوم

■ محمد مهیار

۷ - کاربرد رایج دیگر این کلمه، آن است که بجای غالب حروف اضافه زبان فارسی قرار می‌گیرد، که در ذیل به‌هم آنها اشاره‌ای میشود. الف: بجای حروف اضافه مرکب [به قصد، منظور، مخصص، برای، بخاطر...] مثال: در زعم ایشان چنان دهم که جنگ را می‌سازند «کلیله ص ۲۹۲» اگر مردم ری وفا خواهند کرد، نام را، کسی بیاید گذشت

«بیهقی ص ۲۰»

ماوراءالنهر و ترکستان او را مسلم بود

«چهارمقاله ص ۷۳»

در مجلس خضر خان بخش را چهار طبق زر

سرخ نهادندی.

«چهارمقاله ص ۷۲»

ب: بمعنی [هنگام] این دسته را بهتر است جزء (رای) قید ساز محسوب داشت.

مثال: یک ساعت ببنود و برخاست، چنانک روز را باری آمدی. «اسرار التوحید ۱۲۰»

هفتم روز را وفات یافت

«اسرار توحید ۹۲»

نماز خفتن را سوی نگینا بدارفتند

«بیهقی ص ۵۶»

باز کرده‌دو زمانی بیاساید و غاز دیگر را باز آید

«بیهقی ص ۵۵»

ج: را بمعنی از [از قید سازا، مثال:

اتفاق را روز یکشنبه بود

«اسرار التوحید ۹۳»

اتفاق را در دیهی برسد از جانب شام

«سیرت رسول ص ۵۳»

قضا را خداوند آن بسین دست

در آن حال منکر بر او بر گشت

«بوستان ص ۹۳»

قضا را من و سیری از غاریاب

رسیدیم در خاک مغرب بر آب

«بوستان ص ۱۰۹»

د: را بمعنی از، مثال:

امیرالنعمرا را بر رسیدم که شعر شنیدی چون است

«چهارمقاله ص ۷۲»

حسن گنت چنین سخنی می‌رود درویشان را

«اسرار التوحید ص ۱۲۲»

غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل

که بر منی بکنی عناد ای نیدا را

«حافظ ص ۲۲»

ه: را بمعنی بین، مثال:

نقل است که چون محمد و ابویوسف را

اختلاف افتادی، حکم او [فضیل] بود

«تذکره الاولیاء ص ۲۶۷»

چون بخت‌نیک انجام را با ما بکنی صلح شد

بگذار تاجان می‌دهد بدگوی بدفرجام را

«غزلیات سعدی»

«چاپ بمبای ۲۹۵»

محرّم راز فل نیدای خود

کس نمی‌بینم ز خاص و عام را

«حافظ ص ۳۲»

چون ایشان را اخلاقی افتادی در کاری بسین

آن آتش رفتندی

«سیرت رسول ص ۲۲»

و: را بجای حرف اضافه [به]، مثال: ما را چیزی خوردنی ده.

«اسرار التوحید ص ۱۲۲»

یکی را گفتند عالم بی‌عمل به چه صانده؟ گفت

به زبور بی‌عمل

«گلستان ص ۵۷۷»

چه قیامت است جانا که به عاشقان نسوزی

دل جان فدای رویت بنما عذار ما را

«حافظ ص ۲۸»

هیچ کس را نرسد که بی‌رحمان تسمیزی و

فضل معرفتی به یکی از این دو نوع قیام نماید.

«اخلاق ناصری ص ۲۵۳»

ز: را بجای حرف به موگند: مثال:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را

در ده که راز پنهان خواهد شد آنکارا

«حافظ ص ۲۶»

ز رقیب دیو سیرت به‌خداى خود پناهم

مگر آن شهاب لاقب مددی دهد خدا را

«حافظ ص ۲۸»

سخن در برده گشتن بسا حریفان

خدا را زمین مسما برده بسردار

«حافظ ص ۲۹۶»

ح: را بمعنی حرف اضافه [با]، مثال:

درویشان را در راه حسن را معارضه می‌کردند

«اسرار التوحید ص ۱۲۲»

شیخ بلحمن، شیخ ما را معارضه سخن می‌کرد

«اسرار التوحید ص ۱۲۵»

نهان دانستن راز، اهل ربهیت را مشارکت است
در زلت

«کلیله دمنه ص ۱۱۶»
«به نقل از دستور زبان فارسی»
«دکتر خطیب رهبر»
ط: راه معنی حرف اضافه مرکب [بوسیله،
باستعانت، بواسطه].^۲

مثال: گوم او دوستی داشت، و سفیر میان
ایشان زن حجابی بود، زن حجاب را بنویسیفام
داد که نوی من همچان رفت.

«کلیله دمنه چاپ مینوی ص ۷۶»
عشق را گاهی نوازش با نددت
گاه چون شمع گدازش با نددت
«مصیبت نامه عطار، چاپ دکتر وصال ص ۱۲۹»
ی: را بجای حرف اضافه مرکب ادر برابر، در
مقابل
مثال:

جفا کردی جفا دیدی جفا را
وفا کن تا وفا بینی وفا را
«دوس و رامین به نقل از دستور دکتر خیامپور»
راست نیاید قیاس خلق در این باب
زخم فلک را نه مفر است و نه چو من
«ناصر خسرو ص ۲۳۵ به نقل از دستور زبان
دکتر خطیب رهبر»
بندی را بدی سهل بساند جزا
اگر مردی احسن الی سن اسما
«سعدی به نقل از دستور دکتر خیامپور»
که: را به معنی حرف اضافه [در]
مثال:

صبر کردن را کوهست و وغار آتش
ببندستی را باد است و سفار دریا
«عثمان مخناری ص ۷»
بر سپهر کامگاری هست قادر عزم تو
چیره دستی را عظاره تیز بایی را امر
«مسمود سعد، چاپ دکتر نوربان، ص ۳۳۵»
شتاب را، جو کند ببرد و روع رغبت
درنگ را، جو کند بر گه جوان اصرار

«ابو حنیفه اسکافی، تاریخ بیهقی»
«چاپ دانشگاه مشهد ص ۳۶۴»

ل: را به معنی حرف اضافه مرکب [بجانب، به
سود]

مثال: اهل یمن آمده بودند و بنظارت ایشان
ایستاده بودند تا ظفر که را خواهند بود
«سیرت رسول ص ۲۵»

اگر یکی از ایشان بر دیگری بغی کند و تعدی
و سر در نیارد یا آنچه حکم خدای باشد اگر او را
بود و اگر بر او بود.

«تفسیر ابوالفتح رازی چاپ شعرانی،
ص ۲۴۹ ج ۱۰»

«به نقل از دستور زبان دکتر خطیب رهبر
اگر امسال بر شما بود، بار شما را بود

«کنف الاسرار مبینی ج ۳ ص ۲۶۴»
«به نقل از دستور زبان دکتر خطیب رهبر»

ز سرگ ای سیهی بی انده کیست
همی خویشتن را بپاید گریست

«گرشامب نامه، ص ۷۷»
گشادند از درون جان در تحقیق سعدی را
جو اندر قفل گردون زد کلید صبح دندانه

«مواظف سعدی، چاپ فروغی ص ۱۲۳»
تا رب العالمین بجلال عزت خویش ... بسیار
ایشان را یاران یارید

«کنف الاسرار مبینی ص ۲۱۶ ج ۲»
من: را گاهی به معنی حرف اضافه مرکب [نزد]
می آید

مثال: شما را این بجه ارزد.

«اسرار التوحید چاپ صفا ص ۲۹۰»
شیخ گفت بینی بر گویند، شیخ ابوالعباس گفت:

ما را معهود نبوده است، شیخ قوال را گفت: بیا
بینی بگوی

● هرگاه نهاد ضمیر متصل باشد نیازی به «را» نیست.

«اسرار التوحید چاپ صفا ص ۲۴۲»
ع: را به معنی ادر باره
مثال:

عالم اندر میان جاهل را
مثلی گشته اند صدیقان
شاهدی در میان کوران است
مصحفی در سرای زندیقان

«گلستان چاپ خطیب رهبر، ص ۵۵۸»
فرمان آن که احوال گذشته را بخت و
استکشاف رود.

«جهانگشای جویی ص ۷۵ ج ۳»
فرمان چنان بود بوعلی را که باید که اولیا و
حشم و فوج فوج لشکر را گسیل کند.

«تاریخ بیهقی ص ۷»
بنی امیه از ظلم و جفا و قتل و امر ما را هیچ
کوتاهی نمی کنند.

«ترجمه تاریخ اعثم کوفی ص ۳۷۴»

و هر کاری که ترا حجت نیاند، اگر چه در اصل
راست باشد، همه بر ماست نه ما راست.

«مفتاح النجات ص ۱۵۲ چاپ دکتر فاضل»
«به نقل از دستور زبان دکتر خطیب رهبر»
م: را بجای حرف اضافه مرکب [مخصوصاً
اویژه] این نوع «را» می تواند رای اختصاصی
قلمداد شود.

مثال: سیاس خدای عزوجل را که ترا از این
مقت در گردن من حاصل نشد
«تاریخ بیهقی ص ۲۱۸»

شیخ گفت فرمان وی را بود.
«اسرار التوحید ص ۱۴۲»

ن: را بجای حرف اضافه [بر]
مثال:

جو بتهاد دل کینه و جنگ را
بخواند آن گرانمایه هوشنگ را.

«شاهنامه چاپ بروخیم ص ۱۶ ج ۱»

۸: گاهی را بعنوان تأکید و تقویت حرف اضافه اول بعد از متممی واقع میشود که قبیل از آن حرف اضافه‌ای آمده؛ که در این صورت به حرف اضافه دوم معروف است؛
مثال: از بهر این آزاد مرد بودلف را خطری بکم، هر چه باد باد.

«تاریخ بیهقی ص ۲۱۸»
من نیز اگر چه نسانکیم
روزی دو برای مصلحت را
بتینم و صبر پیش گیرم
دنباله کنار خویش گیرم
«غزلیات سعدی ص ۶۷۳»
برخیز و بیا که خانه برداخته‌ام
وز بهر تو را برده برانداخته‌ام
«مرصاد العباد ص ۲۴۲»
گاهی حرف اضافه اول «مر» است
مثال: و یاد کنیت چون وعده کردیم موسی را
جهل شبانروز مر آمدن طور را، و یافتن کتاب
مصطور را...

«تفسیر نسفی جلد ۱ ص ۱۵»
«مر» که بعنوان حرف اضافه اول محسوب
میشود، گاهی در جلو مفعول صریح نیز کاربرد
دارد.
مثال: خدای عزوجل مر آدم را از آن گل بیافرید
«ترجمه تفسیر طبری ج ۲ ص ۳۱۷»
«مر» گاهی به تنهایی، بدون اینکه «را» بعد از
مفعول یا متمم واقع شود در جلو مفعول یا متمم
بکار میرفته؛
مثال: گویند آن کسها که ضعیف دانستگان بودند
مر آنان که بزرگ منشی کردند.
«ترجمه تفسیر طبری ج ۶ ص ۱۶۶۰»
البته بعضی از زبان‌شناسان حدث زده‌اند که
«مر» در نواحی شمالی و شمال شرقی ایران
کاربرد داشته و در آثار دیگر که از مرکز و یا
جنوب شرقی و یا مغرب بدست آمده «مر»
کاربردی نداشته است

۹: تکرار را در بدل و عطف بیان، بدین ترتیب

که در جمله‌ای که متضمن بدل و یا عطف بیان
است کلمه «را» تکرار می‌شود.
مثال: ظاهر یعقوب را، برادر خویش را، بر
سیستان خلیفت کرد

«تاریخ سیستان ص ۲۵۸»
۱۰: هر گاه دو مفعول صریح عطف به هم
میشود، کلمه «را» نیز تکرار می‌گردد است.
مثال: شاه سیستان... مؤید مؤیدان را و بزرگان
را پیش خواند

«تاریخ سیستان ص ۸۱»
۱۱: مفعول صریح گاهی بدون «را» بکار
میرفته، این ساختار در متون فارسی دری کم
سابقه نیست.
مثال: وی را بران دانستند تا برادر خود حسان بکنند
«سیرت رسول ص ۲۹»
مثال: چون از نماز فارغ شد، روی باز پس کرد
و صالح دید و گفت ...
«سیرت رسول ص ۵۳»

■ باورقی‌ها

- ۱- تاریخ زبان فارسی، دکتر خانلری، چاپ جدید
ص ۲۸۲ ج ۲
- ۲- تاریخ زبان فارسی، دکتر خانلری، چاپ
جدید ص ۲۸۲ ج ۲
- ۳- ر. ک تحول حروف در کتاب تاریخ زبان
فارسی ج ۳ ص ۲۸۲ به بعد.
- ۴- البته گاهی اتفاق می‌افتد که بین مضاف و
مضاف‌الیه چیزی فاصله نمی‌شود و تنها کسره اضافه
حذف می‌شود.
- ۵- نظر به اینکه مجموعه حرفهای مرکب این قسمت
تقریباً معانی نزدیک به هم دارد لذا در یک بخش آورده
شد.
- ۶- وجه دیگر این «را» می‌تواند رای مفعولی باشد
برای مفعول صریح «کس».
- ۷- به نقل از دستور زبان فارسی دکتر خطیب رهبر
ص ۲۵۸

- (۱) دستور زبان فارسی، دکتر خطیب رهبر ص ۲۵۷
- (۱) همان مأخذ ص ۳۶۶
- (۱) تاریخ زبان فارسی ص ۳۹۰ ج ۲

■ منابع و مأخذ

- اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ
مینوی
- اسرارالتوحید، محمد بن منور، چاپ دکتر نجفی
کدکنی
- بوستان سعدی، چاپ غلامحسین یوسفی، انتشارات
خوارزمی
- تاریخ بیهقی، چاپ دکتر فیاض، دانشگاه مشهد.
- تاریخ زبان فارسی، دکتر پرویز نائل خانلری، چاپ
نشر نو ۱۳۶۲
- تذکره الاولیاء، شیخ فریدالدین عطار، چاپ دکتر
محمد اسماعیلی
- چهار مقاله عروضی، باهتمام دکتر محمد معین، چاپ
هشتم انتشارات امیر کبیر
- دستور زبان فارسی، دکتر خلیل خطیب رهبر، طبع دوم
۱۳۶۷
- دستور زبان فارسی، دکتر ع. خیابنوره، چاپ هفتم
۱۳۵۲
- دیوان حافظ، تصحیح خانلری، انتشارات خوارزمی
- دیوان مسعود سعد، چاپ دکتر نوربان، چاپ اصفهان
۱۳۶۴
- سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحق
بن محمد همدانی، تصحیح دکتر اصغر مهدوی، چاپ
دوم
- سفرنامه ناصر خسرو، چاپ نادر وزین پور، ۱۳۵۰
- غزلیات سعدی، چاپ حبیب یوسفی، ۱۳۶۲
- فصوص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیب
نیشابوری، به همت یحیی مهدوی، چاپ دوم
- کلیله دمنه، تصرافه منشی، تصحیح مجتبی مینوی،
چاپ دوم ۱۳۴۵
- گلستان سعدی، چاپ دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران
بی‌تاریخ
- مشوی سلوی، تصحیح نیکلسون، افست از روی
چاپ لیدن
- مرصاد العباد، نجم‌الدین رازی، باهتمام محمد امین
ویاسی، چاپ دوم ۱۳۶۵

ضایعه

در گذشت

دکتر

سادات ناصری



□ دکتر اسماعیل حاکمی

از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

شادروان دکتر سیدحسین سادات ناصری در سال ۱۳۰۴ دین به جهان گشود. پس از اخذ درجه لیسانس، در دبیرستانهای شهر قم و تهران به تدریس ادبیات فارسی پرداخت. بعد از اخذ درجه دکترا مدتی در بنیاد فرهنگ سابق با بخش فرهنگ تاریخی فارسی همکاری داشت. مدتی نیز با مؤسسه لغتنامه دهخدا همکاری می کرد. در سال ۱۳۴۷ رسماً به دانشگاه تهران منتقل شد و در دانشکده ادبیات و علوم انسانی به تدریس و تحقیق پرداخت. مدتی ریاست کتابخانه دانشکده ادبیات را بر عهده داشت.

استاد سادات ناصری مردی خودساخته و پرتلاش بود. به اسلام و ایران عشق می ورزید. او دارای فضائل و سجایای اخلاقی بی شمار بود: مهمان نواز، جوانمرد، وطن دوست، فداکار و به تعبیری عام تر انسانی والا و عارفی وارسته بود. غمروتنی بیش از حد، شجاعت اخلاقی و صراحت لهجه او زبانزد همگان بود. استاد به همه نویسندگان بزرگ و شاعران پارسی گوی علاقه داشت و بیش از همه به حکیم ابوالقاسم فردوسی، سعدی، مولوی، حافظ و صائب عشق می ورزید. شور حماسی

فردوسی، عرفان مولوی، آزادگی حافظ و بیان نافذ صائب در وجودش موج می زد. به مصداق «عاشق سیداً و موات سیداً» با عزت و سربلندی و مناعت طبع زیست و با آرامش وجدان و در نهایت سرافرازی رخت به سرای باقی کشید. استاد در شصت و چهار سالگی و در شانزدهم بهمن ماه ۶۸ در پایان مأموریت علمی خود در شهر کابل دینده از جهان فرود بست و جامعه علم و ادب و جمع دوستان را غرق در ماتم ساخت. پیکر پاک آن مرحوم در این بابویه به خاک سپرده شد. از فقید سعید پنج فرزند برومند به یادگار مانده است. آثار پسرارزش استاد آنقدر زیاد است که ذکر و معرفی همه آنها در اینجا مقدور نیست. مهمترین آثار استاد دکتر سادات ناصری عبارتند از:

● دوره کتابهای فارسی دبیرستانی.

- قافیه و صنایع معنوی.
- تصحیح و تحشیب آتشکده آذر در سه مجلد.
- تصحیح دیوان واعظ قزوینی.
- تصحیح دیوان آذر بیگدلی.
- سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران.
- کتابهای آماده چاپ:
- هزار سال تفسیر فارسی.
- یوسف و زلیخای آذر بیگدلی.
- قصص الخاقانی.
- ارتباط افکار حافظ و مولوی.
- تصحیح دیوان صائب تبریزی.
- تصحیح دیوان کلیم کائناتی.

از استاد اشعار فراوانی نیز برجای مانده است. همچنین مقالات متعددی از استاد در مجلات: وحید - ارمغان - دانشکده - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی - حافظ شناسی و دیگر نشریات به چاپ رسیده است. دکتر سادات ناصری در دانشگاههای تهران، تربیت معلّم، تربیت مدرّس، علامه طباطبائی، شهید بهشتی و دانشگاه آزاد اسلامی تدریس می کرد. فقدان این استاد عالیقدر و معلّم دلسوز و نمونه را به خانواده محترم سادات ناصری، دوستان و آشنایان آن مرحوم، دانشگاهیان و فرهنگیان و همه دوستان علم و ادب تسلیت می گویم.



از میان نامه‌ها و مقالاتی که هر روز بعدتر مجله می‌رسد، مقالات و اشعاری است که نویسنده یا شاعر برای سرودن یا نوشتن آن بسیار زحمت کشیده است، اما بدلائل خاصی قابل چاپ نیست؛ مثلاً، یک همکار گرامی دو مقاله در مورد فعلهای ربطی یا فعل مرکب نوشته‌اند که در حد خود نه اشتباه است و نه ایراد مهمی دارد، اما هیچ نکته تازه‌ای را به خواننده نمی‌دهد. اغلب خوانندگان مجله رشد ادب، حداقل دستور زبان دوره دبیرستان را می‌خوانند و می‌دانند. بنابراین، درست نیست که صفحاتی از مجله را به مطالب تکراری اختصاص دهیم.

□ بعضی دیگر از مقالات از نوشته‌های چاپ شده دیگران اقتباس می‌شود. بی آنکه نامی از مأخذ مورد استفاده خود به میان آورند. اینگونه دوستان عزیز باید متوجه این نکته باشند که ذکر نام مأخذ، نه تنها از ارزش نوشته نمی‌کاهد که بر میزان دقت و صداقت نویسنده می‌افزاید؛ مثلاً، یک همکار گرامی مقاله‌ای در خصوص فعل مرکب نوشته‌اند، اما تقریباً تمامی آن را از صفحات ۱۲۷ تا ۱۷۰ جلد دوم زبان فارسی نوشته دکتر خانلری برداشته‌اند. ما در اینجا به صراحت اعلام می‌کنیم که از چاپ چنین مقالاتی معذوریم.

□ گروهی دیگر نقدهایی می‌نویسند، اما در نوشته خویش عفت کلام و بی‌اسی طعنی را رعایت نمی‌کنند و یا این که در نوشتن نقد به تمامی جوانب یک مقاله یا کتاب نمی‌پردازند؛ مثلاً یک همکار عزیز، نقدهی بر کتاب عروضی دبیرستان نوشته‌اند، اما فقط به مقدمه کتاب و تعاریف اولیه پرداخته‌اند، بی آن که حتی به یک مورد از مطالب اصلی و غنی کتاب توجه کنند. این گونه مقالات نیز از دیدگاه ما قابل چاپ نیست.

□ بعضی از نویسندگان نامه‌ها و سؤالیهای بسیاری را مطرح و درخواست می‌کنند که به آنان پاسخ خصوصی داده شود و یا این که در مجله به آنها پاسخ داده شود. اولاً، اغلب این

سخنی

با خوانندگان

عزیز

سؤاها قبلاً در مجله مطرح و پاسخ داده شده است. بنابراین از پاسخ دوباره معذوریم. ثانیاً، سؤالیهای که جنبه شخصی دارد، مانند این که معنی بی‌تی را می‌خواهند که در کتابهای درسی نیست، با توجه به صفحات محدود مجله قابل طرح نیست، مگر آن که بیان معنی آن فایده عمومی داشته باشد.

□ شاعران عزیزی هستند که گاهی به ادعای خودشان تازه به سرودن شعر پرداخته‌اند و حتی خود اعتراف می‌کنند که مطالعه چندانی ندارند، اما انتظار دارند که اشعارشان در مجله چاپ شود. گروهی دیگر، در سطح بالاتری هستند، و شعرشان اشکال ظاهری ندارد، ولی جوهره شعری آن بسیار کم است؛ مثلاً خیال‌انگیز نیست و با عاطفه انسانی را در بر ندارد. اینگونه شعرها نیز قابل چاپ نیست. ما شعری را چاپ می‌کنیم که اگر در حد ادعای زیبایی و کمال ادبی نباشد، برای خوانندگان مجله جالب توجه و برای نویسندگان طریق شعر، راهنما و راهگشا باشد.

□ از میان شعرهایی که می‌رسد، بعضی به سبک نیمایی است، اما دوستان عزیز توجه ندارند که شعر نو هم برای خود قاعده و قانونی دارد و اینگونه بی‌سرد و بی‌سبک نیست که جمله‌هایی کوتاه و بلند را زیر هم بنویسیم و آن را شعر بنامیم. این دوستان عزیز باید ابتدا

شعرهای برگزیده شاعران معروف را بخوانند و به کتابهایی که در این موارد نوشته شده است، مراجعه کنند تا شعرشان استحکام پیدا کند. □ بعضی از مقالات یا نامه‌ها گله از مشکلات زندگی است و یا این که از ما می‌خواهند کتابهای خاصی را برایشان تهیه کنیم و بفرستیم، ما البته حاضرند پولش را بپردازند. اما چنین امکانی را نداریم. ما نه مقام اجرایی هستیم و نه امکان خرید و ارسال کتاب را داریم. از این گروه دوستان عزیز استدعا داریم که ما را از چنین کارها معذور دارند.

به امید آن که مقالات و اشعار بهتری از این دوستان دریافت کنیم.

دستا‌اندر کاران محترم مجله رشد ادب فارسی، سلام علیکم

ضمن آرزوی توفیق برای شما بزرگواران، مواردی چند از کاستیهای بخش اول کتاب فنون و صنایع ادبی سال چهارم فرهنگ و ادب را یادآور می‌شوم باشد که مؤثر افتد.

۱- در کتاب فوق‌الذکر «رَدَفِ اصْلی» اینگونه تعریف شده است: حرف «و» «ا» و «ی» (= ا، او، ای) را که بی‌فاصله پیش از روی بیایند.

تعریف فوق مانع نیست زیرا «رَدَفِ زائِد» بین «رَدَفِ اصْلی» و «حرف روی» واقع شده است.

۲- در تعریف اشباع آمده است: اشباع بعد از ورود اطلاق می‌شود، الف- حرفی که بی‌فاصله به روی بیبوند... ب- حرکت حرف دخیل... مثال: حرکت حرف «ی» در کلمات قافیة «شمایل» و «قبایل».

و در تعریف توجیه آمده است: توجیه حرکت ماقبل روی ساکن را گویند... مثال: حرکت حرف «ف» و «ه» در کلمات قافیة «مسافر» و «نادر».

با توجه به یکسان بودن وضعیت حرکت حرف دخیل در تعاریف بالا، لازم است

تبصره‌ای هم اضافه شود که ایسن سؤال را پاسخگو باشد: آبادر اینگونه موارد بهتر است حرکت مذکور را توجه بنامیب یا اشباع و یا اینکه هر دو اصطلاح درست است؟

۲- تعریف اقواء با حذف کلمات داخل برانتر بدینصورت در می‌آید: اقواء اختلاف خدو و توجه است، که باید بدین صورت باشد: اقواء اختلاف خدو یا توجه است.

۳- در توضیح «صناد» در دو کلمه قافیه «نیکان» و «باکان» «ک» حرف روی محسوب شده، اما در توضیح مربوط به «ایطاه جلی» و شایگان به‌وضوح مشخص نشده است که معیار تشخیص «روی» چیست، مثلاً در دو کلمه قافیه «پاران» و «مستان» آیا حرف روی «ن» است یا حرف آخر کلمات «پار» و «مست».

در صفحه ۱۶ کتاب نیز بی‌نی برای نحرین داده شده که در مصراع اول آن کلمه قافیه وجود ندارد و بیت بعد از آن نیز ذکر نشده است.

اکبر نقوی - دبیر ادبیات از بافت کرمان سردبیر محترم مجله وزین رشد آموزش ادب فارسی

با عرض سلام...

آقای انوشیروان سالارمنش از سراب در مورد بیت مطلع معروف قصیده عرفانی سنابسی غزنوی سؤال نمودند و مفهوم آنرا درخواست داشتند و مفهوم آن در شماره ۱۱ صفحه ۴۱ به‌جواب رسید و پس از آن آقای طاهری توضیحاتی به‌آن افزودند که در شماره ۱۳ و ۱۴ بترتیب صفحه ۵۶ و ۵۷ و همچنین ۵۴ چاپ گردید. بیت:

مکن در جسم و جان منزل که این‌دون استوان‌والا
قدم زین هردو بیرون نه، نه این جاباض، نه آن‌جا
آقای طاهری پیشنهاد نمودند جای این و آن را عوض کنیم تا مفهوم درستی از بیت بدست آید و در پاسخ آقای سالارمنش نیز جان: روح الهی تفسیر شده است. در حالیکه به عقیده اینجانب بحث اصلی درباره همین کلمه جان

اسم که مفهوم آن روح حیوانی است. روح حیوانی: «فلاسفه عموماً قائل به سه امر شده‌اند: قلب، روح بخاری و نفس یا روح مجرد و گویند قلب عبارت از جسم لطیف صنوبریه الشكل است و مرکب روح بخاری است که روح حیوانی است و منشأ حیات و حس و حرکت است و در تمام حیوانات هست و ساری در تمام اعضاء بدن است.»^۱

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت ص ۱۰: «بدانکه روح آدمی دو روح است یکی از جنس روح حیوانی فاشت و یکی از جنس روح ملائکه که آن را روح انسانی نام کنیم، و این روح حیوانی را منبع دل است و آن گوشت که در جناب چپ نهاده است و وی چون بخار لطیف است از اخلاط باطن حیوان و وی را مزاج معتدل است.»^۲

«بنابراین معلوم شد که نفس ناطقه که روح انسانی است از نظر فلاسفه مجزا و غیر از روح حیوانی است.»^۳

بنابراین معنای بیت چنین می‌شود:
در جسم خاکی و مادی پست منزل نکن و
در روح حیوانی (جان) هم که از جسم خاکی با

ارزش‌تر است نیز منزل نکن و از هر دوی آنها که نمودار دنیای مادی هستند بیرون بیا، نه در مرحله جسم باش و نه در مرحله روح حیوانی (جان) بلکه در روح انسانی که طبق پیمان قال الست بر یکم؟ قالوا بلی! و روح الهی که در تو دمیده شده است منزل کن و این تعلقات مادی را رها ساز تا روح انسانی تو از قالب جسم و روح حیوانی آزاد گردد.
به‌قول حافظ:

چگونه طرف کنیم در فضایی عالم نفس
که در سراجه ترکیب تسخته بند، تنم
با این معنای جان به‌روح حیوان مفهوم بیت
سنایی درست بنظر می‌رسد.

فریدون امیر صمیمی
دبیر دبیرستانهای زرفان فارس

- پاورقی
۱- فرهنگ علوم عقلی تالیف دکتر سید جعفر سجادی ص ۲۷۸
۲- به‌نقل از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی تالیف دکتر سید جعفر سجادی ص ۲۳۶
۳- فرهنگ علوم عقلی... ص ۲۸۰

بقیه از صفحه ۴۳

الجواهر تألیف طریزی

مراجع تحقیق

- ۱- بهار، محمد تقی، سبک‌شناسی، کتابخانه پرستو، تهران ۱۳۵۶
- ۲- اینه، هومان، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضازاده شفق، نگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۵۶
- ۳- گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۶۳
- ۴- جوینی، مصعب‌الدین، نگارستان
- ۵- محمد خوانی، روضة‌الخلد
- ۶- جاسی، نورالدین عبدالرحمن، بهارستان
- ۷- مذاہب نگار نغری، میرزا ابراهیم خان، تذکره مجدیبه، انتشارات پایک، تهران ۱۳۶۳
- ۸- آوین پور، بسجی، از صبا تا نیما شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۷

سیستانی، دانشمند و نویسنده مؤلف کتاب خارستان است. میرزا کتاب خارستان را در حوالی سال ۱۳۲۸ ه. ق به شیوه گلستان به لهجه کرمانی نگاشته است.

رهبان:

مؤلف کتاب مزبور میرزا آقاخان کرمانی یکی از آزادیخواهان و روشنفکران ایرانی و از تعلیم یافتگان سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌باشد میرزا آقاخان کرمانی کتاب رضوان را به سیاق گلستان سعدی نوشته است. دیگر کتاب‌هایی که به سیاق گلستان نگارش یافته است عبارتند از:

«روضه‌الاحباب» تألیف سائلی و مسعدن

□ همکار گرامی آقای علی محمد نوحیان از بیدگل کاشان نوشته‌اند:

تعدادی اشکال و سؤال فارسی و دستور برای پیش آمده که فکر کردم با ارسال به مجله خواهد توانست به جواب صحیح و قانع کننده‌ای دست یابم. لذا با ارسال سؤالات امیدوارم هر چه سریعتر پاسخ را برایم ارسال دارید.

پاسخ: برادر گرامی، با اظهار تشکر از توجه شما به مجله رند ادب، متأسفانه به علت کثرت سؤالات مطرح شده و بدلیل محدود بودن صفحات مجله، از پاسخ به سؤالات شما معذوریم. بنظر می‌رسد شما با مشورت دبیران دبیرستان و اسنادان محترم دانشگاه آزاد اسلامی می‌توانید بخش عمده اشکالات را حل کنید. چنانچه موفق نشدید می‌توانید با ارسال تعداد محدودی از مهمترین سؤالات پاسخ آنرا از طریق مجله دریافت نمایید.



پرسش و پاسخ

□ همکار گرامی آقای سیامک رفیعیان دبیر راهنمایی از تبریز نوشته‌اند:

ضمن سپاسگزاری، نظر خود را راجع به معنی بینی از گلستان سعدی که در درس ۲۳ ادوست آن باشد که گیرد دست دوست [درج گردیده بیان می‌نمایم:

در بیت: سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد «مردم شد» را در توضیحات همان درس، خوی و نبیوة آدمی پیدا کردن معنی نموده‌اند: آیا بهتر نیست «مردم شد» را، در ردیف اصحاب کهف یا انسانها شمرد؟

پاسخ: همکار گرامی، با تشکر از اظهار لطف شما، بدون شک شاعر به آیه ۲۱ سوره کهف که شما یادآوری نموده‌اید توجه داشته و به اصطلاح از صنعت تلمیح سود جسته است. لکن معنی «مردم شد» بقیته همان گونه که در کتاب آمده است یعنی خوی و نبیوة آدمی پیدا کرد زیرا هیچ تغییر ظاهری در سگ مشاهده نشده که بتوان آنرا در ردیف انسانها محسوب کرد، بلکه او خصلت و خوی انسانی یافته است. البته این معنی منضم همان تکه‌ای که شما بیان کرده‌اید نیز می‌باشد. به معنی سگ نیست به موجودیت قبلی ارزش بیشتری یافته که همان خوی و خصلت انسانی است؛ ضمناً این معنی یا بیت قبلی سعدی نیز هماهنگی دارد که سعدی معتقد است که ظاهر انسانی کافی نیست و این طبیعت و خوی و خصلت انسانی است که به او ارزش می‌بخشد. بیت قبلی چنین است:

با بدان پار گشت هسر لوط
خاندان نبوتش گم شد

□ همکار محترم آقای مجید موسوی نژاد از تایباد خراسان نوشته‌اند:

پس از سلام و تشکر سؤالی بود که در حین مطالعه تاریخ ادبیات دوم فرهنگ و ادب برایم پیش آمد در مورد این مطلب: «در باره زردتشت و زندگی او عقاید گوناگون است بعضی او را از آذربایجان و جمعی از مشرق ایران می‌دانند.

ظاهرأ در اواسط قرن هفتم (ق.م) متولد و در قرن ششم (ق. م) به دست یکی از سوریانیان کشته شد» آیا درباره وفات و تولد (ق. م) قبل از میلاد) اشیاء جایی رخ داده یا من معلم درست نخوانده‌ام.

پاسخ: با تشکر از محبت شما، آنچه در کتاب تاریخ ادبیات دوم فرهنگ و ادب (ص ۵) درباره تولد و قتل زردتشت آمده است (قرن ۷ قبل از میلاد و قرن ۶ قبل از میلاد) بدون شک صحیح است زیرا تواریخ قبل از میلاد و هجرت از نظر کیت، بر عکس تاریخهای بعد از میلاد، و هجرت یعنی تاریخ کوچکتر متعلق به مرگ و تاریخ بزرگتر مربوط به تولد خواهد بود. برای توضیح بیشتر به این مثال توجه فرمائید. اگر امسال را سال ۲۰۰۰ میلادی فرض کنیم بر اساس نوشته کتاب زردتشت ۷۰۰ سال قبل از میلاد متولد شده است که تا زمان ما ۲۷۰۰ سال خواهد شد و در سال ۶۰۰ قبل از میلاد کشته شده است که تا حال ۲۶۰۰ سال خواهد بود و این کاملاً طبیعی و معقول است که مرگ کسی که در گذشته می‌زیسته به ما نزدیکتر از زمان تولد او باشد و این گواه درستی مطلب خواهد بود. «موفق باشید»

□ آقای محمود بهرامی دانش‌آموز عزیز کلاس سوم دبیرستان از رود سر نوشته‌اند:

امیدوارم در پناه ایزد منان سالم و تندرست بوده باشید و بار دوستداران شعر و شاعری باشید اینجانب یکی از افرادی هستیم که علاقه خاصی به شعر دارم و گاهی اوقات ابیاتی بر صفحه کاغذ می‌نگارم حال که این عشق و علاقه مرا به شعر گوئی و مطالعه اشعار بزرگان وا داشته از شما می‌خواهم ضمن رفع اشکالات در غزل ارسالی مرا راهنمایی کنید.

پاسخ: آقای محمود بهرامی دانش‌آموز عزیز، در شعر شما نشانه‌هایی از احساسی، عاطفه، و تخیل دیده می‌شود؛ در کنار این محسنات، لفظشهایی هم در زمینه وزن و موارد دیگر دیده می‌شود که راه برطرف ساختن آن مطالعه آثار

شعر فارسی همچون بوستان سعدی، شاهنامه، غزلیات سعدی، حافظ، ابن پیشهاد ماست برای شما و تمام کسانی که مایلند در حوزه شعر پارسی طبع آزمایی کنند؛ البته مطالعه کتب فنون و صنایع ادبی رشته فرهنگ و ادب هم برای شما مناسب است. «موفق باشید»
همکار گرامی آقای قاسم جعفری از قائم شهر نوشته اند:

با سلام به شما دست اندرکاران مجله، هم گله داشتم و هم سوال و هم پیشنهاد. گله ام این است که چرا اینقدر دیر مجلات شما توزیع می شود؛ اما درباره مطلبی که تحت عنوان پاسخ و پرسش نوشته شده در آخرین شماره (صفحه ۵۲) در مصراع «وقت خرمش خوشه باید چید» «ش» در «خرمش» به عنوان «متمم» گرفته شده اما دلیل آن ارائه نشد آبیانی شود فعل «باید چید» را مستعدی و جزو افعال غیر شخصی بحساب آورد و «خوشه» مفعول و «وقت» با توجه به حذف حرف اضافه «در» متمم و «خرمن» مضاف الیه و «ش» بجای «خود» یعنی «در وقت خرمن خود» مضاف الیه باشد.

ترکیب این مصراع از ستوی طوطی و بازرگان مولوی چیست؟ «آن چیست کاین خشم و غم را مقتضی است؟ آیا به این صورت «کاین خشم و غم را اقتضا می کند» صحیح است که در آن صورت خشم و غم مفعول باشد. یا باید به صورت جمله اسمیه باشد؟

پاسخ: همکار محترم با سپاس از اظهار لطف شما، تلاش ما هم بر این است که مجله زودتر به دست شما برسد، هر چند مشکلاتی در راه توزیع مجله وجود داشته و دارد. دلیل آنکه در شماره (۱۵ - ۱۶) رشد آموزش ادب فارسی ص ۵۲ «ش» در مصراع «وقت خرمش خوشه باید چید» متمم نام گرفته، آن است که تر مصراع چنین فرض شده است. «وقت خرمن «ش» او» را خوشه چیدن باشد. چون «او» به معنی «برای» و حرف اضافه است پس «ش» او» ششم است.

ترکیب مصراع «چيست آن کاین خشم و غم را مقتضی است.» چنین است. این مصراع یک جمله مرکب است. آن چیست (بایه) و کاین خشم و غم را مقتضی است «پسرو» در جمله بایه، آن (مسند الیه)، چیست (مسند و فعل ربطی) است. در جمله پسرو، مسند الیه «آن» محذوف است، مقتضی این خشم و غم (مسند) و است (فعل ربطی) می باشد. «را» در این مصراع نشانه فک اضافه است. البته اگر این مصراع به یک جمله ساده تاویل شود ترکیب آن به شرح زیر خواهد بود: آن مقتضی این خشم و غم (مسند الیه) چیست (مسند و فعل ربطی) است. با تشکر مجدد نکاتی را که راجع به کتب درسی یادآوری نموده اید در اختیار گروه ادبیات قرار گرفت تا از آن استفاده شود.

آقای جعفر عبدالملکی دانش آموز سال سوم دبیرستان از قزوین نوشته اند: ضمن سلام و خسته نباشید در مورد چند نکته از کتابهای فارسی اشکال دارم.

۱ - مثلاً در یکی از اشعار فارسی سال سوم بینی از حافظ نقل شده که جواب قانع کننده ای در این مورد به من داده نشده. لطفاً این بیت را معنی کنید.

عنان مبیح که گر میزنی به شمشیرم
 سیر گشم سر و دستم ندارم از فتراک
 ۲ - منظور امام خمینی قدس سره الشریف از گوشه چشم و سراج آفاق در این بیت چیست؟ پسرم ولی به گوشه چشمی جوان شوم
 لطفی، که از سراج آفاق بگذرم
 پاسخ:

دانش آموز عزیز ضمن تشکر از توجه شما به مجله رشد آموزش ادب فارسی توجهتان را به پاسخ سئوالات مطرح شده جلب می کنیم.

۱ - در بیت
 عنان مبیح که گر میزنی به شمشیرم
 سیر گشم سر و دستم ندارم از فتراک
 حافظه

عنان پیچیدن: روی گرداندن (روی برناتن) فتراک: تسمه ای که از پس و پیش زین آویزند.

ترک بند، معنی بیت: شاعر معشوق را سواری بر اسب تصور نموده خطاب به او می گوید: از من روی بر مگردان، زیرا که حتی اگر با شمشیر هم مرا بزنی، سرم را در مقابل شمشیر تو سیر خواهم کرد و دست از ترک بند زین اسب تو بر نخواهم داشت (به هیچ قیمت تو را رها نخواهم کرد).

توجه: فعل «میزنی» مضارع اخباری است که با معنای مضارع التزامی آمده است. ۲ - در بیت «پسرم ولی به گوشه چشمی جوان شوم لطفی که از سراج آفاق بگذرم» «حضرت امام خمینی قدس سره»

گوشه چشم: اندک توجه، حداقل عنایت بارشعالی به عالم. سراج آفاق: اضافه تشبیهی است که در آن «آفاق جهان» به «سراج» خانه کوچک تشبیه شده است. سراج آفاق: عالم (جهان) که چون سراجی کوچک است.

۲ - روح در اصطلاحات عرفانی به معنی: القانی است که از عالم غیب به وجهی مخصوص به قلب می رسد. سودا، اصطلاح عرفانی نیست.

«موفق باشید»
همکار گرامی آقای حمید عباسی اهوازی از اهواز نوشته اند:

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما و سایر همکارانتان؛ چند صفحه ای در انتقاد از یکی از مطالب مندرج در نشریه شماره ۱۵، ۱۶ صفحه ۵۰ رشد ادب نوشته، خدمتتان ارسال می دارم؛ امیدوارم که مورد قبول واقع شود.

پاسخ: پاسخ ما به سئوالات دستوری همکاران بر اساس اطلاعات دستوره ای مدارس است؛ کتابهایی که اکثر مطالب آن پذیرفته دستور دانان و دستور خوانان می باشد، اشکالاتی را هم که شما نقص و تناقض نامیده اید در دستور زبانهای دیگر هم یافت می شود دستورهایی که عمر تحقیق در آنها چندین و چند برابر عمر صد و بیست ساله دستور زبان فارسی است این اشکالات بیش از هر چیز معلول این کوتاهی عمر است نه معلول تقلید از زبان عربی. بر اساس دستوره ای مدارس مسند الیه از ارکان جمله اسمیه است که این جمله ها فقط با افعال

ربطی ساخته می‌شوند (به جز در یک مورد که فعل جمله مجهول باشد.) و از آنجا که «داشتن» در هیچ کتاب دستوری فعل ربطی شمرده نشده است پس اسمی که مشتقات این مصدر بدان اسناد داده می‌شود مستدالیه نخواهد بود و باید آنرا فاعل دانست البته نه فاعل به معنی منطقی بلکه به معنی دستوری. لازم به یادآوری است که ما بهیچ وجه مخالف اطلاعات تازه و تفسیرات پنج‌جاری نیستیم اما پذیرفتن این دیگرگوییها نیازمند بحث و تبادل نظر است بخصوص در حوزه‌ای که مخاطبانش به‌گسترده‌گی نحوی دبیران ادبیات فارسی است.

آقای حسین صوفی از تهران درباره‌ی مصدر «داشتن» با توجه به مطالب مندرج در رشد آموزش ادب فارسی شماره (۱۴) نکاتی را مطرح کرده‌اند که ضمن تشکر توجه ایشان را به توضیحی که در پاسخ همکار عزیز آقای حمید عباسی اهوازی در همین صفحه داده شده جلب می‌کنیم

همکار گرامی آقای عباسی نورفراز علایر نوشته‌اند:

با درود و سلام، به فجر آفرینان حماسه‌های خون و شرف، مواردی از نقطه نظرهای خود را جهت آگاهی و امان نظر شما به پیوست ارسال می‌دارم.

پاسخ: همکار گرامی ضمن تشکر از نامه‌ی محبت آمیز شما پیشنهادتان درباره‌ی متون فارسی سوم فرهنگ و ادب و فارسی سال اول و چهارم رشته‌های غیر فرهنگ و ادب در اختیار کارشناسان گروه ادبیات قرار گرفت تا در صورت تصویب از آن استفاده شود.

همکار گرامی آقای حسن صدر صمیمی، با تشکر از اظهار لطف جناب عالی توجه شما را به پاسخی که در همین صفحه در جواب آقای حسین صوفی داده شده جلب می‌کنیم. پیشنهادهای شما درباره‌ی کتابهای درسی در اختیار کارشناسان گروه قرار گرفت تا به بررسی آن اقدام شود. موفق و پیروز باشید. خواهر سعیده پورمند، دانش‌آموز سال

دوم رشته تجربی.

برای موفقیت شما در عرصه نثر و نظم فارسی دو کار لازم است. اول بهره‌مندی از استعداد که نشانه‌هایی از آن در نامه‌ی شما دیده می‌شود. دوم مطالعه آثار شیوای ادب فارسی در حوزه نثر و نظم، کتابهایی چون گلستان و بوستان سعدی، تاریخ بیهقی، دیوان حافظ، شاهنامه و... مطالعه کتب فنون و صنایع ادبی رشته فرهنگ و ادب می‌تواند شما را با صنایع شعری آشنا سازد.

«موفق باشید»

همکار محترم آقای محمدجواد

کراچی:

با سپاس از محبت شما و آرزوی توفیق متقابل به اطلاع جناب عالی می‌رسانیم که مسابقات علمی که شما سؤالات ادبیات فارسی آن را به همراه انتقادات خویش برای ما ارسال داشته‌اید از سوی این دفتر برگزار نگردیده و ما از کم و کیف آن بی‌اطلاعیم.

چنانچه مرجع برگزار کننده آن را برای ما مشخص نمائید نسبت به پی‌گیری قانونی امر اقدام خواهد شد.

همکار گرامی آقای محمدحسین

قربانی دبیر راهنمایی از رودسر نوشته‌اند:

با درود بیکران به همه‌ی دست اندرکاران سازمان پژوهشی و مجله رشد ادب فارسی خواهشمندم دست به سؤالات مطرح‌شده پاسخ دهید.

۱- در مصراع: باز کز آشیان برون نبرد، آیا «برون» قید مکان است یا خیر؟ یکی از همکاران معتقدند که «برون نبرد» فعل مرکب است و دلالتی هم آورده‌اند که اینجانب قانع نشدم. شما دارم یک قاعده کلی در مورد تشخیص (افعال مرکب) ارائه فرمائید.

۲- در دستور زبان فارسی کلاس دوم راهنمایی در تمرین درس صفت بیانی، صفت بیانی و نقش آن را خواسته است. خواهشمند است راهنمایی بفرمائید در بیت زیر کلمه (جهان) که صفت است نقش پیوسته دارد و یا مستندی؟ و کلمه (برق) چه نقشی دارد؟

بگفت احوال ما برق جهان است

دعی بیدا و دیگر دم نهان است

۳- در شعر زیر:

شنیدم که لقمان سیه‌فام بود

نه تن پرور و نازک اندام بود

منظور از «نه تن پرور و نازک اندام بود» چیست؟

۴- در نوشته‌ی زیر (درس معلم و شاگرد

فارسی دوم راهنمایی (نداشته باشند) فعل لازم

است یا متعدی؟ با ذکر دلیل:

معلم و شاگرد در مسیر تعلیم و تعلم در

جهت هدفی الهی و انسانی گام بردارند و هیچ

گونه انگیزه انتفاعی و مادی نداشته باشند.

پاسخ:

۱- در مصراع «باز کز آشیان برون

نبرد» «برون» قید مکان است؛ زیرا نشان‌دهنده

مکانی است که فعل «بریدن» در آن واقع می‌شود.

یکی از راههای شناخت فعل مرکب آنست

که جزء دوم «جزء فعلی» در غیر معنای حقیقی

خود به کار رود. مانند «سوگند خوردن» که

خوردن در معنای حقیقی به کار نرفته است.

برای اطلاع بیشتر می‌توانید به ج ۲ تاریخ زبان

فارسی دکتر خاتلری ساختمان فعل مراجعه‌نمائید.

۲- در مصراع «بگفت احوال ما برق

جهان است» جهان، صفت بیانی پیوسته است و

برق، نقش مستندی دارد زیرا ارکان جمله چنین

است:

احوال «ما» برق جهان است

مستدالیه مضاف‌الیه مست صفت پیوسته فعل ربطی

۳- در بیت «شنیدم که لقمان سیه‌فام بود

نه تن پرور و نازک اندام بود

منظور از مصراع دوم آنست که: «لقمان

خوشگذران و لطیف اندام (ناز پرورده) نبود.»

۴- فعل «نداشته باشند» در عبارت «معلم

و شاگرد در مسیر تعلیم و تعلم در جهت هدفی

الهی و انسانی گام بردارند و هیچ گونه انگیزه

انتفاعی و مادی نداشته باشند» متعدی است

زیرا سوم شخص جمع منفی ماضی التزامی از

مصدر «داشتن» می‌باشد و «داشتن» خود

مصدری متعدی است. و می‌تواند در جواب «چه چیز را» واقع شود چه چیزی را نداشته باشند؟ انگیزه انتفاعی و مادی را نداشته باشند البته در جمله فوق «را» نشانهٔ مفعول، حذف شده است.

□ همکار گرامی آقای حافظ امیری، از روستای دشتی کلاته بندر گز استان سازندران نوشته‌اند:

ضمن سلام امیدوارم که به سوالات بنده به عنوان دبیر ادبیات فارسی مقطع راهنمایی پاسخ دهید.

۱- برای تدریس انشای راهنمایی (اول- دوم- سوم) چه روشی را ارائه می‌دهید تا کار را از اصطکاک الگوها نجات دهد.

۲- مصرع دوم بیت زیر را معنی کنید. شنیدم که لقمان سیه‌فام بسود نه تن بسرور و لاغر اندام بسود

۳- آیا بهترین راه شناختن اسمهای معرفه نداشتن علامت نکره است؟

۴- راه تشخیص مصدر و فعل مرکب از مصدر و فعل ساده چیست؟ پاسخ:

۱- تدریس انشاء بیشتر در گرو اطلاع و تجربه معلم است، شما می‌توانید از آیین نگارش کتابهای فارسی عمومی یا از دیگر کتب آیین نگارش استفاده فرمائید مثل کتب آیین نگارش تألیف آقایان دکتر محمدجواد شریعت، احمد سیبوی.

۳- ساده‌ترین راه شناختن اسم و معرفه نداشتن علامت نکره است.

ج- در مورد پاسخ سؤال ۲ و ۴ می‌توانید به پاسخی که در همین صفحه در جواب آقای محمدحسین قربانی داده شده توجه فرمائید. موفق باشید

□ همکار گرامی آقای عبدالکاسم یوسفینی از سوسنگرد نوشته‌اند:

با سلام و درود خدمت همه نلاسنگران راه تعلیم و تربیت چند سؤالی در رابطه با دستور زبان فارسی دارم که ذیلاً خدمت شما ارسال می‌دارم.

۱- در کتاب فارسی سال سوم رشته غیر

فرهنگ و ادب چاپ ۶۸ صفحه ۲۱۸ در رابطه با فعل مجهول نوشته شده، که همیشه مفعول در جمله معلوم، مستدالیه جمله مجهول است. مانند: کتاب خوانده شد، در حالی‌که در کتب دستور زبان از جمله دستور دکتر خانی‌نری نوشته شده که فعل مجهول فعلی است که نهاد آن مفعول باشد. حال پرسش اینجاست که اولاً: مستدالیه در جمله‌هایی می‌آید، که فعل آنها ربطی باشد و فعل جمله کتاب خوانده شد فعل تام است (انجام دادن کار را بیان می‌کند) اصل فعل خواندن است...

۲- در کتابهای دستور سال اول و دوم مراکز تربیت معلم رشتهٔ ادبیات «صفحه ۱۷ و ۳۰» نوشته شده است که فعل امر دو صیغه دارد. اما در کتاب فارسی و دستور دوم راهنمایی «صفحه ۱۶۰» درس بسن و شناسه نوشته شده که فعل امر سه صیغه دارد.

۳- در کتاب سال اول راهنمایی صفحه ۱۲۲ درس نهاد و گزاره عنوان درس با کلمات نهاد (مستدالیه) و گزاره (مستند) نوشته شده است. حال پرسش این است که منظور از نهاد (مستدالیه) چیست؟ آیا می‌خواهد بگوید که نهاد همان مستدالیه است؟ یا می‌خواهد انواع نهاد را به دانش‌آموز یاد بدهد؟ پاسخ:

۱- علت اطلاق مستدالیه به مفعول جمله معلومی که در جمله مجهول واقع می‌شود این تعریف مستدالیه است که برخی از دستورنویسان آن را بیان کرده‌اند.

«مستدالیه: شخص یا شیئی است که فعل بدان استناد داده شود.»

بر اساس این تعریف هیچ تفاوتی میان این سه جمله نیست:

احمد کشته شد احمد رفت احمد بیمار شد

زیرا در جملهٔ اول «کشته شدن» در جمله دوم «رفتن» و در جمله سوم «بیمار شدن» به احمد استناد داده شده است. حال با این توضیح می‌توان دریافت که اطلاق مستدالیه بر «احمد» در جمله اول که در حقیقت مفعول جمله معلومی

بوده است بر اساس این تعریف است نه آن تعریف رایج از مستدالیه که آنرا خاص جملات استنادی با فعل ربطی می‌داند.

۲- فعل امر دارای سه صیغه است که دو صیغه آن رایجتر است. دوم شخص مفرد، دوم شخص جمع و اول شخص جمع. (برای اول شخص جمع می‌توان به این مثال توجه کرد): بچه‌ها، برویم. «برویم» در این جمله فعل امر است.

۳- مقصود کتاب فارسی و دستور سال اول راهنمایی از گذاشتن مستدالیه در برابر نهاد آن است که نشان دهد هر دو اصطلاح به یک معنی‌اند، با توجه به تعریف مستدالیه که در پاسخ شماره (۱) بدان اشاره کردیم.

□ همکار گرامی آقای محمدرضا پناپیان دبیر راهنمایی بروجن نوشته‌اند:

با آرزوی موفقیت و پیروزی سواردی را جهت ملاحظه از کتابهای درسی راهنمایی ارسال می‌دارم چنانچه صلاح می‌دانید نسبت به حکم و اصلاح آن اقدام نمائید.

پاسخ: یا تشکر و سپاس از اصلاحات پیشنهادی شما دربارهٔ کتب درسی، توجهتان را به پاسخ پرسشهایی که طرح نموده‌اید جلب می‌کنیم:

۱- «روا» هر چند شکل تطوّر یافته «رواک» زبان پهلوی ساسانی است؛ اما در زبان فارسی امروز با شکلی از انواع صفت فاعلی قابل تطبیق است. «بن مضارع + الف مانند: بینا، توانا...» و از لحاظ معنی هم با این فرض که از مصدر «رفتن» مشتق باشند هماهنگ و بیان آموزشی آن هم ملموس‌تر است بنابراین دستور نویسان آن را صفت فاعلی و مشتق دانسته‌اند:

۲- اجزای کلمه فرمانروایی عبارتند از: فرمان + روا + ی (واسطه) + ی (مصدری) توجه: «ی» واسطه آن است که هر گاه در یک کلمه دو مصوّت بلند (صدای بلند، آ او، ای) پشت سرهم واقع شوند برای آسان ساختن تلفظ، بین آنها می‌آید مانند: داناپان

۳- هدف تمرین ۲ در ص ۱۰۱ (کتاب ۱۳۶۸) آشنایی دانش‌آموزان با پسوند «زار» است.

پیش روشنلان خوش نشین،
 نفس، آئینه را زبان دارد
 (طیب / ص ۴۴)

ز سوز هجر دانی حال بی تابان خویش از تو
 در آتش دیده‌ای ریزد کی منت سندی را؟
 (مشتاق / ص ۴)

هم به ما رحم آورد آن نعله خو
 سوزد آتش را اگر دل برکباب
 (مشتاق / ص ۱۸)

رنگین ز عنا نیست که آن پنجه خونین،
 چون پنجه قصاب خضابش همه خونست
 (مشتاق / ص ۲۱)

گرددت ز بسکه طایر دلها نمانده بال
 پای جبرافت از بر پروانه پرشده است
 (مشتاق / ص ۳۰)

باده رسید و از کرم ساقی بزم پر گرفت
 از سر شیشه پنبه را و از خم باد، خنت را
 (عاشق / ص ۸۷)

بجز این چه طرف بستم به چمن جدا ز رویت
 که جو غنچه جامه بر تن ز غمت دریدم آنجا
 (عاشق / ص ۸۹)

بس خواب روی ترا دیدم و بس این شادم
 که دیده همچو خیال تو رونمایی داشت
 (عاشق / ص ۱۶۴)

خالی است کیسه‌ات چو ز نقد وفا، چه سود
 ما را گر از متاع محبت دکان پر است
 (آذر / ص ۱۷۵)

اهل وطن بهم همه یارند و من غریب
 هرگز کسی ندیده کسی در وطن غریب
 (رفیق / ص ۱۶)

۸ - نشانه‌هایی از دعاوی و تسویحات
 غریب:

دیده برهت دریا نگشایم جو صدف
 فطره اشک بود گوهر نهوار مرا
 (طیب / ص ۵)

زان بکوی عدم خوش که جز آن کوی کجاست
 که نه آنجا بکسی کار کسی افتاده است
 (مشتاق / ص ۲۰)

نشستم ز دیر صفان خانقاه را
 گم کرده‌ام ز بیخودی خویش راه را
 (عاشق / ص ۷۶)

گرز تو روز و فاتم نسوید وصل نیافت
 بر گم این همه غیر از چه آرزو مند است
 (آذر / ص ۱۷۴)

اگر بقامت موزون کند دل هاتف
 نه جرم او که تقاضای طبع موزون است
 (هاتف / ص ۶۱)

ناد از آنم به درد تو که مرا
 در دل اندیشه دوا نگذاشت
 (صباحی / ص ۱۲)

زان نال ز غم درد که درد غم تو
 باعث صبر من و موجب تسکین من است
 (رفیق / ص ۱۴۵)

۹ - نشانه‌هایی از بیان نوعی درد و شور
 خاص:

از طیب خسته گر احوال، پرسندت، بگویی
 دیدمش در بستر غم ناتوان افتاده است
 (طیب / ص ۱۲)

مشتاق درد نامه عشاق خوانده‌ام
 افسانه‌ای به قصه دردم نمی‌رسد
 (مشتاق / ص ۳۶)

گردی است ز من باقی و ترسم که تو از ناز
 تا یاز کنی چشم نیایی انرم را
 (عاشق / ص ۲۹)

آنکه میخندید بر حالم ز عشقت پیش از این
 گر باین زاری مرا میدید، اکنون می‌گریست
 (آذر / ص ۱۸۰)

بهر من غمزه، هر شب و روز آمده
 بساره دل مسانده، لغت جگر ماحضر
 (هاتف / ص ۲۲)

میبرم و از مردن من آگهیست نیست
 یارب که دعا کرد چنین زار میبرم؟
 (صباحی / ص ۳۰)

۱۰ - شخصیت بخشی:

طیب از آتش عشقت سراپا سوخت حیرانم
 که از پای دلش خاری هوس بیرون نمی‌آید
 (طیب / ص ۴۷)

بگویش می‌رود گاهی ز من آهی نمی‌دانم
 باو میگوید احم حال من گاهی، نمی‌دانم
 (مشتاق / ص ۷۴)

نقش خیال لیلی از با نکند ز دیده‌ام
 از گل و لاله برکم دامن کوه و دشت را
 (عاشق / ص ۸۷)

بختم که سر خواب برآورده بود خفت
 سروی که سایه بر سرم افکند بود رفت
 (آذر / ص ۱۰۲)

سب چنان تیره شد که وام گرفت
 گونی از روزگار من تاری
 (هاتف - ص ۴۱)

ز تیغ جفای او، از دل
 رفتم آهی کنم، وفا نگذاشت
 (صباحی / ص ۱۲)

ای داغ غم تو همچو نسوید
 در گردن جان و دل حایل
 (رفیق / ص ۱۲۵)

چون شاخ گل، به پهلوی من تانست، خاست
 چون ماه تو، بدیده من تانمود، رفت
 (آذر / ص ۱۸۳)

سر دشمن یزیر با لهنک آرد چنان آسان
 که چابک دست خیاطی کشاندر نسته در سوزن
 (هاتف / ص ۳۹)

ماه نو را خمیده فد، که برد
 پیش محراب ابروی تو نماز
 (صباحی / ص ۲۵)

جای نان اندر بغل خواهیم لغت دل نهاد
 جای آب اندر سبو خون جگر خواهیم کرد
 (رفیق / ص ۷۷)

این سخن جان دامنم بر تافته است
 بوی پیراهان یوسف یافته است
 زیرا استاد سبعمی چندی در حوزه علوم
 دینی در درس اساتید ملا عبدالعظیم مجتهد و
 شیخ حبیب اله کاشتری^۲ با او همدرس بودند.
 دانشمند و محقق گرانقدر جناب آقای سید
 عبدالحمید حیرت سجادی^۳ نقل می کردند که
 بارها از اسناد حاج سید محمد شیخ الاسلام در
 دانشگاه تهران شنیده ام که می فرمود:
 من و آقای حمدی عموم و خصوص من
 وجه هستیم بدین معنی که هر چه من می دانم او
 می داند و هر چه او می داند من نمی دانم.
 استاد فقید از آنجا که فرزند جسمانی
 نداشت کتابخانه شان را که شامل تعداد قابل
 توجهی کتب خطی و چاپی نفیس بود به وصیت

۲ - ترجمه رساله فلسفه نماز و رساله الطیر
 ابن سینا
 ۳ - ترجمه مرآت الفلسفه طنطاوی
 ۴ - ترجمه رساله حی بن یسقطان ابن سینا
 شیخ اشراق، ابن طفیل
 ۵ - ترجمه اربعین فی اصول الدین امام محمد
 غزالی
 ۶ - لامیه العرب و لامیه العجم و لامیه الکرده
 و قصیده بانت سعاد و برده که جز مورد تشم،
 مابقی منتشر و مورد استفاده و استقبال اهل
 فضل واقع گردیده است.
 این ستاره درخشان در شب نهم آذرماه
 یک هزار و سیصد و شصت و شش شسی برابر
 هشتم ربیع الثانی سال ۱۴۰۸ هجری قمری بر
 سینه خاک نشست و در قبرستان «تابله» در
 شمال شهر سنندج در میان اندوه انبوه اساتید و

ایران اسلامی هر جا از بزرگانی این چنین
 خبری دارند که بی ریا عمری در محفل درس و
 بحث چون دُر در صدف کلاس درخشیده به
 صندوق عدم بازگشته اند یا بادی و نامی از آنان
 در مجله رشد ادب فارسی که ادای این دُین را
 بایشی بر خود واجب بداند مسؤولیت اخلاقی و
 وجدانی خویش را به انجام برسانند
 ان شاء الله

استاد فقید در تواضع و فروتنی نمونه بارز عالم واقعی بود و معلومات کسبی بضاعت مزجات می نداشت و از تقاضا برید و دانش جلد ان خودداری میکرد

ایشان به کتابخانه شهر سنندج واگذار فرمود
 و برای اجرای تربیت اخلاقی و اسلامی در
 طول دوران حیات کودکان مستضعف و
 بی سرپرست از کلبمی و مسلمان که کلبمی ها
 پس از بلوغ و تکلیف به اسلام مشرف می شدند
 در ظل حمایت و حضانت گرفت و با مسؤولیت و
 تعهد خاصی که از جمیع جهات برای نگهداری
 آنان متوجه خود می دید همچون فرزندان صلیبی
 خویش به جامعه تحویل دادند.

علما و اهالی گنجینه وار دهن گردید حقیر را در
 ماده تاریخ ارتحالش قطعه ای است بدین
 مضمون:
 دانشی مرد بزرگ راد «برهان» ادب
 پور «عرفان» «حمصی» آن استاد بی همتا گذشت
 همچو شاهین در سپهر روشن و الای علم
 بال زد تا از حریم خاکی دنیا گذشت
 در بلاغت «سعید تستار انیش» بُد همقرین
 عطر عرفانش ز کوی حضرت «صبرا» گذشت
 باب «تفسیر جلالین» از که آوردی به یاد
 مظهر «بیضاوی» او از بدیضا گذشت
 در «پواقف» آنچه ان واقف که خواهی مدح او
 گوید آری همچو «ایچی» عالمی دانا گذشت
 کرد بر من طبع «سلطانی» ز سال کسوج او
 رهروی «غفران له» گفت و نسیم آسا گذشت
 امیدوارم که عزیزان مشفق در سراسر

تالیفات

هر چند اشتغال بامور تدریس و تحقیق و...
 مجال تالیف و تصنیف بیشتر نمی داد اما باز
 آثار ایشان از جمله یادگارهای ارزنده فرهنگی
 بشمارند که عبارتند از:
 ۱ - ترجمه مشکوة الانوار امام محمد غزالی

زیر نویسها:

- ۱ - کارنامه حمای
- ۲ - اکثر اساتید گروه ادبیات و علوم انسانی «فارسی
 و عربی» دانشگاه سنندج از جمله شاگردان استاد فقید
 به شمارند.
- ۳ - شرح حال مرحومان ملا عبدالعظیم مجتهد و شیخ
 حبیب اله کاشتری، در کتاب مشاهیر کُرْد ج ۲۱ تألیف
 استاد بابامردوخ روحانی انتشارات سروش سطور
 است.
- ۴ - آقای سید عبدالحمید حیرت سجادی فرزند
 مرحوم رکن الاسلام اولین ریاست معارف کردستان
 از فرهنگیان با سابقه و محقق که سالها به تدریس در
 دبیرستان های تهران اشتغال داشته و اکنون در شهر
 سنندج دوران نفاذ را می گذرانند از جمله کارهای
 ارزنده ایشان اثر وزین «قرآن و نظم پارسی» می باشد
 که در تألیف آن بسی رنج برده اند و در صورت نشر از
 مأخذ اهل فن خواهد بود. دیگر تذکره هزار شاعر
 پارسی گوی کرد و گلزار شاعران کردستان که منتشر
 شده است.
- ۵ - از جمله کتب نفیس اسناد فقید اولین نسخه مدون
 قاموس که بخط مؤلف تحریر یافته و در کتابخانه
 ایشان موجود بود.
- ۶ - «تابله» نام درختی است.
- ۷ - «غفران له» به حروف ابجد ۱۳۶۶ که ماده تاریخ
 فندان ایشان است.

جمله اسمیه باشند. ولی جملات ۲ و ۴ با کاربرد فعل اسنادی دیگری، همچنان جمله اسنادی خود را حفظ می‌کنند. بنابراین خواهیم داشت:

- ۱- درمی‌شروع شد. (جمله فعلیه با فعل مرکب)
- ۲- مدرسه تعطیل شد. (جمله اسمیه)
- ۳- او تنبیه شد. (جمله فعلیه با فعل مرکب)
- ۴- آب جاری شد. (جمله اسمیه)

(ب) - بررسی نحوی عناصر غیر فعلی در ساخت فعل مرکب.

عناصری که در مفهوم فعل مرکب دخالتی ندارند ولی در بین اجزاء صرفی و غیر صرفی فعل مرکب وارد می‌شوند و اغلب به صورت مضاف‌الیه، صفت، نشانه جمع، ضمایر پیوسته و «ی» نکره ظاهر می‌شوند در حقیقت دارای جنبه‌های نحوی دیگری بوده و از گونه‌های متفاوتی می‌باشند. این عناصر علیرغم درون‌گیری در ساخت فعل، تعلق و وابستگی به اجزاء فعل ندارند و متعلق به جایگاه دیگری در جمله می‌باشند.

از آنجائیکه یک کلمه یا گروه اسمی در یک جمله ساده، دو نقش دستوری نمی‌پذیرد (صرف نظر از مسئله تنازع نقش‌ها در جملات مرکب)، با بررسی جمله زیر نقش بیرون فعلی این عناصر مشخص نمی‌شود و به ما حکم می‌کند که در تعیین نقش این عناصر درونه گیر به پایگاه اصلی آنها که خارج از فعل است توجه داشته باشیم نه به رابطه ظاهری آنها با اجزاء فعل. جمله:

«هیچ مسلمانی نیست که آرزوی آن سعادت و سیادت نخستین را نکند.»

ظاهراً عبارت «آن سعادت و سیادت نخستین» مضاف‌الیه جزء غیر صرفی فعل، یعنی «آرزو» است. اگر در تعیین نقش، آن را مضاف‌الیه بدانیم حرف نشانه مفعولی «راه ما» را از این قضاوت منصرف می‌کند و از طرفی

فعل «آرزو می‌کند» یک فعل متعدی و نیازمند مفعول است. بنا به این در دلیل نقش اصلی این عبارت همان نقش مفعولی است و نقش مضاف‌الیه‌ی آن بی اعتبار می‌شود. در زیر نمونه‌هایی از این قبیل لانه‌گیری‌ها آورده می‌شود:

- ۱- نشانه جمع در ساخت فعل مرکب متعلق به جایگاه قید.

مثال:
الف) او ما را پندها داد - او ما را بسیار پند داد

ب) این میکانیکل بسیار سختیاش کنید
این میکانیکل بسیار سختی کشید

- ۲- مضاف‌الیه در ساخت فعل مرکب متعلق به جایگاه متمم. مثال:

الف) یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم.
یک شب درباره ایام گذشته تأمل می‌کردم.

ب) روزها خدمت مردم می‌کرد و شبها عبادت خدا، روزها به مردم خدمت می‌کرد و شبها برای خدا عبادت می‌کرد.

- ۳- مضاف‌الیه در ساخت فعل مرکب متعلق به جایگاه مفعول. مثال:

الف) مشکل خویش بر پیرمغان مردم دوش کاو به تأیید نظر حلی معما می‌کرد.
کاو به تأیید نظر معما را حل می‌کرد.

ب) در آن مدرسه تحصیل علم کرده و دانش اندوخته بود

در آن مدرسه علم را تحصیل کرده و دانش اندوخته بود.

- ۴- صفت در ساخت فعل مرکب متعلق به جایگاه قید.

مثال:
الف) - در راه و وصول به هدف کوشش فراوان کرد.

ب) در راه و وصول به هدف بسیار کوشش کرد.

ب) او را کتک مفضلی زدند.
او را مفضلاً کتک زدند.

ج) حکم دروغ دادی و گفشی حقیقت است
کار تباه کردی و گفشی تباه نیست

به دروغ حکم دادی و گفشی حقیقت است.
۵- «ی» نکره در ساخت فعل مرکب متعلق به جایگاه قید.
مثال:

الف) رنجیده نگاهی کرد. (با مفهوم قید تکرار در جملات مثبت)

ب) - در این راستا تلاشی نکرد. هرگز در این راستا تلاش نکرد. (با مفهوم قید نفی در جملات منفی)

۶- مضاف‌الیه در ساخت فعل مرکب متعلق به جایگاه نهاد.
مثال:

فصلی در همانروز اتفاق بیاض افتاد.
بیاض فصلی در همانروز اتفاق افتاد.

زیرنویسها:
۱- این جزء غیر فعلی در فعل مرکب «جزء غیر صرفی» نامیده می‌شود.

۲- برای آشنایی بیشتر با همکردها که گروه قابل توجهی از افعال ساده را شامل می‌شود، به کتاب تاریخ زبان فارسی جلد دوم تألیف دکتر خانلری مراجعه شود.

۳- مصدر «کردن» به ندرت به صورت ساده به کار می‌رود و گرایش زیادی به ترکیب دارد حتی گاهی با مصدرهای عربی نیز ترکیب می‌شود تا ظاهراً مصدر مرکبی بسازد که این کاربرد چندان صحیح نیست زیرا که مصادر عربی، خود معنی مصدری دارند و نیازی به ترکیب ندارند مثال: «در تنبیه کردن او عجله نکند» که بهتر گفته شود: «در تنبیه او عجله نکند»

۳ - Lexical

۵ - Grammatical

منابع:

- ۱- دستور زبان فارسی تألیف دکتر خانلری
- ۲- تاریخ زبان فارسی تألیف دکتر خانلری جلد ۲
- ۳- دستور زبان فارسی تألیف دکتر حسن انوری

جلد ۱ و ۲

۴- یادداشت‌های شخصی نگارنده. مثالها اغلب از کتب ادبیات دوره دبیرستان انتخاب شده.

۵- برای مطالعه جزئیات به تاریخ زبان فارسی تألیف دکتر خانلری جلد دوم مراجعه شود.

عشق، و نیز فرزندان معنوی مان «عراق»

انداختند



«آتش» به جان آن شیر ناپاک خورده
دزدآلوده دامن شهر بیفتد که چو نان لاشخور
اسباب و اناجیه محقر زندگی مرا و نیز کمیاب
کتابهای مرا از خانام به بغما برد - و حتی به
در و پنجره خانه مورد اصابت راکت من هم
رحم نکرد - و بالاخره «او» و سگان درنده
تازی، امکان بازگشت مجدد سرا به «خانه و
کاشانهام» به «آبادان دوست داشتنی» که با همه
جویی که بر من روا داشت همیشه دوستش
خواهم داشت و به «دبیرستان این سینا» از بین
برد!

«من» چرا اینک بساید از «آبادان» و
«این سینا» دور باشم؟ آیا اگر خانام سقفش
فرو نریخته بود و امکان حمدآفل سکونت
شخص خودم تنها در آن مقدور بود، اکنون من
در این سوی ایران به یاد آن «در دانه‌ها»
حسرت می‌خوردم؟!

در هر حال «من» و «ما» و «ایشان» که بر
«او» و «آنان» نمی‌بخشیم، و امید آنکه «خدای»
نیز بر «بعثیان» گرگ‌تر از گرگ ناندان مسلط
که «خانه» و «کاشانه» ما را ویران کردند نیز
بخشاید.

توسن کلام، شبان در دشت سپید کاغذ
همچنان جولان می‌دهد و اختیار از کف من
رویده است!

به ساعت می‌نگرم، دقایقی چند از سه
بامداد گذشته است، با اینکه «این همه» گفته‌ام
ولی می‌بینم که هنوز هم از «مولوی» صد متوی
چندین ده منی بیشتر «حرف» برای «گفتن» دارم
اما چه می‌شود کرد؟ «حدیث عشق» هیچگاه با
«گفتن» و «نوشتن» به سر نرسیده است، چونان
که این مقال هم هر قدر که ادامه یابد، باز هم
شاید نتواند، گوشه‌ای از آنچه را که در این
نیم‌شب آغازین پاییز در ذهن من می‌گذرد،
بیان دارد!

«یک قصه پیش نیست حدیث عشق وین عجب
کز هر زبان که می‌شنوم نام‌مکرر است»

بنویسم که اگر چه نمی‌توانم برایش کاری کنم
کارستان، اما حداقل می‌خواهم بر این صحیفه
بنگارم که «من» جزئی از «این سینا» بودم -
شاید هم در سبانه اموال آن دبیرستان نامی هم
از من رفته باشد و نحلیل شماره‌ای به نام من
اختصاص یافته باشد - پس چرا آن «بی‌وقا»
باری که هرگز دلازار نبود، اینک بدون آنکه
مرا در کنار داشته باشد، «سرغکان عشق» را،
«پرستوهای تازه به لانه برگشته» را در خود
جمع کرده و «تاریخ» را بدون حضور من در
شهر «عاشقان پاک‌باخته» - آبادان - آغاز
کرده است؟!

حتی از نظرم گذشته که در این میان، آقایان
«عطائی» و «مسعودنیا» رئیس، و معاون اداره
آموزش و پرورش آبادان که هر دو، از دوستان
همکاران بسیار بسیار عزیز من بوده و پیوسته
لفظی بر من داشته‌اند، مقصّرند که «من» و «ما»
را برای شرکت در مراسم افتتاح دبیرستان به
آبادان دعوت نکرده‌اند؟!

افکارم مجدداً مرا به ۹ سال پیش
برمی‌گرداند، به روزی چون امروز - چهارم
مهرماه - که برای آخرین بار با حسرت شهر
را از نظر گذراندم و با سلالی و صف‌ناپذیر و
بی‌بایان و از سر اضطراب مانند بسیاری دیگر از
«آبادانیان» پای پیاده تاجر بهمنشیر - استگاه
۷ یادروازه اهواز - بانفاق همسرم آمدم و شهر
را به «خدایش» سیردم و سیردیم، و... به خاطر
آوردم که هیچگاه در طول این همه سال، فکر
نمی‌کردم که اگر دیگر بار «این سینا» چونان
دیروز شروع به «فعالیت مجدد» کند و من زنده
باشم، در گوشه‌ای از حیطه آن - که برای من
از باغ بهشت دست کمی نداشته و ندارد -
حضور نداشته باشم!!

«آتش» به جان «گرگ» فندک‌این بنا نهاد!
«آتش» به جان «۱۰۰ دام» و «صدامیان»
بیفتد که بین «من» و «این سینا» و «آبادان» و
«صمیم همکاران عاشق خدمت» در آن مسجد

پس، ذهن از «فکر کردن»

لب از «گفتن»

و قلم از «نوشتن»

«معاف» می‌دارم، به این امید که در این جا

- در شهر اصفهان - هم بتوانم «این سینا»ی

دیگری را خدمتگزار باشم. - ان‌شاء... -

و... سرانجام می‌روم تا بلکه در بستر،

«خواب» را چون «زلزال رود»ی بر دشت

خونین «چشماتم» جاری کنم! اما «خواب» کجا

و من «بی‌خواب» کجا؟!

ساعت ۳:۳۰ دقیقه بامداد سه‌شنبه چهارم مهرماه

۱۳۶۸

معاون پیش از جنگ دبیرستان این سینا و دبیر

کنونی (مأمور به خدمت آبادان) در دبیرستانهای

اصفهان

زیرنویسها:

۱ - اشاره به سی سال پیش و جراحتهای نفسی دارد.

۲ - جز پیش بل

۳ - روز قبل بجمعا و اتومبیل را به اهواز برده بودیم

و در منزل دوستی گذاشته بودیم.

استفاده از قافیه‌های (مُرَدَف) که در دیوان حافظ از بسامد بالائی برخوردار است، به علت کشیدگی هجای پایانی و استداد آهنگ شعر در پایان هر بیت، دارای ارزش موسیقائی است کلماتی مانند: گلپیز - مردمان - عتاب - غمگسار - درویش - بنوش - ارغوان - گلپانگ - که رَدَف ساده یا سرگب دارند، به علت به کار رفتن یکی از سه هجای بلند (آ - او - ای) در ساختمان آنها، نسبت به سایر کلمات بار آهنگین بیشتری دارند. و هرگاه قافیه واقع شوند در غنای موسیقی کناری شعر مؤثرند. استفاده از کلمات مختم به هجای گشاده^{۱۲} نیز چونان مورد پیش گفته، در طنطنه آهنگ کناری شعر تأثیری بسزا دارد. حافظ از این کلمات در قافیه و ردیف بسیار استفاده می‌کند. صنعت اعنات یا لزوم مالا یلزم، یعنی التزام حرف دخیل بعد از الف تأسیس نیز از مواردی است که در دیوان حافظ از بسامد بالائی برخوردار است و قافیه را بار آهنگین غویتری می‌بخشد:

هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایل
هر کوشید گفتا لله در قایل
در تمامی ابیات غزلی که مطلع آن مذکور افتاد حرف دخیل (ی) رعایت شده است حال آنکه رعایت حرکت دخیل به تنهایی، متضمن صحت قافیه است.

از سر کوی تو هر کوبه ملالت برود
نور کاش و آخر به خجالت برود
من و آنکار شراب این چه حکایت باشد
غالباً اینقدرم عقل و کفایت باشد
بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد
هلال عید به دور قدح اشارت کرد
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
ونسدر آن خلوت شب آب حیاتم دادند
در تمام ابیات غزلهائی که مطلع‌شان نوشته آمد، به ترتیب حرف دخیل (ل - ی - و - ت)

رعایت شده است. در مجموع غزل حافظ شبکه درهم تنبیده‌ای است از عناصر آهنگین گوناگون چون: سجع، جناس، نغمه حروف، موازنه، اعنات، تجزیه این موسیقی به عناصر سازنده آن بسیار مشکل است. تعیین عوامل آهنگین یاد شده را در ابیات زیر به خواننده وامی‌گذارم.

در کعبه کوی تو هر آن کس که در آید
از قبله ایرونی تو در عین نماز است
بیا که قصر اعلی سخت بست بنیاد است
بیار بساده که بنیاد عمر بریاد است
دوش آگهی ز یار سفر کرده داد بساد
من نیز دل به بسادهم هر چه بساد آید
لب‌لعل و خط منکین چو آنش هست اینش هست
بنازم دلیر خود را که حسش آن و این دارد
همه این عناصر آهنگین هم که مشخص شود شعر حافظ «آنی» دارد که به لفظ در نمی‌آید.

✽ حافظ از اوزان سالم فقط سه وزن را آزموده است:

هزج مثنوی، رجز مثنوی و معتقار مثنوی.

لطیفه نهانی موسیقی شعر او را فقط در موازنه و سجع و جناس نمی‌توان سراغ گرفت. «گاه شیوه ترکیب الفاظ و ارتباط آن با معانی»^{۱۵} موجب ایجاد فضائی آهنگین در شعر می‌شود که تعریف گریز است. در این زمینه هر چه گفته شود قیائی است ناساز که بر بی‌الای سرو چمان بوستان ادب فارسی کوتاه می‌آید. سخن کوتاه با این شعر خوش آهنگ در حاله‌ای از عطر و نور و موسیقی بر مدار حیرانی می‌گردد تا از خود رها می‌شوی؛ و یکی می‌شوی، با حافظ، با موسیقی مواج کلام او که تار و پود نامرئی بافت حریر گوتش به دست و پایت می‌ریزند. در شگفت می‌مانی؛ و نماز شیفتگی را به اقتدای بلندای قامت صدر نشین دیوان غزل قامت می‌بندی.

ز آنجا که برده‌پوشی عفو کریم توست
بر قلب مایبخش که نقدیست کم عیار

زیر نویسها:

- ۱ - علی عثمان هجویری، کشف المحجوب، زوکوفسکی، ص ۵۲۳
- ۲ - افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد ۲، رساله ایون ص ۶۱۱
- ۳ - دکتر خانلری، وزن شعر فارسی، چاپ دوم، ص ۱۹
- ۴ - محمدرضا شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی، ص ۹۳
- ۵ - دکتر شفیع کدکنی نوع چهارمی از موسیقی نیز برای شعر قائل است که شامل انواع تناسب و نسیج و تضاد می‌شود. اما اطلاق لفظ آهنگ به این نوع نظم که حاصل تناسبی معنایی است، مستند می‌نماید.
- ۶ - با احتساب وزن مثنوی نام و معنی نامه، می‌شود ۲۳ وزن
- ۷ - طبق قواعد جدید علم عروض، هجای پایانی مصراعها بلند محسوب می‌شود، بنابراین مقصور و اصلم یکی انگاشته می‌شوند. همچنین است در مورد سایر اوزان.
- ۸ - وزنی است که در آن هر مصراع به دو نیم مصراع تقسیم می‌شود و هر نیم مصراع شامل دو رکن است.
- ۹ - این وزن طبق قاعده «تفسیر کثیر در ارکان» بدین اسم نام‌گذاری شده، آن را به یکی از زحافات بحر رجز و مسرخ نیز می‌توان نامید.
- ۱۰ - این وزن را به صورت «فاعِلن مفاعِلن فاعِلن مفاعِلن» نیز می‌توان تقطیع کرد.
- ۱۱ - این اصطلاح را که دکتر خانلری به کار برده است، هم حرفی با واج آرانی هم نامیده‌اند و معادنی است برای Alliteration.
- ۱۲ - دکتر میروس شمسیا این دو نوع را از هم جدا کرده است. اجتناع صامت‌ها را هم حرفی و اجتناع مصوت‌ها را هم صدائی خوانده است. «نگاهی تازه به بدیع ص ۵۷».
- ۱۳ - در این زمینه مراجعه نمود سه مقاله دکتر ضیاء‌الدین مجادی تحت عنوان «قافیه در شعر حافظ» حافظ شناسی، جلد پنجم
- ۱۴ - هجای سه هجائی است که مختم سه صامت است، هجای گشاده به صورت ختم می‌شود، وزن شعر فارسی ص ۱۴۰
- ۱۵ - «موسیقی کلام حاصل ترکیب آهنگ و معانی سهفته کلمات است» حافظ شناسی، جلد پنجم، «موسیقی و جهان بینی شعر حافظ» ص ۷۲

کدام بیدل؟

اشاره:

آنچه در پی می‌آید اشاره‌ای است گذرا در پاسخ به مقاله «کلاسی بر شاعر آیین‌ها» که در شماره شانزدهم رند ادب درج شد. بازتاب و بیان هر اندیشه در رند ادب فارسی یقیناً مخاطبانی را بر آن می‌دارد تا در مقام نقد و نکته‌سنجی برآیند و این خود سبب تقابل اندیشه‌هاست و تلاشی در روشن شدن ابهامات. و درج این نظرات در رند ادب فارسی در این راستاست.

با عرض سلام و آرزوی توفیق و بهروزی بکلیک دست اندرکاران زحمتکش تبه و نثر مطالب رشد که با گذشتن از سوانح و مشکلات احتمالی در مسیر راهی که به منظور اعتلا بخشیدن به فرهنگ و ادب این سرزمین و بوم در پیش گرفته‌اید همواره مؤید و سربلند باشید. مطلبی به نظرم رسید که لازم دیدم در چند سطری به عرض برسانم، شاید که قطره‌ای باشد در برابر دریای توفنده و جدانهای بیداری که دفاع از حق و حقیقت را جزئی از رسالت قلم‌زنی خویش می‌دانند. اینجانب به هنگام مطالعه رشد آموزش ادب فارسی شماره مربوط به پائیز و زمستان سال ۶۷ به مقاله‌ای برخوردیم تحت عنوان «کلامی بر شاعر آیین‌ها».

که نویسنده در بخشی از مقاله می‌نویسد «دیوان غزلیات بیدل» در دو جلد هر چند با جایی آشفته و بی‌نظم از طرف نشر بین‌المللی همراه با مقدمه‌ای بجا در حقیقت همان اندازه که صاحب اقتدار ادبی در قلمرو سبک هندی دارد بیدل نیز توان هیایی و دوشادوشی با وی را دارد (شما قصد تحلیل و بررسی موقیبت ادبی بیدل را دارید یا تعریف و تمجید از بیدل را و اصولاً چطور شد که ناگهان سر از سرای صائب درآوردید؟).

ایشان نوشته‌اند که: خاطر می‌آید سالها که هنوز صحبتی و تحلیلی از شخصیت بیدل نبود مرحوم دشنی (کدام دشنی معلوم نیست!) در کتابی درباره سبک هندی یا عبار خاص خویش نوشته بود (عیار خاص آن مرحوم چه

بود مشخص نیست) و نوعی محک عاطفی (این دیگر چه نوع محکی است حقیر نمی‌دانم!) به سراغ بیدل رفته بود و (تقریب) دو فصلی از امتیازات بیدل گفته بود و حتی در مقام مقایسه عنوان کرده بود که کدامشان قهرمان سبک هندی است (بالاخره معلوم شد کدامشان برنده مدال مسابقه شده‌اند). و باز ادامه می‌دهند:

«راستی کدامشان قهرمان سبک هندی است بیدل یا صائب سوالی که هنوز بسا بی‌پاسخ مانده باشد که آیا براسنی قهرمان سبک هندی کیست (اگر به زعم نویسنده مقاله مرحوم دشنی به این سوال پاسخ داده‌اند که دیگر چه جای سوال مجدد است و اگر نه که ذکر خاطره‌ای از آن مرحوم در اینجا چه معنایی دارد؟) و می‌نویسند:

«راستی اگر نتوانستیم وجوهات قهرمان را بین دو نفر به تفکیک باز شناسیم آنگاه مشکل چیست. شاید چشم بسته و به قرعه بکی را انتخاب کنیم (مفصود نویسنده از آوردن این عبارات چیست مشخص نیست چرا که آوردن واژه‌هایی نظیر وجوهات - قرعه هیچ مناسبتی با تحقیق و بررسی یک سبک ادبی و با تحلیل شخصیت ادبی یک شخص ندارد) از آن گذشته مگر آن دو بر سر تقسیم وجوهات به نزاع پرداخته‌اند؟ از این گذشته چه لزومی دارد یکی را به فید قرعه انتخاب کنیم و اصولاً هدف از بیان این جمله که «آنگاه مشکل چیست» چه می‌باشد. مگر خود ایشان مشکل را ذکر نکرده‌اند و البته به زعم هر صاحب‌دل و

آگاهی مشکل معلوم است که چیست. مشکل در عدم اطلاع ایشان از اصول تحقیق و پژوهش است. وقتی انسان بدون آگاهی از الفبای فن پژوهش بی‌گدار به آب می‌زند باید هم پس از سر هم کردن مشت‌های عبارات کنگ و نامفهوم به اینجا برسد که براسنی مشکل چیست. نویسنده آنگاه بعد از مدتها کلنجار رفتن با واژه‌ها و دست و پنجه نرم کردن با کاغذ و قلم به این نتیجه می‌رسد که بهتر است برای آنکه اختلافی بین آندو (بیدل و صائب) ایجاد نشود از انتخاب قهرمان چشم‌پوشی کنیم.

و آنگاه به ذکر حکایتی می‌پردازند: منتظر (کدام منتظر) به نقل از خوشگو گفته است که بیدل از نظر جسمی سخت قوی بوده است و چونان نیاکان خود دل به سپاهگیری در لشکر شاهزاده اعظم خوش نموده بود. یک روز در جینی که شاهزاده اعظم بر اسب سوار بوده و بیدل در جمع ملازمان در پشت سر حرکت می‌نموده است ناگهان پلنگی بیدار شده و به آنها حمله‌ور می‌شود و چند نفر را کشته و زخمی کرد و تنها بیدل در این میان جرحت کرده و جانور را مغلوب می‌گرداند (صاحب بیدل!) در حالیکه بیدل سر آمد شاعران زمانه خویشی است بر شاه این نکته را واگوینا نکرده است و شاه از این امر غافل است. و وقتی کسانی خوانند سبب خیر (!) شوند نا شاعر مدحتی گفته و صله دریافت دارد (راستی اگر قرار بود صله دریافت کند همان کشتن پلنگ کافی نبود؟ دیگر چه نیازی به مدیحه‌سرانی بود) و وقتی شاعر خود را ناگزیر می‌یابد استعفا داده و از خدمت نظام کناره می‌گیرد و در خاتمه نویسنده مقاله از این ماجرا نتیجه می‌گیرد که:

ببیند اینهم وجهه مشت‌ی از شخصیت بیدل (اصولاً تحلیل سبک هندی چه ربطی به شخصیت بیدل دارد مگر هدف مقاله تجزیه و تحلیل سبک هندی نبود؟).

آذرماه ۶۸ - حسن نصری رودسری

آری در دانشگاه باید دانشجو هزاران صفحه از آثار خوب و جذاب نثر معاصر را بخواند و قسمتی از آنها را خلاصه کند تا کار نگارش او بجایی برسد.

کتابهای درسی فارسی دبستانها و دبیرستانها باید به وسیله بهترین متخصصان مملکت نوشته شود نه اینکه مثل سابق این کار به عهده کارمندان اداره کتابهای درسی وزارت آموزش و پرورش و مدعیان فارسی دانی و دستورنویسی گذاشته شود. نتیجه نوشتن کتابهای دستور و فارسی به وسیله کسانی که شایستگی کافی ندارند فقط بر اثر دوستی و آشنایی با مسؤولان اداری به این کار گمارده شده اند این است که این کتابها مانند آنچه می بینیم سطحی و غیر علمی و پراغلط از آب

درمی آید و عمر فرزندان این کشور بیش از پیش نباء می گردد.

● شیوا بودن نثر کتابهای درسی دیگره یکی از عوامل مهم به وجود آمدن عادت و ملکه نوشتن در شاگرد خواندن نوشته های

● **تعلیم زبان یعنی خواندن و گفتن و نوشتن و فراگیری آن بیشتر به تمرین و ممارست احتیاج دارد**

مختلف از قبیل روزنامه و مجله و کتاب است بنابراین کتابهای درسی دانش آموزان اعم از کتابهای فارسی و کتب علوم و تاریخ و جغرافیا باید دارای نثری شیوا و فصیح باشد تا سرمشق و آموزگار خوبی برای گفتار و نوشتار دانش آموزان گردد. در حالی که کتابهای درسی موجود همیشه از انشاء صحیح و فصیح برخوردار نیستند. بنابراین عده ای از

که اسنادادشان در مجلات هفتگی تلف می شود اگر پرورش یابند مسکن است نثر نویسی خوش قریحه ای از آب درآیند و بتوانند به پیشبرد زبان و ادب فارسی و به تعلیم صحیح آن خدمت کنند.

ادامه دارد

اطلا عیه

مجلات رشد آموزش مواد درسی مدارس کشور که بنظور ارتقاء سطح دانش معلمان و ایجاد ارتباط متقابل میان صاحب نظران، معلمان و دانشجویان با برنامه ریزان امور درسی از سوی دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و تألیف سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش هر سه ماه یکبار - چهار شماره در سال - منتشر می شود در حال حاضر عبارتند از:

- | | | |
|------------------------|-------------------------|---------------------------|
| ۱ - آموزش ریاضی ۲۴ | ۵ - آموزش زیست شناسی ۱۹ | ۹ - آموزش معارف اسلامی ۱۰ |
| ۲ - آموزش شیمی ۲۳ | ۶ - آموزش زبان ۲۳ | ۱۰ - آموزش علوم اجتماعی ۳ |
| ۳ - آموزش جغرافیا ۲۲ | ۷ - آموزش زمین شناسی ۱۸ | |
| ۴ - آموزش ادب فارسی ۱۹ | ۸ - آموزش فیزیک ۱۸ | |

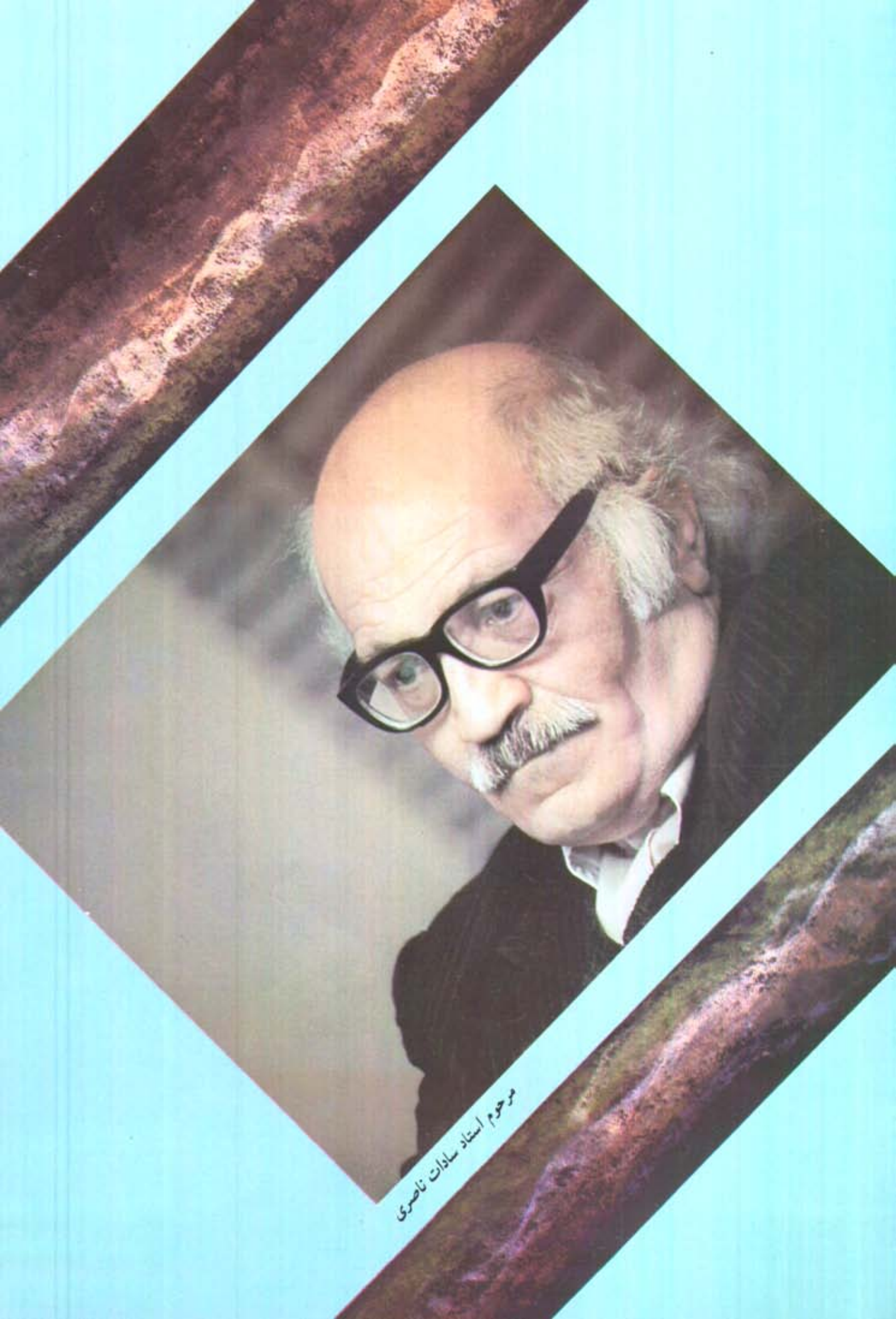
دیران، دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر علاقمندان به اشتراک این مجلات می توانند جهت دریافت چهار مجله در سال مبلغ ۴۰۰ ریال به حساب ۹۲۹ خزانه بانک مرکزی - قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی - واریز و فیش آن را همراه با فرم تکمیل شده زیر به نشانی تهران، جاده آهلی، خیابان سازمان آب بیست متری خورشید مرکز توزیع انتشارات کمک آموزشی کد پستی ۱۶۵۹۸ - تلفن ۷۸۵۱۱۰ - ارسال دارند. ضمناً: معلمان، کارشناسان، مدیران، پژوهشگران و سایر علاقمندان به امور معلم و تربیت جهت آگاهی بیشتر از یافته های صاحب نظران می توانند با پرداخت مبلغ ۸۰۰ ریال در هر سال ۴ جلد فصلنامه تعلیم و تربیت دریافت نمایند.

✽ دانشجویان مرکز تربیت معلم می توانند با ارسال فتوکپی کارت تحصیلی خود از ۵۰٪ تخفیف برخوردار شوند.



فرم اشتراک مجلات رشد تخصصی

اینجانب با ارسال فیش واریز مبلغ ۴۰۰ ریال، متقاضی اشتراک یکساله مجله رشد آموزش هـم نشانی دقیق متقاضی: استان کرجه
شهرستان بلاک
خیابان کد پستی
تلفن



مرحوم استاد سادات ناصری

